صد سال با

انقلاب کبیر اکتبر

۱۹۱۷ - ۲۰۱۷

- صلح
- نان
- آزادی
- عدالت

حزب تودهٔ ایران

- مجموعه مقالات مندرج در «نامه مردم» ارگان مرکزی حزب توده ایران
- **صد سال با انقلاب کبیر اکتبر ۲۰۱۷ - ۱۹۱۷**
- چاپ اول، مهرماه ۱۳۹۷
- به‌مناسبت صدمین سالگرد انقلاب کبیر اکتبر

- همه حقوق چاپ و نشر برای انتشارات حزب تودهٔ ایران محفوظ است.

Postfach 100644, 10566 Berlin, Germany

www.tudehpartyiran.org

dabirkhaneh_hti@yahoo.de

فهرست مقالات:

۵
بیانیهٔ کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران به‌مناسبت صدمین سالگرد پیروزی انقلاب کبیر اکتبر

۱۵
چه باید کرد؟

۲۹
دربارهٔ حق ملّت‌ها در تعیین سرنوشت خویش

۴۷
دولت و انقلاب

۶۳
یک گام به پیش، دو گام به پس

۷۵
دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک

۹۳
روسیه در میان دو انقلاب

۱۱۳
صلح برِست-لیتوفسک، آغاز ساختمان سوسیالیسم، بیماری «چپ‌گرایی» - بخش اول

۱۲۵
صلح برِست-لیتوفسک، آغاز ساختمان سوسیالیسم، بیماری «چپ‌گرایی» - بخش دوم

۱۳۹
نوزدهمین همایش بین‌المللی حزب‌های کمونیست و کارگری جهان به مناسبت یکصدمین سالگرد انقلاب اکتبر

۱۴۷
سخنرانی نمایندهٔ کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران در اجلاس پرشکوه احزاب کارگری و کمونیستی جهان به مناسبت یکصدمین سالگرد انقلاب اکتبر

۱۵۳
جشن‌های صدمین سالگرد انقلاب اکتبر در مسکو

۱۵۷
توده‌ای‌ها در جشن‌های یکصدمین سالگرد انقلاب اکتبر در لندن، وین و گوتنبرگ

پیش‌گفتار

آبان‌ماه سال ۱۳۹۶ با صدمین سالگردِ پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتبر ۱۹۱۷ مصادف بود. به‌این مناسبت، توجه بسیاری از ترقی‌خواهان و نیروهای چپ در کشورهای مختلف جهان به‌طور روزافزونی به‌این رخدادِ دوران‌ساز تاریخی جلب شده و می‌شود. شخصیت‌های برجستهٔ چپِ جهان در ضرورت نگاهی دوباره و دقیق به نقشِ تعیین‌کنندهٔ انقلاب اکتبر در تکاملِ ایده‌ها و جنبش‌هایی که نقشی حیاتی در پیدایی و رشدِ تحول‌های انقلابی در جهان در قرن بیستم و تا کنون داشته‌اند، سخن گفته‌اند. نقش انقلاب اکتبر و نخستین ثمرهٔ آن یعنی شکل‌گیریِ اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، در ادامه یافتنِ رشد نیروهای بالنده در جهان و اثرهای مثبت و خلاق آن در جنبش‌های انقلابی سراسر جهان، شایستهٔ مطالعه‌یی جدی دربارهٔ عامل‌های مؤثر در برپایی و موفقیت‌های انقلاب اکتبر است. برنامهٔ توافق‌شده در همایش حزب‌های کمونیست و کارگری جهان، در هانوی، پایتخت ویتنام، در آبان‌ماه ۹۵، در ارتباط با فعالیت‌های آتی، به‌ویژه امر «برگزاریِ برنامه‌هایی در سال آینده به‌منظورِ برپایی جشن و مراسم گرامی‌داشتِ صدمین سالگرد انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر در روسیه- که راه را برای آغاز دورانی جدید در تاریخ بشر هموار کرد" تأکید می‌کند. شرکت‌کنندگان این همایش مهم، بر این باور بودند که «چنین جشن‌هایی سهم سوسیالیسم در پیش‌بُردِ مبارزهٔ کارگران و مردم برای رهایی خود و نیاز به تشدید و گسترش مبارزه به‌خاطر «صلح"، «پیشرفت اجتماعی" و «سوسیالیسم" را برجسته خواهد کرد." در چنین راستایی، حزب تودهٔ ایران ابتکارهایی ویژه و فعالیت‌هایی مشخص در ارتباط با صدمین سالگرد انقلاب اکتبر و ازجمله انتشار مقاله‌هایی علمی همچنین در زمینهٔ مرتبط با آثار مهم کلاسیک‌های مارکسیستی، برگزاری سمینارهای آموزشی دربارهٔ اهمیتِ انقلاب اکتبر و برگزاری جشن‌هایی با همکاری دیگر حزب‌های کمونیست جهان در کشورهای مختلف در دستورکار خود گذاشت. مجموعه حاضر شامل سند مهم کمیتهٔ مرکزی حزب ما دربارهٔ اهمیت انقلاب اکتبر و تأثیرهای تاریخی آن بر روند تحولات قرن بیستم و همچنین بررسی مجموعه ای از نوشته‌های لنین، رهبر انقلاب کبیر اکتبر، دربارهٔ مبارزه بلشویک ها در آن دوران تاریخی است. بخش پایانی این مجموعه به گزارش برگزاری جشن های پرشکوه صدمین سالگرد انقلاب اکتبر درمسکو و کشورهای مختلف جهان اختصاص دارد.

انتشارات حزب تودهٔ ایران

مهرماه ۱۳۹۷

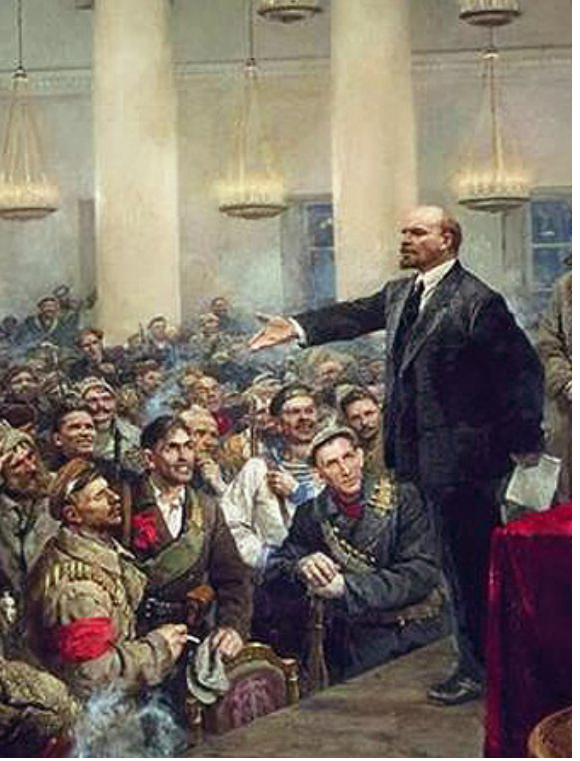

بیانیهٔ کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران
به‌مناسبت صدمین سالگرد پیروزی انقلاب کبیر اکتبر

انقلاب اکتبر نقطهٔ پایانی بر اندیشهٔ ابدی بودنِ سرمایه‌داری بود و نشان داد که جهانی دیگر ممکن است!

اندیشه‌ها و آرمان‌های انقلاب اکتبر زنده است و راهگشای آیندهٔ بشریت در قرن بیست و یکم

جایگاه تاریخی انقلاب اکتبر

با فرارسیدن ۱۶ آبان‌ماه ۱۳۹۶ (۲۵ اکتبر تقویم ژولیانی و ۷ نوامبر ۲۰۱۷)، از زمان مهم‌ترین رخداد قرن بیستم، یعنی پیروزی انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر، یک‌صد سال سپری شد.

انقلاب اکتبر، در دوران سلطهٔ کشورهای سرمایه‌داری بر جهان، روی داد، در دوران جنگ فاجعه‌بار جهانی اول بین کشورهای امپریالیستی بر سر تقسیم جهان، دوران سرکوب اندیشه‌های مترقی و هنگامی‌که «شبح کمونیسم»- بنا به سخن «مانیفست کمونیست»- خواب رهبران جهان سرمایه‌داری را مختل کرده بود، انقلاب اکتبر به‌هدف گشودنِ راه بشر به سمت جامعه‌یی بدونِ جنگ، خشونت و سرکوب و در یکی از بزرگ‌ترین و درعین‌حال عقب‌مانده‌ترین کشورهای سرمایه داری اروپا به پیروزی رسید. پیروزی انقلاب اکتبر، به‌رهبری ولادیمیر ایلیچ لنین و بلشویک‌ها، در روسیهٔ تزاری، پایانی تاریخی بر نظرگاه ابدی بودنِ جهان سرمایه‌داری بود و به خلق‌های زیر ستم در جهان نشان داد که جهانی دیگر ممکن است. پیروزی انقلاب اکتبر بر این اندیشهٔ کارل مارکس جامه حقیقت پوشانید که می‌گفت: فلاسفه تا کنون جهان را توصیف می‌کردند ولی اینک باید دست به‌کار تغییر آن زد.

انقلاب اکتبر، رخدادی تصادفی در طول تاریخ طولانی تکامل بشری نبود، این انقلاب، زنجیره‌ای از حرکت‌های قانونمند تاریخ به سوی تکامل، ترقی و دستیابی انسان به آزادی واقعی بود و ازاین‌روی، تأکید بر اندیشه‌ها و ارزش‌های آن- به‌ویژه در عرصهٔ نظری و ایدئولوژیک،

خاصه آنجا که جنبهٔ عام و جهان‌شمول می‌یابد- در نبرد دشوارِ کنونی بین جبههٔ «کار" و «سرمایه"، از اهمیتی بنیادین برخوردار می‌شود. با انقلاب اکتبر، بشر دوره‌یی نو را آغاز کرد و به سمت نقطهٔ پایان نهادن بر جبر اجتماعی گامی بلند به پیش برداشت. به‌قول انگلس، در اثر ارزشمندش به‌نام «آنتی دورینگ"، اختیار، جبرِ شناخته‌شده است. بنابراین، انسان با کشف و دریافت قوانین جامعه و تاریخ، شرایط غلبه بر جبرِ اجتماعی را فراهم می‌آوَرَد.

بنیادهای نظری انقلاب اکتبر

پیروزی انقلاب اکتبر نمی‌تواند جدا از رهنمون‌های اندیشهٔ مارکسیسم- لنینیسم قلمداد شود. لنین، در مقام ادامه‌دهندهٔ خَلاق و مبتکر مارکس و انگلس، با کشف ماهیت اقتصادی- سیاسی امپریالیسم، به قانون «رشدِ ناموزون" کشورهای سرمایه‌داری در دوران امپریالیسم رسید. این قانون، از مهم‌ترین کشف‌های لنین است که در تکامل مارکسیسم نقشی اساسی داشت. فعالیت نظری خلاق لنین عرصه‌هایی متنوع را دربرمی‌گیرد و تجربه‌ها و دستاوردهای انقلاب اکتبر با این فعالیت جوشان و پرشور نظری لنین و به‌طورکلی با مارکسیسم- لنینیسم ارتباطی سازنده داشته‌اند. لنینیسم، پرچم اندیشهٔ انقلاب اکتبر بود. برخلاف ادعاهای کسانی که با دستاویز قرار دادن فروپاشی سوسیالیسم در اتحاد شوروی و اروپای شرقی می‌خواهند و می‌کوشند لنینیسم را در نقطه مقابل مارکسیسم قرار دهند، لنینیسم زائیدهٔ مارکسیسم و امتداد علمی و اصولی نظرات مارکس و انگلس و از آن جداناشدنی است. صحیح است که لنینیسم، به‌طورعمده، نتیجهٔ فعالیت فکری لنین و بررسیِ او از اوضاع خاص روسیه و اروپای اوایل سدهٔ بیستم و کاربردِ خلاق تئوری‌های مارکسیستی با این اوضاع خاص به‌وجود آمده است، اما این امر از جنبهٔ عام و جهان‌شمول به‌خود گرفتن اصول لنینیسم و پیوند آن با مارکسیسم مانع نشده است. برجستگی نظرات لنین و ویژگی‌شان در آن است که باتوجه به اوضاع تاریخی جدید جهان و بررسی آن‌ها، ضمن بسط نظرات مارکس و انگلس، آن‌ها را تکامل داد و بنیان‌های علمی‌شان را استحکام بخشید. ازاین‌روی، مارکسیسم- لنینیسم، پرچم اندیشه و آرمان انقلاب اکتبر در عام‌ترین و مهم‌ترین مشخصه‌های آن ازجمله در تعریف و توضیحش دربارهٔ: ماهیت امپریالیسم، بحران‌های اقتصادی نظام سرمایه‌داری، ناموزونیِ رشد اقتصادی در دوران امپریالیسم و تئوری انقلاب سوسیالیستی، اهمیت، علمی بودن و موضوعیت داشتن در این زمینه‌ها را حفظ کرده است. مارکسیست- لنینیست‌ها، در توضیح علت‌های بحران‌های اقتصادی‌ای مانند بحران کنونی سرمایه- برخلاف نظریه‌پردازان مدافع سرمایه‌داری و یا رفرمیست‌های منتقد جهانی شدن- به ماهیت پدیده‌ها و رابطهٔ دیالکتیکی بین آن‌ها توجه می‌کنند، و ضمن افشای پیگیرانهٔ نظرات مخرب نولیبرالی، بحران‌های اقتصادی را، که هر از چند گاه و به‌صورت بحران بروز می‌کند، نتیجهٔ تضاد درونی سرمایه‌داری ارزیابی می‌کنند. به‌عبارت‌دیگر، از نگاه مارکسیست- لنینیست‌ها، بحران‌های اقتصادی- از زمرهٔ آن‌ها بحران

ژرف و دامنه‌دار کنونی- چیزی نیستند جز بروزِ تضادهای سرمایه‌داری، حل موقتِ این تضادها و برقرار کردن تناسب لازم اما موقت بین رشته‌های گوناگون اقتصادی که به‌شکلی کورکورانه و بنابراین خشن و ویرانگر انجام می‌شود، چیز دیگری نیستند. ماتریالیسم دیالکتیک می‌آموزد که واقعیت تمام‌نشدنی و بغرنج است، بُعدهای مختلف و پیچیده دارد، و بر این اساس، سیر قانونمند تاریخ به سوی تکامل را نمی‌توان محدود و پنداشت و نظام سرمایه‌داری را نظامی ابدی دانست که تنها به بازسازی و اصلاح آن باید کمر بست! خصیصه‌های اصلی و بنیادین اندیشه‌های اکتبر که عبارت‌اند از: شکستن بندگی‌ها و عُل‌وزنجیرهای فکری، درهم‌کوبیدن جمود و خشک‌اندیشی، ضرورت تغییر جهان به‌سود نیروهای پیش‌رَوَندهٔ تاریخ، اندیشه‌هایی همچنان علمی و معتبرند! مارکسیسم- لنینیسم، نظریه‌یی قشری و جامد نیست که گزاره‌های (حکم‌های) آن یک‌بار برای همیشه تنظیم شده و ورای هر گمانی قرار داشته باشند. لنین، رهبر انقلاب اکتبر، در اثر ارزشمندش به‌نام «ماتریالیسم و امپریوکریتیسیسم"، می‌نویسد: «نقطه‌نظر زندگی و عمل باید نقطه‌نظر آغازین و اساسی تئوریِ شناخت باشد."

انقلاب اکتبر، از همان روزهای نخست آغازش، بر معادله‌های سیاسی و اقتصادی نظام آن‌روزی جهان اثرهایی ژرف باقی گذاشت و از این منظر رویدادی بین‌المللی شد. به‌قول «جان رید"، نویسندهٔ بزرگ آمریکایی، انقلاب اکتبر «دنیا را تکان داد». لنین، در جستار معروفش به‌نام «**بیماری کودکی چپ‌گرایی در کمونیسم**"، در توضیح مفهوم جهانی رخداد اکتبر، می‌نویسد: «با درکِ اهمیت بین‌المللی به‌مفهوم اعتبار بین‌المللی یا ناگزیریِ تاریخی تکرار آن چیزی در مقیاس بین‌المللی که در کشور ما رخ داده است، باید چنین اهمیتی را برای برخی از خصایص بنیادی انقلاب ما پذیرفت." انقلاب اکتبر، انقلابی ملی و محلی نبود، بلکه رویدادی عظیم همراه با تأثیری جهانی و بسیار فراگیر بود. همین خصیصه، اهمیت توجه به این تجربه را در دوران ما سبب شده است. انقلاب اکتبر، سیمای جهان را دگرگون ساخت و تحول‌های جامعهٔ بشری را به مسیری نو انداخت. به دیگر سخن، دورانی که انقلاب اکتبر، از نگاه بسیاری از مبارزان راه بهبود زندگی انسان‌ها و همچنین بسیاری از هنرمندان و اندیشمندان سرآغاز نوِ آن دانسته می‌شود، با وجود همه فرازونشیب‌هایش، همچنان ادامه داشته و دارد. ما نیز بر این عقیده‌ایم که، مضمون عصر ما و حرکت قانونمند تاریخ در دورهٔ کنونی، همان مضمون اندیشهٔ اکتبر و در همان جهت و مسیری جریان دارد که انقلاب اکتبر راهگشای آن بود. انقلاب اکتبر، به افسانهٔ فناناپذیری نظام سرمایه‌داری خاتمه داد، و فصلی نو را در تاریخ گشود. از مهم‌ترین دستاوردهای انقلاب اکتبر و زادهٔ آن یعنی اتحاد شوروی، و نیز از ویژگی‌های بنیادین آن‌ها، برقراری توازن نیروها در پهنهٔ جهان به‌سود صلح و پیشرفت اجتماعی بود. لنین، ماهیت این ویژگی انقلاب اکتبر را «خلاصی انسانیت از یوغ سرمایه و جنگ‌های امپریالیستی" نامید. با پیروزی انقلاب اکتبر دوران نوینی در تاریخ بشریت گشوده شده. دوران گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم.

تأثیرهای انقلاب اکتبر بر جهان و ایران

انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر، تقسیم مستعمراتی جهان را به‌طوربنیادی درهم شکست و زمینه‌های امکان دستیابی به آزادی، استقلال، و پیشرفت واقعی را برای خلق‌های آسیا، آفریقا، و آمریکای لاتین فراهم آورد. انقلاب اکتبر، مبدأ و نقطهٔ آغاز جنبش رهایی خلق‌ها و ملت‌های اسیر در چنگال امپریالیسم در قرن بیستم بود. بی‌جهت نیست که در نخستین دهه‌های سده بیست‌ویکم میلادی تلاش تازهٔ امپریالیسم به‌هدف اعمال سلطه بر برخی کشورها و منطقه‌هایی مانند خاورمیانه و شمال آفریقا که اهمیت ژئوپولیتیکی دارند، دگرباره شاهد هستیم. در ۱۹۱۹، یعنی دو سال پس از پیروزی انقلاب اکتبر، ۶/ ۶۵ درصد منطقه‌های مسکونی کرهٔ زمین، همراه با ۷/ ۶۷ درصد ساکنان آن، در وضعیت مستعمره و نیمه‌مستعمره به‌سر می‌بردند. با قوام گرفتن دستاوردهای انقلاب اکتبر و پس از شکست فاشیسم به‌وسیلهٔ اتحاد شوروی، رقم این آمار به ۴/ ۱ درصد تنزل یافت. آزادی بیش از ۱ میلیارد و نیم از ساکنان کرهٔ زمین از ستم استعمار، نتیجهٔ مستقیم دستاوردهای انقلاب اکتبر است که در تاریخ بشر و باافتخار تمام به‌نام زادهٔ اکتبر کبیر ثبت شده است.

انقلاب اکتبر در همسایگی کشورمان ایران روی داد و به‌جای روسیه تزاری، کشور شوراها را پدید آورد. با پیروزی انقلاب اکتبر، ایران از خطر تجزیه شدن و به‌صورت مستعمره درآمدن، و درنتیجه، اضمحلال حاکمیت ملی و از دست دادن استقلال رهایی یافت و مردم ایران در وجود زادهٔ اکتبر بهترین پشتیبان و مدافع آزادی و استقلالش را مشاهده کرد. دولت شوراها، بلافاصله پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، قرارداد اسارت‌بار ۱۹۰۷ مبنی بر تقسیم ایران به دو منطقهٔ نفوذِ انگلستان و روسیه تزاری را بی‌اعتبار اعلام کرد. لنین شخصاً در اعلامیه‌یی در ۱۴ دسامبر ۱۹۱۷ (۲۳ آذرماه ۱۲۹۶) که به‌امضای او منتشر شد، عهدنامهٔ اوت ۱۹۰۷ انگلستان و روسیه دایر بر تقسیم ایران به دو منطقهٔ زیرنفوذ، یک منطقهٔ بی‌طرف و ضمیمه‌های محرمانهٔ آن را باطل دانست. او تاکید کرد: هرگونه قراردادی که با استقلال ملی، تمامیت ارضی و آزادی عمل ملت ایران مغایرت داشته باشند از این لحظه بی‌اعتبار است و همه را باید پاره کرد تا دیگر وجود خارجی نداشته باشند و نتوان به آن‌ها استناد کرد. دولت انقلابی شوراها، همهٔ حقوق، مطالبه‌های مالی و امتیازهای استعماری دولت و اتباع روسیهٔ تزاری در ایران و همچنین کاپیتولاسیون در امور حقوقی و قضایی از سوی روسیهٔ تزاری در ایران را نیز بی‌اعتبار دانست. بدین منظور، از جانب دولت شوروی اعلامیه‌یی در ۲۶ ژوئن ۱۹۱۹ (۵ تیرماه ۱۲۹۸ خورشیدی) منتشر شد که ضمن برشمردن عنوان‌های تمامی امتیازهایی که روسیهٔ تزاری از ایران گرفته و ملغیٰ دانستن آن‌ها، با جمله‌های زیر به‌پایان می‌رسد: «مردم روسیه ایمان دارند که خلق ۱۵ میلیونی ایران نخواهد مُرد زیرا دارای سابقه‌ای بس افتخارآمیز و پر از قهرمانی است و بر صحایف تاریخ و فرهنگش نام‌هائی ثبت است که جهان متمدن به‌حق

در برابر آن سر تکریم فرود می‌آورد. چنین خلقی با نهیبی نیرومند از خواب قرون برخواهد خاست و زنجیر ستمِ درندگان پلید را از هم خواهد درید و در صفوف برادرانه ملل آزاد و بافرهنگ برای خلاقیتی نوین و نورانی به خیر و سعادت سراسر بشریت پای خواهد گذاشت...."
زیر تأثیر انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر، جنبش رهایی‌بخش ملی در میهن ما، ایران، از سال ۱۹۱۸ (۱۲۹۷ خورشیدی) وسعت و دامنه یافت و در سال‌های ۱۹۲۰ (۱۲۹۹خورشیدی) و ۱۹۲۱ (۱۳۰۰خورشیدی) در آذربایجان، گیلان و خراسان به‌صورت قیام‌هایی مسلحانه بروز یافت. این خیزش‌های مردمی، توده‌های وسیعی از کارگران و دهقانان و نیز بورژوازی متوسط و بورژوازی تجاری را در برگرفت و «حزب کمونیست ایران"، به‌رهبری شخصیت‌های بزرگ انقلابی آن دوران همچون حیدر عمواوغلی، از رهبران نهضت مشروطیت ایران، از دل همین جنبش‌های مردمی- اجتماعی آن دوران زاده یافت. در ادامهٔ این روند قانونمند و در جریان بحران عمومی سرمایه‌داری آستانهٔ جنگ جهانی دوم، یعنی ۷۶ سال پیش، وارثِ پیشینهٔ انقلابی و دموکراتیک حزب کمونیست ایران، حزب تودهٔ ایران، تشکیل شد و در مدت زمانی کوتاه به جریان عظیم اجتماعی تبدیل گردید. زیر تأثیر سازمانگری مؤثر حزب تودهٔ ایران، موج جنبش‌های ملی و دموکراتیک سراسر کشور را فراگرفت و در استان‌های آذربایجان و کردستان به پایه‌گذاری حکومت‌های خودمختار منجر شد. در همین مرحله از بحران عمومی سرمایه‌داری است که طی سال‌های ۱۹۵۰ - ۱۹۵۳ (۱۳۲۹-۱۳۳۲)، جنبش رهایی‌بخش در میهن ما دوباره اوج می‌گیرد. در اثر مبارزه گستردهٔ مردم ایران در دورهٔ نخست‌وزیری دکتر محمد مصدق، صنایع نفت در کشور ما ملی می‌شود. در جریان کودتای ۲۸ مردادماه سال ۱۳۳۲، که با برنامه‌ریزی و سرکردگی مستقیم سازمان سیا و سازمان اطلاعات (انتلیجنت سرویس) انگلستان به‌انجام رسید، این جنبش مردمی به خاک و خون کشیده شد و ایران به‌مدت ۲۵ سال زیر سیطرهٔ رژیم سرکوبگر و پلیسی- امنیتی شاه و اربابان امپریالیستی او قرار گرفت. آنچه حقانیت تاریخی، ارتباط گسست‌ناپذیر این جنبش را با آرمان‌ها و اندیشه‌های انقلاب اکتبر و همچنین ریشه‌دار بودنِ جنبش کارگری میهن‌مان را اثبات می‌کند این واقعیت است که جنبش انقلابی در کشورمان، بار دیگر و در برههٔ زمانی دیگری از بحران سرمایه‌داری جهانی، خیز گرفت و در طول سه سال مبارزهٔ متنوع و اوج‌گیرنده بر ضد استبداد حاکم، در انقلاب بهمن ۱۳۵۷، رژیم وابسته به امپریالیسم را سرنگون کرد. اهمیت حضور فرزند اکتبر، یعنی کشور اتحاد شوروی سوسیالیستی، در مرزهای شمالی کشورمان و نقش بازدارندهٔ آن در برابر تهدیدهای امپریالیسم به مداخله در امور داخلی و بر ضد انقلاب شکوهمند مردم میهن ما، امری است انکارناپذیر.

سرمایه‌داری در اوج بحران و موضوعیت اندیشه‌ها و آرمان‌های انقلاب اکتبر در دوران ما

امسال بشریت مترقی در اوضاعی به استقبال صدمین سالگرد پیروزی انقلاب اکتبر می‌رود

کـه بحـران ژرف و همه‌جانبـهٔ اقتصـادی، سیسـتم سرمایـه‌داری جهانـی را فراگرفتـه و جنبـه گـذرا و موقتـی بـودن ایـن صورت‌بنـدی اجتماعـی را بیـش از هـر زمـان دیگـر آشـکار کـرده اسـت. جهـان سرمایـه‌داری انحصـاری در دهـهٔ نخسـت قـرن بیسـت‌ویکم، جهانـی اسـت آکنـده از نابرابری‌هـای ضدانسـانی و ژرف شـونده کـه در آن صدهـا میلیـون انسـان از ابتدائی‌تریـن حقـوق طبیعـیِ زیستی‌شـان محروم‌انـد. فقـر دهشـتناک، محرومیـت، جنـگ و نابـودی محیـط زیسـت، آینـدهٔ بـشر را به‌طـور جـدی تهدیـد می‌کنـد. ظهـور دوبـارهٔ اندیشـه‌های برتری‌طلبانـه در اروپـا و آمریـکا، یعنـی گرایشـی کـه جهـان را در قـرن بیسـتم بـه سـمت دو جنـگ جهانـی و کشـتار ده‌هـا میلیـون انسـان کشـانید، بـا روی کار آمـدن دولت‌هایـی ماننـد دولـت دونالـد ترامـپ، کـه بـه برتری‌طلبـی نـژادی، تسـلط بـر دیگـر خلق‌هـای جهـان و امرونهـی امپریالیسـم آمریـکا بـه جهـان آشـکارا روی می‌کننـد، آژیـر خطـری اسـت جـدی کـه بـرای بشریـت مترقـی و آینـده جهـان مـا به‌صـدا درآمده‌انـد.

در برخـورد بـه و ارزیابـی تاریخـی از ماهیـت و جایـگاه انقـلاب اکتـبر، بـه ایـن پرسـش کلیـدی بایـد پاسـخی روشـن و مشـخص داد کـه: آیـا در دوران مـا و در چارچـوب جهانـی شـدن و رشـد و گسـترش فناوری‌هـای نـو، آیـا انقـلاب اکتـبر و اندیشـه و آرمـان آن هنـوز اهمیـت و موضوعیتـش را حفـظ کـرده یـا اینکـه همچـون «تجربه‌یـی ناموفـق" بـه تاریـخ پیوسـته اسـت؟ به‌گـمان مـا، همان‌گونـه کـه در سـطرهای پیـش یـادآور شدیم،مارکسیسـم- لنینیسـم، پرچـم اندیشـه و آرمـان انقـلاب اکتـبر در عام‌تریـن و مهم‌تریـن مشـخصه‌های آن ازجملـه در تعریـف و توضیحـش دربـارهٔ: ماهیـت امپریالیسـم، بحران‌هـای اقتصـادی نظـام سرمایـه‌داری، ناموزونـیِ رشـد اقتصـادی در دوران امپریالیسـم و تئـوری انقـلاب سوسیالیسـتی، اهمیـت، علمـی بـودن و موضوعیـت داشـتن در ایـن زمینه‌هـا را حفـظ کـرده اسـت. ژرفـش بحـران سرمایـه‌داری، و همـراه بـا آن، گسـترش مبـارزات مردمـی در سراسر جهـان، جسـتجو بـرای یافـتن راه برون‌رفـت از معضل‌هـای بی‌شـمار کنونـی کـه سیسـتم سرمایـه‌داری عامـل اصلـی آن‌هـا اسـت، ذهـن و اندیشـهٔ انسـان مترقـی را به‌خـود مشـغول داشـته اسـت. بحران‌زایـی نظـام سرمایـه‌داری و پیامدهـای آن در دهـهٔ نخسـت سـدهٔ بیسـت‌ویکم بـر کسـی پوشـیده نیسـت. در کشـورهای «اتحادیـه اروپـا" برنامه‌هـای ریاضتـی تحمیـل شـده از سـوی دولت‌هـا بـه توده‌هـا، عرصـهٔ زندگـی و سـلامت را بـر مـردم و به‌ویـژه کارگـران و زحمتکشـان دشـوارتر کـرده اسـت. تشـدید بحـران و رقابـت در اتحادیـه اروپـا، بـه عنـوان یـک قطـب بنـدی امپریالیسـتی، از جملـه خـروج بریتانیـا از ایـن اتحادیـه، بحـران کاتالونیـا در اسـپانیا، تقویـت حـزب هـای سیاسـی مـاوراء راسـت و نـژاد پرسـت در کشـورهای آلمـان و اتریـش، و سرنوشـت پـر ابهـام دولـت مرکـزی بلژیـک، بـر اثـر تنـش فزایندهٔ دوبخـش فلانـدر و فرانسـوی زبـان، از جملـه اصلی‌تریـن قطب‌هـای نیرومنـد نظـام سرمایـه‌داری جهـان را غرقـه در بحـران، و بـا آینده‌یـی مبهـم روبـه‌رو کـرده اسـت. در چنیـن اوضاعـی، روی برگردانـدنِ افـکار عمومـی و نگاهـی دوبـاره بـه تجربه‌هـای گذشـته، ازجملـه تجربـهٔ انقـلاب اکتـبر، رواج بسـیار یافتـه اسـت. به‌رغـم تبلیغـات

مسموم امپریالیسم خبری و جوسازی‌های رسانه‌ای سرمایه‌داری، این پرسش اساسی بیش از پیش مطرح می‌شود: برای یافتن راه برون‌رفت از وضعیت وخیم کنونی و تأمین آزادی واقعی انسان، چه تجربه‌ها و راهکارهایی وجود دارند؟ کنکاش به‌منظور ارائه پاسخی جدی به این پرسش کلیدی، ناگزیر به بررسی دوبارهٔ تجربه‌های سده گذشته و مهم‌تر از همه تجربهٔ انقلاب اکتبر، کشیده می‌شود.

انقلاب اکتبر، آتش امید، امید به آزادی، برابری، عدالت اجتماعی، صلح و سوسیالیسم را در وجود صدها میلیون انسان زحمتکش و زجرکشیده جهان شعله‌ور کرد. امروزه تراست‌های غول‌آسای رسانه‌های مُبلغ نظام سرمایه‌داری، حمله‌های بی‌امان و آکنده از دروغ‌شان را بر ضد سوسیالیسم، انقلاب اکتبر و به‌طورکلی هر خیزش انقلابی‌ای را در تبلیغاتی بی‌وقفه در سراسر جهان می‌پراکنند. این تراست‌های رسانه‌ای، انقلاب اکتبر و به‌خصوص نقش لنین در رهبری این انقلاب را اشتباهی تاریخی می‌نمایانند و آن را درعمل به‌زیان طبقه کارگر و مبارزهٔ جهانی کارگران معرفی می‌کنند. بزرگداشت پیروزی انقلاب اکتبر، آرمان‌های والا و انسانی و دستاوردهایش به‌معنای دفاع بدون چون‌وچرا و عاری از انتقاد از روند برپایی نخستین نظام سوسیالیستی جهان در کشور شوراها و دیگر کشورهای سوسیالیستی اروپای شرقی نیست. این دستاوردهای سترگ اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی عبارت بودند از: برپایی جامعه‌یی نو و اقتصادی نیرومند و صنعتی بر ویرانه‌های نظام سرمایه‌داری، تأمین حقوق اجتماعی شهروندان که در جهان آن روز بی‌سابقه بود، بهداشت و آموزش رایگان، حرکت سریع و خدشه‌ناپذیر به سمت برابری جنسیتی، یاری رساندن به جنبش‌های آزادی‌بخش در سراسر جهان در مسیر رهایی از یوغ سنگین استثمار و استعمار نو، حفظ هم‌زمانِ صلح جهانی در رویارویی مدام با تهاجم وقفه‌ناپذیر امپریالیسم در تحمیل برتری‌طلبی سرمایه‌داری انحصاری‌اش. با وجود این دستاوردهای اساسی، امروز دیگر روشن است که روند ساختمان سوسیالیسم با کاستی‌هایی روبه‌رو بوده است که سرانجام با فشار خردکننده، منسجم و سازمان‌یافتهٔ کشورهای امپریالیستی جهان در سال‌های پایانی قرن بیستم، به فروپاشی نظام سوسیالیستی در این کشورها منجر شد. برخورد منتقدانه، علمی و به‌دور از جزم‌گرایی ما به این تجربهٔ تاریخی مهم، برای جنبش کارگری و کمونیستی و نیروهای مترقی و پیشروِ جهان به‌منظور ترسیم نقشهٔ راهی برای ساختمان جامعهٔ آینده بشری راهگشایی‌ای جدی دربر خواهد داشت. چشم بستن بر کاستی‌ها و ساختارهای دیوان‌سالارانه در این کشورها که در طول زمان جای خلاقیت و برخورد علمی با پدیده‌ها را گرفت و از ویژگی انقلابی حزب‌های حاکم در این کشورها کاست، نمی‌تواند سلاح کارای مبارزهٔ طبقهٔ کارگر جهانی و متحدانش در پیکار با سرمایه‌داری انحصاری باشد. لنین، در سخنرانی مشهورش به‌مناسبت چهارمین سالگرد انقلاب اکتبر، با تأکید بر مسیر ساختمان سوسیالیسم در اوضاع مشخص جهانی اعلام کرد: «دشواری‌ها را حدوحصری نیست. ما

به مبارزه با دشواری‌های بی‌حدوحصر خو گرفته‌ایم... هنر دیگری که در انقلاب ضرور است عبارت است از: نرمش، مهارت برای تغییر سریع و آنی تاکتیک خود با درنظر گرفتن شرایط تغییریافتهٔ ابژکتیف و عینی و انتخاب راه دیگر نیل به‌هدف در صورتی که راه گذشته در دوران معینی از زمان خلاف مصلحت و غیرممکن از آب درآمد. ..." فروپاشی کشورهای سوسیالیستی در اتحاد شوروی و دیگر کشورهای اروپای شرقی، تجربه‌یی دردناک و درعین‌حال عقب‌گردی جدی در مبارزه بشریت در راستای رهایی از زنجیرهای ستم سرمایه‌داری است. با تأمل بر این تجربهٔ دردناک و تحلیل علمی و به‌دور از ذهنی‌گرایی تاریخی، باید از آن آموخت و در مبارزهٔ کنونی انسان‌ها به‌کار برد.

جهانی دیگر ممکن است!

ما دنیای بهتری را می‌خواهیم. سوسیالیسم هدف بلند مدت کمونیست‌هاست. حزب‌های کمونیست در مبارزه‌شان در راه تحقق سوسیالیسم، برای تقویت موقعیت‌شان در میان تودهٔ مردم، با توجه به ویژگی‌های هر کشور جداگانه، می‌کوشند. ما مبارزهٔ دشوار و پُرمانعی را به‌پیش می‌بریم. سرمایه‌داری هرگز به‌دست خودش تضادهای سرشتی‌اش را از میان نخواهد برد. امپریالیسم در زمان بحران بیش‌ازپیش تجاوزگر می‌شود. حتی جیمز پتراس، اندیشمند آمریکایی، با تحلیل اندیشه‌های مارکس و لنین، می‌نویسد: «سرمایه‌داری بی‌چون‌وچرا و بی‌تردید ثابت کرده است که به‌بهای نابودی ده‌ها میلیون تن از کارگران است که رونق می‌یابد، و در برابر خواست‌های بی‌پایان برای اصلاح و نظم و رعایت مقررات، مطلقاً ناشنواست. این سرمایه‌داری که الآن واقعاً وجود دارد نمی‌تواند و نمی‌خواهد سطح زندگی مردم عادی را بالا ببرد، اشتغال آن‌ها را تضمین کند، و زندگی شایسته‌ای را بدون ترس و سرافکندگی برایشان تأمین کند. سرمایه‌داری در نقطهٔ مقابل آزادی، برابری، تصمیم‌گیری دموکراتیک، و سعادت همگانی قرار دارد."

فقط دو راه پیش پای بشر قرار دارد: یا سوسیالیسم یا ادامه و افزایش تباهی، جنگ، بی‌ثباتی، اُفت اخلاقی جامعه، و ویرانی محیط‌زیست. فقط قدرت زحمتکشان، مالکیت همگانی بر وسایل تولید، و برنامه‌ریزی منطقی اقتصاد است که می‌تواند نوع بشر را در مسیر توسعه و رشد همه‌جانبه قرار دهد.

انقلاب کبیر اکتبر واقعهٔ تاریخی منحصربه‌فردی بود که در دههٔ دوم قرن بیستم جهان ما را دگرگون کرد. اکتبر کبیر زادهٔ شرایط تاریخی‌ای ویژه و بهره‌مند از اندیشه‌های علمی و دوران‌سازِ مارکس، انگلس و لنین بود. در جهان ما در یک‌صد سال گذشته دگرگونی‌هایی شگرف رخ داده‌اند. پیشرفت علم و انقلاب انفورماتیک جهانی دیگر زاده است که در آن روابط اجتماعی، اقتصادی و سیاسی تغییرهایی چشمگیر پیدا کرده‌اند. اما آنچه هنوز به‌روشنی

پابرجاست، نظام نابرابر و ضدانسانی طبقاتی‌ای است که سرمایه‌داری به جهان ما تحمیل کرده است. وجود طبقات و جامعهٔ طبقاتی زائیدهٔ خیال کمونیست‌ها نیست، واقعیتی‌ست سهمناک در جامعهٔ بشری. بحران کنونی نظام طبقاتی سرمایه‌داری جهانی پیامدِ مستقیم سیاست‌های نولیبرالیستی‌ای است که در دهه‌های اخیر دنبال شده‌اند. دیوید هاروی، مارکسیست و استاد دانشگاه نیویورک، به این نتیجه رسید که سرمایهٔ مالیِ قماری در دههٔ ۱۳۵۰/۱۹۷۰ سرانجام دست بالا را بر سرمایهٔ صنعتی پیدا کرد، به‌طوری که هدفِ فعالیت اقتصادی شد بهایِ سهام در بازار بورس و نه تولید. منافع مالی، و به بیان لنین «قدرت حسابداران به‌جای مهندسان"، بین طبقات و نخبگان حاکم رواج یافت و غالب شد. نولیبرالیسم تغییر مفهوم «وضعیت اجتماعی" را موجب شده است. همهٔ آنچه را که از دموکراسی و حقوق بشر به‌جا مانده، کنار گذاشته است. با سماجت و بی‌وقفه از برتری طبقاتی و حتّی نوعی جدید از سیستم «کاست" در جهان سخن می‌گوید و دفاع می‌کند. بر اساس گزارش منتشر شده از سوی سازمانی همچون «آکس‌فم»- که یک سازمان بین‌المللی است- یک درصد از جمعیت جهان مالک ثروتی بیشتر از ثروت بقیهٔ ۹۹ درصد جمعیت جهان است. مجموع ثروت ۶۲ تن از ثروتمندترین افراد در جهان، معادل مجموع دارایی‌های فقیرترین نیمهٔ جمعیت دنیا (یعنی ۳/ ۵ میلیارد نفر) است. تِری ایگلتون، فیلسوف انگلیسی، در کتابش با عنوان: «چرا مارکس درست می‌گفت"، به‌درستی پیش‌بینی می‌کند که «سرمایه‌داری اگر برایش سود داشته باشد، رفتاری ضداجتماعی خواهد داشت، و این به‌معنای تباهی بشر در مقیاسی تصورناشدنی است." در فاصلهٔ سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۶ ، شمار میلیاردرها در دنیا شش برابر شد و به ۱۸۱۰ نفر رسید. در همین مدّت، بیشتر از یک میلیارد نفر از جمعیت جهان در فقر مطلق زندگی می‌کردند. نزدیک به ۴۰۰ میلیون کودک دچار سوءِتغذیه‌اند. این‌ها هیچ‌کدام اتفاقی نیستند. میان ثروتمند شدن ثروتمندان و فقر و بی‌نوایی تنگدستان، ارتباطی مستقیم وجود دارد.

این است سیمای سرمایه‌داری جهانی در قرن بیست‌ویکم. برخلاف مدعیان و مجیزگویان این نظام ضدانسانی که آن را «پایان تاریخ" بشریت می‌خوانند و می‌دانند، پیروزی انقلاب اکتبر نشان داد که جهانی دیگر ممکن است و می‌توان بر ویرانه‌های نظام سرمایه‌داری، با معیارهایی انسانی جهانی دیگر را بر شالودهٔ برابری، عدالت اجتماعی و صلح برپا کرد. راه برپایی این دنیای نو، همان‌طور که تجربهٔ هزاره‌های تاریخ مدون بشر نشان داده است، نه آسان است و نه بی نیاز از ضرورت انجام تلاش‌هایی سترگ، فداکاری‌هایی عظیم و پرداخت هزینه‌هایی سنگین از برای آن. آنچه روشن است این است که بحران فزاینده و حل‌ناشدنی سرمایه‌داری جهانی و ماهیت ضدانسانی آن ضرورت تاریخی برپایی نظامی نو را طلب می‌کند. ما، وفادار به اندیشه‌ها و آرمان اکتبر کبیر، در کنار اکثریت قاطع جامعهٔ بشری، برای برپایی این نظام،

یعنی جامعهٔ نو سوسیالیستی، با فراگیری از تجربه‌های گذشته و درک دقیق ضرورت‌های عینی و ذهنی قرن بیست‌ویکم، همچنان به مبارزه‌مان ادامه می‌دهیم.

کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران
۸ آبان‌ماه ۱۳۹۶ برابر با ۳۰ اکتبر ۲۰۱۷

به نقل از «نامهٔ مردم»، شمارهٔ ۱۰۳۷، ۸ آبان ۱۳۹۶

«چه باید کرد؟»

مروری بر یک اثر کلاسیک لنینیسم و زمینه‌های تاریخی و اجتماعی آن

نکتهٔ مرکزی و اساسی لنین در کتاب «**چه باید کرد؟**» ضرورت وجود یک حزب سیاسی یکپارچه، دارای نظم و انضباط تشکیلاتی، و متشکل از کادرهای تشکیلاتی حرفه‌یی به منظور پیشبُرد پیروزمندانهٔ مبارزهٔ سیاسی است.

در میانهٔ قرن نوزدهم میلادی، در روسیه حکومت سلطنت مطلقهٔ استبدادی تزاری حاکم بود. هنوز نه مجلسی در کار بود و نه کشور قانون اساسی داشت (شبیه به حکومت سلطنت مطلقهٔ شاهان قاجار در آن زمان در ایران.) از لحاظ نظام اقتصادی-اجتماعی نیز در روسیه به طور عمده نظام فئودالی و «سرواژ» حاکم بود که در آن سِرف‌ها یا رعیت‌ها همراه با زمین کشاورزی خرید و فروش می‌شدند. امّا همپای شکل‌گیری سرمایه‌داری در اروپا، در روسیه نیز سرمایه‌داری کم‌کم جای پای خود را باز می‌کرد. رشد سرمایه‌داری در روسیه، و در نتیجه رشد طبقهٔ کارگر در آن کشور، از نیمهٔ دوّم قرن نوزدهم میلادی و به‌ویژه پس از الغای «سرواژ» در سال ۱۸۶۱ شدت گرفت. در آخرین دههٔ قرن نوزدهم، سرمایه‌داری صنعتی و طبقهٔ کارگر روسیه رشد چشمگیری داشت، اگرچه هنوز هم روسیه کشوری با اقتصاد عمدهٔ کشاورزی و از لحاظ اقتصادی عقب‌مانده (نسبت به اروپا) محسوب می‌شد.

به علّت شرایط بسیار غیرانسانی کار در کارخانه‌ها و کارگاه‌های روسیهٔ آن زمان، از جمله ساعت کار روزانه ۱۲ تا ۱۵ ساعت و دستمزدهای بسیار اندک و نبود قوانین و مقررات حمایتی از کارگران، در دو-سه دههٔ آخر قرن نوزدهم اعتصاب‌های کارگری فراوانی در این کشور برای

بهبود شرایط کار صورت می‌گرفت. بیداری طبقهٔ کارگر در روسیه آغاز شده بود. به‌تدریج کارگران پی بردند که برای نتیجه‌بخش بودن مبارزه، نیاز به سازمان دارند، و به این ترتیب بود که فکر ایجاد اتحادیه‌های صنفی-کارگری مطرح شد. البته رژیم تزاری نیز بیکار نمی‌نشست و با خودکامگی تمام این اتحادیه‌های نوپا را تارومار می‌کرد. برخی از رهبران این اتحادیه‌ها که از میان کارگران برگزیده می‌شدند، یا خود مارکسیست بودند یا با مارکسیست‌ها تماس داشتند. فعالان سیاسی مارکسیست روسیه به‌تدریج از اواسط دههٔ ۱۸۸۰ جنبش «سوسیال دموکراسی» را پدید آوردند. در آن دوره، جنبش سوسیال دموکراسی هنوز دوران تکوین جنینی خود را می‌گذراند و به علّت کم‌شمار بودن، آمادگی تشکیلاتی لازم و کافی برای شرکت منظم و سازمان‌یافته در مبارزات کارگری را نداشت. همین، یکی از دغدغه‌های روشنفکران و مبارزان مارکسیست، از جمله لنین جوان بود. یکی از نخستین گروه‌های مارکسیستی روسیه، «آزادی کار» بود که پلخانوف در سال ۱۸۸۳ در تبعید (در ژنو، سوئیس) بنیان آن را گذاشت و به انتشار نظریات مارکس و انگلس پرداخت. در فاصلهٔ سال‌های ۱۸۹۴- ۱۸۹۸ و در پی اوج‌گیری جنبش توده‌های مردم، جنبش سوسیال دموکراسی به مثابه یک جنبش گسترده‌تر اجتماعی شکل گرفت و وارد دورهٔ کودکی و بلوغ خود شد. اعلام تأسیس حزب سوسیال دموکرات در کنگرهٔ مؤسسان در بهار ۱۸۹۸ (با وجود آنکه در عمل حزبی به وجود نیامد) در همین دوره صورت گرفت. سال‌های پس از آن دوره، دورهٔ برخوردهای نظری و تشتّت و تلاشی و نوسان‌های نظری و عملی در جنبش سوسیال دموکراسی بود. در این دوره، هدف مارکسیست‌های انقلابی- که لنین یکی از برجسته‌ترین چهره‌ها در میان آنها بود- هدایت سیاسی مبارزهٔ طبقهٔ کارگر به مثابه پیگیرترین نیروی اجتماعی تا سرنگون ساختن سلطنت استبدادی تزاری و براندازی سرمایه‌داری، و حرکت به سوی انقلاب سوسیالیستی بود. امّا در این برهه، «سوسیال دموکراسی» فقط به صورت گروه‌ها و محفل‌های کوچک و پراکنده وجود داشت و هنوز ارتباط سازمانی گسترده‌ای نیز با جنبش توده‌یی کارگری نداشت. اوج جنبش توده‌یی سال‌های آخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم در روسیهٔ تزاری، انقلاب مشروطیت روسیه بود که از ژانویهٔ ۱۹۰۵ (حدود ۲ سال و نیم پیش از انقلاب مشروطیت در ایران) در زمان نیکلای دوّم- آخرین تزار روسیه- آغاز شد و در نهایت، در سال ۱۹۰۷، به برقراری رژیم سلطنتی مشروطه، تدوین قانون اساسی، و تشکیل مجلس نمایندگان «دوما» منجر شد (باز هم شبیه دستاوردهای انقلاب مشروطیت ایران).

مارکسیست‌های انقلابی روسی در دههٔ آخر قرن نوزدهم علاوه بر مقابلهٔ نظری با جریان‌های غیرانقلابی در درون جنبش سوسیال دموکراسی، با جریان‌های سیاسی-اجتماعی ضدمارکسیستی نیز مبارزه می‌کردند که از آن جمله نارودنیک‌ها و «مارکسیست‌های علنی» بودند. نارودنیک‌های لیبرال، آشتی با حکومت تزاری و بهبود سلطنت مطلقهٔ تزاری را تبلیغ می‌کردند. لنین در جزوهٔ «دوستان خلق کیانند و چگونه با سوسیال دموکرات‌ها می‌جنگند»

(۱۸۹۴) دربارهٔ نارودنیک‌ها نوشت: «تصوّرشان این بود که اگر از حکومت تزاری با مهربانی خواهش شود، همهٔ کارها درست می‌شود.» لنین در همین کتاب اندیشهٔ اتحاد کارگران و دهقانان به منظور سرنگون کردن تزاریسم و مالکان و بورژوازی را مطرح کرد. «مارکسیست‌های علنی» هم روشنفکران بورژوا لیبرال و «رفیقان نیمه‌راهی» بودند که در پوشش ظاهری ادبیات مارکسیستی التقاتی نظریات خود را دربارهٔ ناگزیر بودن جایگزین شدن فئودالیسم با سرمایه‌داری در نشریات مجاز حکومت تزاری منتشر می‌کردند بدون اینکه اشاره‌ای به نابودی ناگزیر سرمایه‌داری و گذار به سوی سوسیالیسم چیزی بگویند. هدف «مارکسیست‌های علنی» این بود که جنبش کارگری را تابع منافع جامعهٔ بورژوازی کنند و آن را به سود طبقهٔ بورژوازی با منافع این طبقه سازگار کنند. برخی از «مارکسیست‌های علنی» بعد از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ به گارد سفید ضد انقلاب پیوستند.

ولادیمیر ایلیچ لنین در دسامبر ۱۸۹۵، یعنی وقتی که یک سوسیال دموکرات ۲۵ ساله بود، به علّت فعالیت‌های سیاسی در شهر پترزبورگ دستگیر شد و چهار سال را در تبعید در سیبری گذراند. گفتنی است که در آن زمان، برخلاف کشورهایی مثل آلمان و انگلستان، در روسیهٔ تزاری فعالیت سوسیال دموکرات‌ها غیرقانونی و بنابراین غیرعلنی بود و سوسیال دموکرات‌های همواره مورد پیگرد پلیس بودند. لنین دو سال پیش از دستگیری‌اش برای اقامت به پترزبورگ رفته بود و وارد محفل‌های مارکسیستی سوسیال دموکرات‌های محلی شده بود. در همین فاصله او اقدام به تشکیل «اتحاد مبارزه در راه آزادی طبقهٔ کارگر» کرد (پاییز ۱۸۹۵) که نزدیک به ۲۰ گروه مارکسیستی پراکنده در پترزبورگ را متحد کرد، و تلاشش این بود که در نهایت، حزب واحد طبقهٔ کارگر روسیه را که هنوز وجود نداشت ایجاد کند. لنین وظیفهٔ این تشکیلات تازه (اتحاد مبارزه...) را برقرار کردن ارتباط نزدیک با جنبش توده‌یی کارگران و وارد شدن در رهبری سیاسی آن می‌دانست. «اتحاد مبارزه...» برای نخستین بار در روسیه برنامهٔ عمل آمیخته جنبش کارگری و صنفی با جنبش سیاسی در راه سرنگونی رژیم تزاری را در پیش گرفت. به عبارت دیگر، این سازمان نخستین نطفهٔ جدّی یک حزب سیاسی انقلابی به‌شمار می‌رفت که به جنبش کارگری اتکا داشت.

در زمانی که لنین دوران تبعیدش در سیبری را می‌گذراند، کنفرانس یا کنگرهٔ اوّل سوسیال دموکرات‌های روسیه در ماه مارس سال ۱۸۹۸ در شهر مینسک تشکیل شد که تلاشی بود توسط محفل‌های «اتحاد مبارزه...» از چند شهر روسیه برای تشکیل رسمی یک حزب سراسری واحد. ولی آن تلاش به جایی نرسید و بیشتر شرکت‌کنندگان در آن کنگرهٔ مؤسسان (که اساساً عدهٔ کم‌شماری بودند) نیز بلافاصله پس از برگزاری کنگره دستگیر شدند. مهم‌ترین دستاورد آن کنفرانس یا کنگره، انتشار «مانیفست» بود که در آن بر تشکیل حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه تأکید شده بود، ولی هنوز برنامهٔ عمل و اساسنامه و تشکیلات و رهبری واحدی

وجود نداشت. به همین دلیل، تشتّت در محفل‌های سوسیال دموکراسی همچنان ادامه یافت و شرایط برای پدید آمدن جریان‌هایی غیرانقلابی فراهم شد. یکی از عمده‌ترین این جریان‌ها، جریانی بود که «اکونومیسم» یا اقتصادگرایی نام گرفت. این جریان معتقد بود که کارگرها فقط باید به مبارزهٔ صنفی و اقتصادی بپردازند، نیازی به حزب سیاسی جداگانهٔ طبقهٔ کارگر نیست، و در این مرحله، اساساً مبارزهٔ سیاسی با حکومت تزاری را باید به عهدهٔ بورژوازی لیبرال گذاشت. امّا مارکسیست‌های انقلابی این موضع را عقب‌نشینی از مارکسیسم و انکار ضرورت وجود و عمل حزب مستقل سیاسی طبقهٔ کارگر، و در عمل، عامل تبدیل شدن طبقهٔ کارگر به طفیلی و دنباله‌رو سیاسی بورژوازی می‌دانستند.

لنین در سال‌های تبعید در سیبری (۱۸۹۵- ۱۸۹۹) بخشی از وقت خود را به مطالعهٔ نظری و تحلیل ماهیت سرمایه‌داری روسیه گذراند. در زمینهٔ کار عملی، و با توجه به تشتّت موجود در میان گروه‌های انقلابی، او ضرورت انتشار یک روزنامهٔ مارکسیستی سراسری را مطرح کرد که می‌توانست مَحملی باشد که گروه‌بندی‌های منفرد انقلابیون روسی را که در سراسر سرزمین پهناور امپراتوری تزاری روسیه پراکنده بودند، در نهایت در یک حزب سراسری سوسیال دموکرات (انقلابی) پیرامون خود گرد آورد.

طرحی که لنین ریخته بود پس از پایان دورهٔ تبعید او عملی شد. در پاییز سال ۱۹۰۰، لنین به خارج از روسیه رفت و با گروه «آزادی کار» که دیگر مارکسیست‌های روس مثل پلخانف و آکسِلرود در آن فعال بودند، در مورد نشریهٔ سراسری مورد نظرش صحبت کرد. به این ترتیب بود که نخستین شمارهٔ نشریهٔ ایسکرا (به معنای اخگر یا جرقه) در دسامبر ۱۹۰۰ در شهر لایپزیگ (در آلمان)، و شماره‌های بعدی نیز هر کدام در شهری و کشوری دیگر چاپ و منتشر شد، که سرلوحهٔ آن چنین بود: «از اخگر شعله برمی‌خیزد». در هیئت تحریریهٔ این نشریه، هم مارکسیست‌های کهنه‌کاری مثل پلخانُف و آکسِلرود حضور داشتند و هم رهبران برجستهٔ جوانی مثل لنین و مارتُف. در یک دورهٔ سه ساله از ۱۹۰۰ تا ۱۹۰۳، ایسکرا توانست موافقت اکثر کمیته‌های سوسیال دموکرات روسیه با پیشنهاد لنین دربارهٔ حزب سراسری واحد را جلب کند.

لنین در شماره‌های متعدد ایسکرا دربارهٔ مزایای روزنامهٔ سیاسی و حزب سیاسی سراسری مطالب توضیحی زیادی نوشت. به اعتقاد لنین، نخستین گام، انتشار همان نشریهٔ سراسری در روسیه به جای صرف هزینه و انرژی برای انتشار ده‌های نشریهٔ محلی جداگانه بود: «بدون چنین نشریه‌ای، ما نمی‌توانیم تبلیغات همه‌جانبه و فعالیت‌های تبلیغاتی خود را، که وظیفهٔ اصلی و دائمی سوسیال دموکراسی به طور کلی، و به‌خصوص وظیفه‌ای مبرم در لحظهٔ کنونی است- [لحظه‌ای] که علاقه به سیاست و موضوع‌های مربوط به سوسیالیسم در میان گسترده‌ترین قشرهای مردم کشور ایجاد شده است- به طور اصولی و منسجم، و خیلی سیستماتیک به پیش ببریم.» او معتقد بود که «سوسیالیست‌ها»یی که فقط فعالیت‌های تبلیغاتی محلی دارند و

فقـط در مبـارزات اقتصادی-صنفـی کارگـران شرکـت می‌کننـد، دارنـد از جنبـش اوج‌گیرنـدهٔ طبقـهٔ کارگـر عقـب می‌افتنـد. او اسـتدلال می‌کـرد کـه «پرولتاریـای انقلابـی آمادگـی‌اش را نه‌فقـط بـرای حمایـت کـردن از فراخـوان بـه مبـارزهٔ سیاسـی، بلکـه خیلـی آشـکارا بـرای درگیـر شـدن در پیـکار نشـان داده اسـت.» (مقالـهٔ «از چـه بایـد آغـاز کـرد؟»، ایسـکرا شـمارهٔ ۴، مـه ۱۹۰۱)

انتشـار ایسـکرا هم‌زمـان بـا بحران‌هـای اقتصـادی در اروپـا بـود کـه روسـیه را نیـز در بـر گرفـت و بـا اعتصاب‌هـای اقتصـادی و تظاهـرات سیاسـی بـر ضـد حکومـت تـزاری در جنبـش کارگـری همـراه بـود. در همیـن زمـان، جنبش‌هـای اعتراضـی دهقانـی بـر ضـد مالـکان، و اعتراض‌هـای دانشـجویی، از جملـه در اعـتراض بـه فرسـتادن دانشـجویان بـه سربـازی اجبـاری و تعطیـل کـردن دانشـگاه‌ها، بـه راه افتـاد. وظایـف ایسـکرایی‌ها فقـط کار سـازمانی و تدارکاتـی در مبـارزه نبـود. لنیـن و یـاران او مبـارزهٔ سیاسـی بـا دیگـر گرایش‌هـای جنبـش، از جملـه «اقتصادگرایـی» (اکونومیسـم) را نیـز آغـاز کـرده بودنـد کـه روزنامه‌هـای رابوچایـا میسـل (یعنـی «اندیشـهٔ کارگـری») را در روسـیه و رابوچیـه دِلـو (یعنـی «آرمـان کارگـر») را در بیـرون از کشـور منتشـر می‌کردنـد. همان‌طـور کـه گفتـه شـد، اینـان بـه حـزب طبقـهٔ کارگـر اعتقـادی نداشـتند و فکـر می‌کردنـد کـه وظیفـهٔ سوسیالیسـت‌ها فقـط حمایـت از مبـارزهٔ اقتصـادی و صنفـی کارگـران اسـت، و فعـالان سوسـیال دموکراسـی و کارگـران هیچ‌کـدام هنـوز بـرای کار و فعالیـت سیاسـی آمادگـی و تـدارک کافـی ندارنـد. لنیـن «اقتصادگرایـان» را نمونـهٔ روسـی «رویزیونیسـت‌های» آلمانـی بـه رهـبری ادوارد برنشـتاین می‌دانسـت و می‌گفـت کـه اقتصادگرایـان تـلاش دارنـد «نظریـهٔ مارکسیسـم را محـدود کننـد و حـزب کارگـران انقلابـی را بـه حزبـی رفورمیسـت تبدیـل کننـد.» (مقالـهٔ «اعتراضـی از سـوی سوسـیال دموکرات‌هـای روس»، سـپتامبر ۱۸۹۹، در پاسـخ بـه «مانیفسـت» اقتصادگرایـان) مبـارزه بـا تـرور فـردی نیـز از دیگـر عرصه‌هـای پیـکار ایسـکرایی‌ها بـود. بـه اعتقـاد آنـان، تـرور فـردی نـه نیروهـای دولـت، بلکـه نیروهـای انقـلاب را بـه هـم می‌ریـزد و نابسـامان می‌کنـد.

محـور مرکـزی دیـدگاه لنیـن در آن دورهٔ تشـتّت جنبـش سوسـیال دموکراسـی ایـن بـود کـه مبـارزهٔ طبقاتـی (بـه شـکل اعتصاب‌هـای کارگـری محلـی و سراسری، و تظاهـرات و گردهمایی‌هـای اوّل مـاه مـه) به‌سرعـت در حـال رشـد و گسـترش بـود، ولـی سوسیالیسـت‌ها یـا سوسـیال دموکرات‌هـای انقلابـی هنـوز سـازمان و تشـکلی نداشـتند کـه بتوانـد مبـارزات پراکنـده را در یـک جبهـهٔ مشـترکت علیـه خودکامگـی حکومـت تـزاری متحـد کنـد، و آن مبـارزه را بـه طـور سراسری رهـبری کنـد. بدتـر از آن، گرایش‌هایـی نیـز در جنبـش دیـده می‌شـد (از جملـه اقتصادگرایـان) کـه هیـچ ایـرادی در ایـن وضـع نمی‌دیدنـد. لنیـن بـر آن بـود کـه در شرایطـی کـه جنبـش طبقـهٔ کارگـر و مبـارزهٔ طبقاتـی آن دوران رشـد خـود را می‌گذرانـد و سوسـیال دموکرات‌هـا پراکنده‌انـد، انتشـار یـک روزنامـهٔ سراسری مارکسیسـتی نخسـتین گام، و بسـتر مناسـب و مؤثـری بـرای رسـیدن بـه هـدف نهایـی، یعنـی تأسـیس حـزب واحـد سیاسـی طبقـهٔ کارگـر بـا ایدئولـوژی و تشـکیلات هماهنـگ بـرای هدایـت مبـارزهٔ سیاسـی

ضداستبدادی است.

در چنین زمینه‌ای بود که لنین کتاب مشهور و ارزشمند **چه باید کرد؟** با عنوان فرعی «مسائل حاد جنبش ما» را نوشت. نگارش این کتاب در اوایل سال ۱۹۰۲ به پایان رسید و نخستین بار در اشتوتگارت آلمان چاپ و منتشر شد. لنین در آن زمان از تبعید سیبری بازگشته بود و در ژنو (در سوئیس) زندگی می‌کرد. پیش از نوشتن این کتاب، لنین سرمقالهٔ «از چه باید آغاز کرد؟» را در شمارهٔ ۴ نشریهٔ ایسکرا (مه ۱۹۰۱) دربارهٔ سه موضوع مهم آن دورهٔ جنبش سوسیال دموکراسی، یعنی «سرشت و محتوای تبلیغات سیاسی، وظایف سازمانی، و نقشهٔ پی‌ریزی یک سازمان پیکارجو در سراسر روسیه» نوشته بود. کتاب **چه باید کرد؟** در واقع توضیح تکمیلی و تفصیلی همان مقاله است، و علاوه بر آن، به تفصیل به مسئلهٔ مهم «اکونومیسم» یا اقتصادگرایی و نقش سوسیال دموکراسی در قبال جنبش خودانگیختهٔ توده‌ها می‌پردازد، و دربارهٔ تفاوت میان سیاست اتحادیه‌یی و سیاست سوسیال دموکراتیک، و نیز نقشهٔ ایجاد یک روزنامهٔ سیاسی سراسری توضیح‌های مفصّلی می‌دهد.

فصل اوّل کتاب به ادّعای جریان معیّنی در سوسیال دموکراسی بین‌المللی در مورد «آزادی انتقاد» به مارکسیسم «کهنه و دگماتیک» و تهی کردن روح انقلابی مارکسیسم توسط این جریان اختصاص دارد، که در خط‌مشی آن «پرولتریزه شدن و تشدید تضادهای سرمایه‌داری نفی شده است، مفهوم هدف نهایی بی‌پایه اعلام شده... تضاد اصولی میان لیبرالیسم و سوسیالیسم... و تئوری مبارزهٔ طبقاتی... نفی شده است.» لنین در این بخش می‌نویسد: «کسی که عمداً چشم فرو نبسته باشد، نمی‌تواند نبیند که مشی «انتقادی» نو در سوسیالیسم جز گونهٔ نوینی از اپورتونیسم چیز دیگری نیست... «آزادی انتقاد» چیزی نیست جز آزادی تبدیل سوسیال دموکراسی به حزب دموکرات رفرم‌طلب و آزادی رسوخ اندیشه‌های بورژوایی و عناصر بورژوایی در سوسیالیسم.» در همین بخش است که لنین به «مارکسیسم مجاز» یا علنی نیز اشاره می‌کند و می‌نویسد: «در کشوری... استبدادی که مطبوعات آن در اسارت کامل بود... ناگهان تئوری مارکسیسم انقلابی... ولی قابل‌فهم برای همهٔ «علاقه‌مندان»، به مطبوعاتِ در بند سانسور راه می‌یابد.» امّا لنین «اتحاد با مارکسیست‌های مجاز» یا «دموکرات‌های بورژوا» را در مرحله‌ای از فعالیت سوسیال دموکراسی و برای مقابله با دشمنی خطرناک‌تر مردود نمی‌دانست به شرط آنکه «نخست مرزها را با قاطعیت و صراحت تمام مشخص کنیم» و «سوسیالیست‌ها امکان کامل داشته باشند تضاد آشتی‌ناپذیر میان منافع طبقهٔ کارگر و منافع بورژوازی را به طبقهٔ کارگر توضیح دهند» و استقلال خود را داشته باشند. در همین‌جا لنین از نامهٔ مارکس دربارهٔ برنامهٔ «گتا» یاد می‌کند که مارکس در آن «التقاط در تدوین اصول را سخت نکوهش می‌کند» و می‌نویسد: «سوداگری با اصول را روا ندانید و به عقب‌نشینی‌های تئوریک تن در ندهید.» و توضیح می‌دهد که «بدون تئوری انقلابی، جنبش انقلابی وجود نخواهد داشت...

نقش مبارز پیشرو را فقط حزبی می‌تواند ایفا کند که تئوری پیشرو رهنمونش باشد» و تأکید می‌کند که «سوسیالیسم از هنگامی که علم شده، می‌طلبد که به مثابه علم با آن رفتار شود، یعنی آن را بیاموزند.» این در حالی بود که هواداران «آزادی انتقاد» در عمل جنبش کارگری نوپای روسیه را به دنباله‌رو بورژوا لیبرال‌ها تبدیل می‌کردند.

در فصل دوّم کتاب، لنین به موضوع «خودانگیختگی توده‌ها و آگاهی سوسیالیستی» می‌پردازد و در همان آغاز تأکید می‌کند که «رابطهٔ میان عنصر آگاه و خودانگیختگی اهمیت عامّ عظیمی دارد». در این فصل از **چه باید کرد؟** لنین با اشاره به اعتصاب‌های کارگری دههٔ آخر قرن نوزدهم در مقایسه با اعتصاب‌های خودانگیختهٔ دو-سه دههٔ پیش از آن می‌نویسد: «اعتصاب‌های سال‌های نود به میزانی بس بیشتر بازتاب آگاهی را به ما می‌نمایانند: خواست‌های مشخصی عرضه می‌گردد، از پیش حساب می‌شود که چه لحظه‌ای برای اقدام مناسب‌تر است، و غیره... اعتصاب‌های سیستماتیک [دههٔ ۱۸۹۰] مظاهری از نطفه‌های مبارزهٔ طبقاتی بودند، ولی فقط نطفه‌های آن. این اعتصاب‌ها صرفاً مبارزات صنفی اتحادیه‌یی بودند، ولی به‌خودی‌خود هنوز مبارزهٔ سوسیال دموکراتیک نبودند... کارگران به تناقض آشتی‌ناپذیر میان منافع خویش و سراپای نظام سیاسی و اجتماعی امروزین پی نمی‌بردند و اصولاً هم نمی‌توانستند پی ببرند و به بیان دیگر، آگاهی سوسیال دموکراتیک نداشتند. از این لحاظ، اعتصاب‌های دههٔ ۱۸۹۰ به‌رغم پیشرفت عظیم خود، در قیاس با «عصیان»های پیشین همچنان جنبش‌های صرفاً خودانگیخته باقی ماندند.» در ادامهٔ همین بحث است که لنین دیدگاه خود را دربارهٔ جنبش طبقهٔ کارگر روسیه در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم آشکارا مطرح می‌کند که «آگاهی سوسیال دموکراتیک فقط از خارج محیط کارگری می‌توانست بدان محیط بُرده شود... طبقهٔ کارگر تنها با نیروی خودش به چیزی جز آگاهی اتحادیه‌یی... و واداشتن دولت‌ها به وضع این یا آن قانون مورد نیاز کارگران نمی‌تواند برسد». اشارهٔ لنین در اینجا به موضوع تفاوت هدف‌های جنبش اتحادیه‌یی یا سندیکایی با جنبش سوسیال دموکراسی برای ایجاد تحوّل‌های سیاسی (در این مورد، سرنگونی استبداد تزاری) است. لنین یادآوری می‌کند که «سوسیال دموکرات‌های روس در دههٔ ۱۸۹۰ اقدام به انتشار روزنامه‌ای کردند که می‌خواست مبارزهٔ اعتصابی را با جنبش انقلابی ضد سلطنت مستبد در آمیزد.» مخاطب اصلی لنین در این بحث، جریان «اقتصادگرایان» (اکونومیست‌ها) در جنبش کلی سوسیال دموکراسی روسیه است که در زیر شعار «جنبش کارگری ناب»، به عامل آگاهی سوسیالیستی کم بها می‌دادند. لنین می‌نویسد: «کرنش کردن در برابر جریان خودانگیختهٔ جنبش کارگری و هرگونه کم بها دادن به نقش «عنصر آگاه» یعنی به نقش سوسیال دموکراسی، معنایش تقویت نفوذ ایدئولوژی بورژوایی در میان کارگران است.» لنین توضیح می‌دهد که «آگاهی سوسیالیستی... نتیجهٔ الزامی مستقیم مبارزهٔ طبقاتی» نیست بلکه «عنصری است که از بیرون وارد مبارزهٔ

طبقاتی پرولتاریا شده است، نه اینکه به طور طبیعی و خودانگیخته از آن پدید آمده باشد.» به همین دلیل، لنین تأکید می‌کند که «وظیفهٔ سوسیال دموکراسی است که پرولتاریا را از این آگاهی سرشار کند... اگر این آگاهی خودبه‌خود از مبارزهٔ طبقاتی پدید می‌آمد، دیگر نیازی به این کار نمی‌بود»، و اضافه می‌کند که «حال که از ایدئولوژی مستقلی که توسط خود توده‌های کارگر... طرح‌ریزی شده باشد نمی‌تواند سخنی در میان باشد، مسئله بدین‌سان می‌تواند مطرح باشد: یا ایدئولوژی بورژوایی یا ایدئولوژی سوسیالیستی. میان این دو چیزی وجود ندارد»، و «اصولاً در جامعه‌ای که تضاد طبقاتی در آن لانه کرده و آن را از درون می‌خورد، ایدئولوژی غیرطبقاتی یا فراطبقاتی هرگز نمی‌تواند وجود داشته باشد. از این رو، کم بها دادن به ایدئولوژی سوسیالیستی به هر صورت، و هر گونه دوری جستن از آن، به معنای تقویت ایدئولوژی بورژوایی است» چون بورژوازی امکان و توان و وسایل بیشتری برای نفوذ کردن در میان کارگران دارد. البته لنین تأکید می‌کند که این به معنای آن نیست که «کارگران در طرح‌ریزی ایدئولوژی سوسیالیستی شرکت ندارند؛ ولی آنها نه در نقش کارگر، بلکه در نقش تئوریسین سوسیالیسم در این کار شرکت می‌کنند.» پافشاری لنین در مبارزه با این جریان به علّت این بود که این جریان‌های صِرف اتحادیه‌یی و سندیکایی و «اقتصادگرا» (اکونومیست) خود را مارکسیست و سوسیال دموکرات معرفی می‌کردند، و از دیدگاه لنین و دیگر انقلابیون، تأثیر مخرّبی بر مبارزهٔ سیاسی طبقهٔ کارگر برای هدف بزرگ‌تر سرنگون کردن تزاریسم داشتند. در واقع لنین با آنها به مثابه نیروهای درون جنبش عمومی سوسیال دموکراسی مبارزهٔ نظری می‌کرد.

همان‌طور که لنین در فصل سوّم کتاب توضیح می‌دهد، «اکونومیست‌ها سیاست را به طور مطلق نفی نمی‌کنند، بلکه فقط مفهوم سوسیال دموکراتیک سیاست را همیشه با مفهوم صنفی و اتحادیه‌یی آن اشتباه می‌کنند.» در همین‌جاست که لنین هدف بنیادی سوسیال دموکراسی در جنبش کارگری را به‌صراحت بیان می‌کند: «هدف سوسیال دموکراسی از رهبری مبارزهٔ طبقهٔ کارگر فقط تأمین شرایط بهتر برای فروش نیروی کار نیست، بلکه علاوه بر آن، برانداختن نظام اجتماعی بیدادگری است که تهی‌دستان را وامی‌دارد که خود را به توانگران بفروشند.» در حالی که اقتصادگرایان از گسترش مبارزهٔ سیاسی در ورای مبارزهٔ اقتصادی پرهیز می‌کردند، «سوسیال دموکراسی انقلابی مبارزه در راه رفورم را به عنوان جزئی از کل، تابع مبارزهٔ انقلابی در راه آزادی و سوسیالیسم می‌سازد.» لنین معتقد است که کارگران باید «رفتار هر یک از طبقات اجتماعی دیگر را... در نظر بگیرند» چون «خودشناسی طبقهٔ کارگر با تصوّرات کاملاً روشن این طبقه از چگونگی مناسبات میان همهٔ طبقات جامعه پیوند ناگسستنی دارد... کارگر برای آنکه سوسیال دموکرات شود باید دربارهٔ سرشت اقتصادی و سیمای اجتماعی و سیاسی مالک و کشیش، منصب‌دار و دهقان، دانشجو و ولگرد، تصوّر روشنی داشته باشد.» در

مقابل اقتصادگرایان که بر فعالیت «سیاسی» سندیکایی تمرکز می‌کردند، لنین افشاگری سیاسی همه‌جانبه را وظیفهٔ سوسیال دموکرات‌ها می‌دانست تا کارگران بفهمند که «دانشجو و افراد اقلیت‌های مذهبی و دهقان و نویسنده نیز دستخوش آزار و بیداد همان نیرویی سیاهی است که بر خود او در هر گام از زندگی‌اش چنین بی‌رحمانه ستم روا می‌دارد.» لنین در بخش دیگری از این فصل به بی‌اثر و مخرّب بودن ترور فردی اشاره می‌کند و می‌پرسد: «مگر در این محیط زندگی روسیه پلیدی‌ها آن‌قدر کم است که باید به ابداع وسایل تهییجی خاص [ترور] پرداخت؟ اگر کسی را هیچ‌چیز و حتّی خودسری‌های رژیم استبدادی روسیه نیز نتواند تهییج کند... او به جنگ میان دولت و مشتی تروریست با خونسردی کسی که انگشت در بینی کرده است خواهد نگریست.» رهنمود لنین به سوسیال دموکرات‌ها این است که «هیجان‌های مردم را جمع کنیم و به صورت سِیلی عظیم درآوریم» و «از زیر بار فوری‌ترین وظیفهٔ انقلابیون روسیه یعنی سازمان‌دهی کار تبلیغات سیاسی همه‌جانبه» طفره نرویم. لنین در همین‌جا تأکید می‌کند که «برای رساندن دانش سیاسی به کارگران، سوسیال دموکرات‌ها باید به میان همهٔ طبقات اهالی بروند» و فقط به این اکتفا نکنند که «باید به میان کارگران رفت». او سپس با نقل قول از مانیفست کمونیست که «کمونیست‌ها از هر جنبش انقلابی پشتیبانی می‌کنند» یادآوری می‌کند که «ما باید وظایف دموکراتیک عمومی را در برابر تمام مردم بیان داریم و روی آنها تکیه کنیم بدون آنکه حتّی برای یک لحظه معتقدات سوسیالیستی خود را پنهان داریم.»

در بخش‌های پایانی همین فصل است که لنین مجدداً ضرورت ایجاد یک روزنامهٔ سوسیال دموکراتیک سراسری را توضیح می‌دهد و می‌نویسد: «بدون یک ارگان سیاسی، جنبش شایستهٔ عنوان سیاسی در اروپای امروز تصوّرپذیر نیست... افشاگری‌های سیاسی اعلان جنگ به دولت است... در دوران ما فقط حزبی که افشاگری واقعاً برای همهٔ مردم را سازمان می‌دهد می‌تواند پیشاهنگ نیروهای انقلابی باشد.» او سپس به نمونهٔ افشاگری‌های ایسکرا در عرصهٔ مبارزات دانشجویی و دهقانی و آزار و اذیت ادبا و نویسندگان و استادان، در کنار مسائل کارگری، اشاره می‌کند.

در فصل چهارم کتاب، لنین باز هم به توضیح بیشتر دربارهٔ وظایف سیاسی و سازمانی سوسیال دموکرات‌ها در جنبش کارگری در مبارزه با رژیم استبدادی تزاری می‌پردازد. تأکید اصلی لنین در این بخش پرهیز از خرده‌کاری و پراکنده‌کاری و تلاش در تدارک و سازمان‌دهی یک حزب سراسری با برنامه و نقشهٔ کار مشخص و منظم است که «بتواند کار لازم و پایداری و ادامه‌کاری در مبارزهٔ سیاسی را تأمین کند.» به اعتقاد لنین، محفل‌های پراکندهٔ محلی سوسیال دموکرات‌ها بیشتر در معرض دستبرد پلیس بود و باعث می‌شد که کارگران اعتمادشان از روشنفکران سلب شود. موضوع مهم دیگری که لنین در این فصل به آن می‌پردازد، لزوم

تربیت و بهره‌گیری از «انقلابیون حرفه‌یی» است که در شرایط پلیسی و کار غیرعلنی سوسیال دموکرات‌ها، فعالیت انقلابی را که حرفهٔ آنهاست طبق قواعد لازم سازمان می‌دهند، و می‌توانند از روشنفکران یا از میان کارگران باشند. در شرایط آن روزگار روسیه که هنوز حزب سوسیال دموکرات وجود نداشت و خیلی از مبارزان سخت سرگرم مبارزهٔ اقتصادی-صنفی بودند و آن را بهترین راه می‌دیدند، لنین شکل و وظیفه و نوع کار سازمان کارگری را متفاوت با سازمان حزب انقلابی سوسیال دموکرات می‌دانست. اوّلی می‌بایست صنفی و گسترده‌تر و علنی، و کمتر پنهانکار باشد، ولی دوّمی می‌بایست شامل انقلابیون حرفه‌یی سوسیال دموکرات، نه‌چندان گسترده، و تا حد امکان پنهانکار باشد. به عبارت دیگر، لنین در اینجا بر تلفیق کار علنی در سازمان‌های کارگری و صنفی، با کار غیرعلنی در چارچوب سازمان حزبی تأکید می‌کند. در عین حال، او بر اهمیت حضور رهبران آماده و ورزیدهٔ انقلابی حرفه‌یی در حزب سوسیال دموکرات که به اندازهٔ کافی تجربه اندوخته باشند، حالا چه روشنفکر باشند چه دانشجو یا کارگر، تأکید می‌کند. با توجه به همین اهمیت سازمان انقلابی متشکل از حرفه‌یی‌ها، و شیوهٔ ارتباط آن با سازمان‌های کارگری است که لنین می‌نویسد: «سازمانی از انقلابیون به ما بدهید تا روسیه را دگرگون سازیم!» در توضیح نحوهٔ کار انقلابیون نیز لنین به موضوع تقسیم کار بر اساس تخصص و تجربهٔ افراد اشاره می‌کند که امری لازم برای افزایش کارایی فعالیت حزبی است. امّا گوشزد می‌کند که «شرط لازم برای تخصصی کردن، مرکزیت است». در زمینهٔ تربیت کادرها حرفه‌یی، لنین معتقد است که «نخستین و فوری‌ترین وظیفهٔ سوسیالیست‌ها کمک به پرورش مبارز انقلابی از میان کارگرانی است که در زمینهٔ فعالیت حزبی با روشنفکران انقلابی در یک سطح قرار داشته باشند... سطح کارگران را تا سطح انقلابیون بالا ببریم... کارگر انقلابی برای آنکه در کار خود ورزیدگی کامل داشته باشد، باید به انقلابی حرفه‌یی بدل گردد.» و سپس به نمونهٔ «بِبِل»، انقلابی آلمانی، اشاره می‌کند که از میان تودهٔ کارگران برخاسته بود.

لنین در این فصل بارها و بارها بر ضرورت وجود حزب سراسری متمرکز برای رهبری مبارزهٔ خودانگیختهٔ پرولتاریا و وارد ساختن ضربهٔ قطعی بر سلطنت مطلقه و مصون داشتن جنبش از دست زدن به حملات ناسنجیده، تأکید می‌کند. نکتهٔ دیگری که لنین در اینجا به آن اشاره می‌کند، خطر به‌اصطلاح «دموکراسی گسترده» در شرایط فعالیت غیرعلنی سوسیال دموکرات‌ها در رژیم پلیسی تزاری است که برخی از فعالان سوسیال دموکرات مطرح می‌کردند. او می‌نویسند: «اصل دموکراسی گسترده دو شرط لازم در بر دارد: علنی بودن کامل و انتخابی بودن تمام مقام‌ها. بدون علنی بودن... سخن گفتن از اصل دموکراسی خنده‌آور است.» این گفتار لنین در پاسخ به کسانی است که «در چنین اوضاع احوالی به جای تأکید بر ضرورت حد اعلای پنهانکاری و گزینش هرچه دقیق‌تر اعضا، اصل «دموکراسی گسترده» را تأکید می‌کنند!» و ادامه می‌دهد که «دموکراتیسم گسترده سازمان حزبی در محیط ظلمانی رژیم سلطنتی

بازیچهٔ پوچ و زیانمندی است.»

فصل پنجم و آخر کتاب **چه باید کرد؟** مرور مجددی است دربارهٔ ضرورت و مزایای انتشار منظم نشریهٔ سیاسی سراسری سوسیال دموکرات‌های روسیه، و جدل قلمی و نظری لنین با مخالفان این اندیشه. البته در زمان نگارش و انتشار **چه باید کرد؟** نشریهٔ سراسری ایسکرا مدّتی بود که منتشر می‌شد، ولی در این بخش از کتاب، لنین باز هم در مورد اهمیت چنین نشریه‌ای، در مقایسه با «خرده‌کاری» در انتشار نشریه‌های محلی، توضیح بیشتری می‌دهد. به بیان لنین، انتشار نشریهٔ سراسری به برقراری رابطه میان گروه‌های سوسیال دموکرات محلی پراکنده در سراسر روسیه، به «پروردن سازمان‌های سیاسی نیرومند»، و به ارائهٔ ارزیابی منظم و مداوم از «تمام جوانب زندگی سیاسی و تمام مواردی که طبقات گوناگون با انگیزه‌های گوناگون به اعتراض و مبارزه برمی‌خیزند» یاری می‌رساند. البته لنین کاملاً در بیان این نکتهٔ مهم صراحت دارد که روزنامه جای حزب را نمی‌گیرد و فقط بستر و مَحملی برای ایجاد اتحاد است. او از مخالفان نشریهٔ سراسری انتقاد می‌کند که «آنچه را که در لحظهٔ کنونی به عنوان مناسب‌ترین وسیله توصیه شده است، هدف تلقی کرده‌اند» در حالی که ایجاد روزنامهٔ سیاسی سراسری فقط «نقش نخ راهنمایی» را دارد که انقلابیون می‌توانند با در دست داشتن آن سازمان انقلابی برای «حملهٔ مشترک علیه سلطنت مستبد و برای رهبری مبارزهٔ واحد را گرد آورند و متشکل» و گسترده‌تر و استوارتر سازند. «آرزو»ی لنین بر پایهٔ شرایط عینی مشخص زمان، و نیازهای مبارزه در آن شرایط مشخص، این بود که انتشار چنین نشریه‌ای «سرآغازی برای برقراری پیوند واقعی» و «همراهی و شرکت کاملاً فعال و زندهٔ» انقلابیون در آن نشریهٔ سراسری باشد. در همین‌جاست که لنین با اشاره به نام نشریهٔ ایسکرا (به معنی جرقه یا اخگر) می‌نویسد: «این روزنامه حکم جزئی از آن دَمِ آهنگری عظیمی را خواهد داشت که هر اخگر مبارزهٔ طبقاتی و هر جرقهٔ خشم خلق را به حریقی همه‌گیر بدل می‌سازد.» او فصل آخر کتاب را با این تأکید به پایان می‌برد که «نقشهٔ ایجاد روزنامهٔ سیاسی برای سراسر روسیه، نه‌تنها ثمرهٔ کار دفتری کسانی نیست که در تنگنای اتاق به آیین‌پرستی و انشاپردازی مبتلا شده‌اند، بلکه برعکس، عملی‌ترین نقشه‌ای است که با اجرای آن می‌توان قیام را از تمام جوانب آغاز کرد و خود را بی‌درنگ برای آن آماده ساخت، و در عین حال، کارهای مبرم روزمرهٔ خود را نیز حتّی یک آن از یاد نبرد.»

در «پایان گفتار» کتاب **چه باید کرد؟** لنین ضمن جمع‌بندی مختصر از روند شکل‌گیری جنبش سوسیال دموکراسی در روسیه، آن را به سه دورهٔ تکوین جنینی، کودکی و بلوغ، و تشتّت و تلاشی و نوسان از یک‌سو به سوی دیگر تقسیم می‌کند، و با اشاره به مبارزهٔ مارکسیست‌های جنبش با جریان‌های «انتقاد آزاد» و «دموکراسی گسترده» و «اقتصادگرایی» (اکونومیسم) و «تروریسم» در دورهٔ سوّم، می‌نویسد: «ما ایمان راسخ داریم که سوسیال دموکراسی روسیه از

بحران، تواناتر و پخته‌تر بیرون خواهد آمد، و پیشاهنگ واقعی انقلابی‌ترین طبقه، پساهنگ اپورتونیست را عوض خواهد کرد»، و سپس کتاب را با این جمله به پایان می‌برد: «ما با دعوت به این «تعویض»، و تلخیص تمام مطالب پیش‌گفته، می‌توانیم به سؤال «چه باید کرد؟» یک پاسخ کوتاه بدهیم: باید به دوران سوّم پایان داد»، که اشاره به ضرورت رفع تشتّت و ایجاد اتحاد و مبارزهٔ متحدانه دارد.

این اثر لنین را نیز مثل هر اثر دیگر کلاسیک مارکسیسم-لنینیسم باید با توجه کامل به زمینهٔ تاریخی و شرایط اجتماعی آن مطالعه و بررسی کرد. **چه باید کرد؟** را باید در ارتباط با اوضاع مشخص دوره‌ای معیّن از شکل‌گیری حزب سوسیال دموکرات روسیه (و در نهایت بلشویک) مطالعه کرد. مطالعهٔ این اثر بیرون از زمینهٔ تاریخی مشخص آن، و بیرون کشیدن پاره‌هایی از اینجا و آنجای متن به مثابه دستورالعمل و حکمی کلی و ازلی، می‌تواند منجر به اشتباه‌هایی اساسی در تحلیل شرایط مشخص منجر شود. فعالیت جنبش سوسیال دموکراسی و مارکسیست‌های اروپا و روسیه، جزو نخستین تجربه‌های عملی و تشکیلاتی «کمونیست»ها در مبارزهٔ انقلابی گسترده بود. این تجربه، و تحلیل‌های ارزندهٔ مبارزان مارکسیست مثل لنین، تلاشی نوین برای به عمل درآوردن اندیشه‌های پیشرو و انقلابی مارکسیسم بود. **چه باید کرد؟** حاوی رهنمودهای عملی مهم و مؤثری برای جنبش سوسیال دموکراسی روسیه در شرایط مشخص اوایل قرن بیستم است، ولی نمی‌توان آن را به سطح دستور عملی برای مبارزهٔ کمونیست‌ها در همه و هر زمان و شرایطی تقلیل داد، اگرچه حاوی اندیشه‌هایی بنیادی دربارهٔ ضرورت‌های جنبش ترقی‌خواهی کمونیستی است.

همان‌طور که پیشتر اشاره شد، موضوع اساسی در **چه باید کرد؟** ضرورت وجود یک حزب سیاسی متشکل متحد سراسری برای گرد هم آوردن جنبش مبارزاتی پراکندهٔ طبقهٔ کارگری و هدایت سیاسی آن مبارزه به منظور برانداختن رژیم خودکامهٔ تزاری حاکم بود. در همین زمینه است که لنین بر اهمیت تمرکز سازمان و فعالیت‌های تشکیلاتی مبارزه تأکید می‌کند که بدون آن نمی‌توان رژیم خودکامه را شکست داد. لنین **چه باید کرد؟** را «خلاصه‌ای از تاکتیک‌های ایسکرا و سیاست تشکیلاتی ایسکرا در سال‌های ۱۹۰۱ و ۱۹۰۲- دقیقاً یک خلاصه، نه بیشتر، نه کمتر» می‌داند. (از «مقدمه‌ای بر مجموعهٔ ۱۲ سال»، ۱۹۰۷)

یکی از درس‌های ارزندهٔ این اثر لنین این است که «سوسیالیست‌ها» (کمونیست‌های امروزی) نمی‌توانند صرفاً شرکت‌کننده‌ای محض در مبارزهٔ جاری باشند، بلکه باید تمام تلاش خود را به کار بندند که سیاست‌های مترقی خود را به درون مبارزهٔ جاری ببرند، و متناسب با وضعیت موجود، راه‌هایی را برای پیش بردن مبارزه به مرحلهٔ بعدی پیدا کنند. لنین در این کتاب به‌روشنی بیان می‌کند که کارگران صرفاً با مبارزهٔ اقتصادی نمی‌توانند پیکار در راه سرنگونی رژیم استبدادی و حرکت به سوی برقراری سوسیالیسم را به پیش ببرند. تجربهٔ

مبارزاتی خود کارگران، همراه با آگاهی‌رسانی‌ها و رهنمودها و تبلیغات انقلابیون حرفه‌یی حزبی، چه روشنفکر و کارگر یا دانشجو، آن ترکیبی است که می‌تواند کامیابی مبارزهٔ متشکل برضد استبداد و در راه دستیابی به عدالت اجتماعی و در نهایت رسیدن به سوسیالیسم را محقق کند. لنین تأکید دارد که کافی نیست که خودمان را «پیشگام» بنامیم؛ پیشگام بودن را باید در عمل و با کوشش ثابت کرد و به دست آورد. چکیده و جوهر دیدگاه لنین دربارهٔ اهمیت تشکیلات انقلابی و پرهیز از پراکنده‌کاری را در این بیان او در **چه باید کرد؟** می‌توان دید: «سازمانی از انقلابیون به ما بدهید تا روسیه را دگرگون سازیم!»

به نقل از «نامهٔ مردم» ، شمارهٔ ۱۰۱۶، ۲۰ دی ۱۳۹۵

«دربارهٔ حق ملّت‌ها در تعیین سرنوشت خویش»

مروری بر یک اثر کلاسیک لنینیسم و زمینه‌های تاریخی و اجتماعی آن

دهه‌های پایانی قرن نوزدهم و دهه‌های آغازین قرن بیستم میلادی، شاهد انقلاب‌های بورژوا-دموکراتیک در اروپای شرقی و آسیا، جنگ جهانی امپریالیستی اوّل، و فروپاشی امپراتوری‌های روسیه، عثمانی، پروس، اتریش-مجار بود. در چنان شرایطی، مسئلهٔ ملّی و حق تعیین سرنوشت سیاسی ملّت‌ها تا حدّ جدا شدن از کشور سلطه‌گر، مسئله‌ای بود که مارکسیست‌های روسیه و اروپا و آسیا ناگزیر باید به آن توجه می‌کردند. لنین در این مورد آثار متعددی دارد، که یکی از شناخته‌شده‌ترین آنها، رسالهٔ «**دربارهٔ حق ملّت‌ها در تعیین سرنوشت خویش**» است. نوشتهٔ حاضر مروری است اجمالی بر آن رسالهٔ مشخص، به این امید که نکته‌های محوری آن را برجسته کند، و خوانندهٔ را به مطالعهٔ دیگر نوشته‌های لنین و دیگر اندیشمندان مارکسیست و ترقی‌خواه در مورد مسئلهٔ ملّی که جنبه‌های گوناگون و گاه پیچیده‌ای دارد برانگیزد.

حق ملّت‌ها در تعیین سرنوشت خود دست‌کم یک قرن و نیمی است که مورد توجه اندیشمندان اجتماعی و فعالان سیاسی قرار دارد. در بطن این موضوع، مفهوم «ملّت» قرار دارد که آن هم در گذر زمان و تحوّل‌های اجتماعی-تاریخی معناها و مفهوم‌های متفاوتی پیدا کرده است که با پایه‌های اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی هر جامعهٔ مورد نظر پیوند پیدا می‌کند. در تاریخ معاصر، یا شاید بهتر است بگوییم در صد و شصت-هفتاد سال گذشته، اندیشمندان ترقی‌خواه از جنبه‌های گوناگون به موضوع ملّت‌ها و حق آنها در تعیین سرنوشت سیاسی خود پرداخته‌اند و اساساً آن را به عنوان یک «مسئله» که باید تعریف و حل شود،

مطرح کرده‌اند. این دیدگاه‌ها و تحلیل‌ها طیف گسترده‌ای از «مسئلهٔ ملّی» را در بر می‌گیرد، که در شرایط زمانی و جغرافیایی-سیاسی متفاوت، مضمون‌های متفاوتی داشته است: از جدایی ملّت‌ها از امپراتوری‌هایی مثل روسیه و اتریش-مجار و عثمانی و پروس و بریتانیا و تشکیل کشورهای مستقل گرفته، تا استقلال کشورهایی مثل فنلاند و لهستان پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ و تشکیل کشور شوراها متشکل از جمهوری‌های چندگانه، یا مسئلهٔ خودمختاری ملّت‌هایی مثل کِبکی‌ها (در کانادا) یا فلاندرزها (در بلژیک) و کاتالونی‌ها (در اسپانیا) و نمونه‌های مشابه آن در بسیاری از کشورهای دنیا از جمله در کشور ما ایران، یا استقلال کشورهای مستعمره‌ای مثل هندوستان (از بریتانیا) و کنگو (از بلژیک) و استقلال شماری از کشورهای دیگر از استعمارگران دیگری مثل هلند و اسپانیا و پرتغال و... در قارهٔ آمریکا و آفریقا، و حتّیٰ نمونه‌هایی مثل فلسطین که حق حاکمیت ملّی به‌کل و به‌زور از آن گرفته شده است. به طور کلی می‌توان گفت که اصطلاح کلّی «مسئلهٔ ملّی» با همهٔ جنبه‌های متفاوتی که دارد،موضوع ساده و سرراستی نیست و بی‌تردید پیچیدگی‌هایی دارد که در هر مورد خاص باید به طور مشخص به آنها توجه شود و راه‌حل مناسب برای آن پیدا شود. نکتهٔ مهم، برجسته شدن «مسئلهٔ ملّی» و «حق ملّت‌ها در تعیین سرنوشت خود» به مثابه مفهوم و پدیده‌ای نو در جنبش‌های ملّی و مردمی در یک قرن و نیم گذشته است که حل‌وفصل آن به سود پیشرفت ملّت‌ها و برقراری حاکمیت دموکراتیک ضرورت دارد. این پدیده ساختهٔ ذهن این اندیشمند و آن فعال اجتماعی نیست بلکه در زمینهٔ عینی تحوّل‌های تاریخی دو قرن اخیر، یعنی در گذار نظام‌های اجتماعی-اقتصادی از فئودالیسم به سرمایه‌داری، در روند انقلاب‌های ملّی و دموکراتیک، و در جریان تکامل انقلاب‌های سوسیالیستی بعدی، و در ارتباط با بنیادهای اقتصادی استعماری و استثمارگر رخ نمود. زمینهٔ ذهنی ارزیابی و حل‌وفصل دموکراتیک «مسئلهٔ ملّی» نیز مبتنی بر کار اندیشمندان و فعالان اجتماعی-سیاسی ترقی‌خواه و ملّی، و به‌ویژه چپ و مارکسیست، بوده است. این روند همچنان ادامه دارد، و شیوهٔ برخورد با آن در مواردی نیز بحث‌برانگیز و مورد مشاجره (از جمله در مورد کِبک و اسکاتلند و یوگسلاوی پیشین و کریمه) و گاهی نیز خونین بوده است (از جمله در کردستان و آذربایجان ایران).

کارل مارکس و فردریش انگلس از نخستین اندیشمندان پرولتری بودند که در «مانیفست حزب کمونیست» به موضوع ملّت و مسئلهٔ ملی از دید جنبش کمونیستی و پرولتاریایی پرداختند. «مانیفست» در فاصلهٔ سال‌های ۱۸۴۷ تا ۱۸۴۸ نوشته و منتشر شد، یعنی در بحبوحهٔ انقلاب‌های ضدسرمایه‌داری در اروپا و در کنار آن، انقلاب‌های بورژوا-دموکراتیک در بخشی از اروپا و در آسیا علیه امپراتوری‌ها و رژیم‌های سلطنتی مطلق ارتجاعی و خودکامه‌ای مثل اتریش-مجار، پروس، و روسیه، که مضمون آنها براندازی نظام فئودالیسم و قدرت‌گیری نظام بورژوازی (سرمایه‌داری) بود. مارکس و انگلس در آن زمان مبارزات بورژوا-دموکراتیک را مترقی

و روبه‌جلو می‌دانستند چون گام تاریخی لازم و ناگزیری در راه تحوّل انقلابی برای برانداختن نظم کهنه، و رویش و استقرار نظم نوین سرمایه‌داری به‌شمار می‌آمد. انگلس در پیش‌گفتار چاپ ایتالیایی مانیفست در سال ۱۸۹۳ در ارتباط با این انقلاب‌ها نوشت: «...میوه‌های انقلاب [۱۸۴۸ فرانسه] در آخرین تحلیل نصیب طبقهٔ سرمایه‌دار شد. امّا در کشورهای دیگر، در ایتالیا و آلمان و اتریش، کارگران از همان آغاز کارشان فقط آن بود که به بورژوازی کمک کنند تا به حکومت برسد. ولی در هیچ کشوری تسلّط بورژوازی بدون استقلال ملّی میسّر نیست. بدین جهت، انقلاب‌های سال ۱۸۴۸ می‌بایست به وحدت و استقلال ملّت‌هایی بینجامد که تا آن زمان فاقد آن بودند: ایتالیا، آلمان، و مجارستان. و اینک نوبت لهستان است... بدون تحقق استقلال و وحدت هر ملّت، نه اتحاد بین‌المللی پرولتاریا میسّر است و نه همکاری آگاهانهٔ ملّت‌ها برای دستیابی به هدف‌های مشترک.» در بخش اوّل مانیفست با عنوان «بوژواها و پرولتارها»، روند رشد سرمایه‌داری در جامعهٔ انسانی بررسی شده است. در همین بخش است که به مسئلهٔ شکل‌گیری ملّت‌های جداگانه و مستقل از درون جامعه‌هایی با جمعیت‌ها و روابط و مناسبات پراکنده اشاره شده است. در این بخش می‌خوانیم: «بورژوازی پراکندگی موجود در جمعیت، در وسایل تولید، و در مالکیت را بیش از پیش از میان می‌برد. بورژوازی جمعیت را متراکم، وسایل تولید را متمرکز، و مالکیت را در دستان معدودی متمرکز و متراکم کرده است. پیامد ناگزیر این روند، تمرکز سیاسی بوده است. ایالت‌ها و استان‌های مستقل، یا دارای ارتباط نیم‌بند و پراکنده با یکدیگر، که منافع و علایق، قوانین، دولت‌ها، و نظام مالیاتی مستقلی داشتند، در چارچوب یک ملّت، یک دولت، یک قانون، یک نفع طبقاتی ملّی، یک مرز، و یک تعرفهٔ گمرکی به یکدیگر به هم پیوستند.» به عبارت دیگر، تبدیل جوامع پراکنده‌ای مثل جوامع ملوک‌الطوایفی و ایلی و شاهزاده‌نشین و غیره به ملّت-دولت‌ها، همانند آنچه در ایران به‌ویژه در اواخر دوران قاجار و آغاز دوران پهلوی صورت گرفت، پایهٔ لازم برای توسعه و رشد نظام سرمایه‌داری و «رواج تمدّن» و رشد و تحوّل آیندهٔ طبقهٔ کارگر را فراهم آورد.

در ارتباط با رهایی ملّت‌های تحت ستم، مارکس (و نیز انگلس) نوشته‌هایی به‌ویژه دربارهٔ وضعیت ایرلند در زیر سلطهٔ انگلستان در قرن نوزدهم میلادی دارد. مارکس در ابتدا بر این عقیده بود که وقتی کارگران انگلیسی، نظام سرمایه‌داری در کشور استعمارگر بریتانیا را براندازند، ایرلندی‌ها هم از قید استثمار آزاد خواهند شد. امّا بعدتر، مارکس به این نتیجه رسید که استقلال و تعیین سرنوشت ملّت ایرلند به دست خودشان بهترین راه برای کارگران و زحمتکشان ایرلندی برای مبارزه با سرمایه‌داری و رهایی از آن است. او از کارگران انگلیسی و حزب کارگران انگلستان (کشور استعمارگر یا ستمگر) می‌خواست که از استقلال و حق تعیین سرنوشت ملّت تحت ستم (در این مورد ایرلند) حمایت کنند. مارکس به‌درستی اعتقاد داشت

که تا زمانی که ملّتی تحت ستم ملّت دیگر باشد، زحمتکشان کشور ستمگر نیز از قید و بند آزاد نخواهند شد. او در مورد آمریکا در دورهٔ برده‌داری نیز چنین نوشت: «در ایالات متحد آمریکای شمالی، تا زمانی که بردگی بخشی از آن جمهوری را معیوب می‌کرد و زشت می‌نمود، هر جنبش مستقل کارگری فلج بود. مادام که کارگر سیاه‌پوست داغ زده می‌شود، کارگر سفیدپوست هرگز آزاد نخواهد بود.» (کاپیتال، جلد اوّل، فصل دهم، بخش ۷).

لنین اندیشمند دیگری بود که در اواخر قرن نوزدهم میلادی و دهه‌های آغازین قرن بیستم به طور جدّی و از دید طبقاتی به مسئلهٔ ملّی و حق تعیین سرنوشت ملّت‌ها پرداخت، که البته با مخالفت‌ها و مقاومت‌هایی نیز روبرو بود، از جمله از سوی برخی از «دوستان سوسیال دموکرات». در آن زمان روسیه کشوری بود که ملّت‌ها یا ملّیت‌های گوناگونی مثل لهستانی، فنلاندی، اوکراینی، گرجی، و آذری زیر حکومت تزاری و سلطهٔ «روس‌های کبیر» (یا وِلیکاروس) در آن زندگی می‌کردند و اقلیت‌هایی مورد ستم نهادینه شدهٔ این روس‌ها قرار داشتند. به دلیل همین سلطهٔ خشن و خودکامهٔ اشراف تزاری بر ملّت‌های دیگر، روسیهٔ تزاری را «زندان خلق‌ها» می‌خواندند. آنچه از آن با عنوان «ستم ملّی» نام برده می‌شود، همین ستم مضاعفی است که علاوه بر استثمار زحمتکشان (در هر دو ملّتِ کشور سلطه‌گر و زیر سلطه)، بر ملّت‌های اقلیت و تحت سلطه روا داشته می‌شود. لنین نوشته‌های متعددی دربارهٔ مسئلهٔ ملّی و حق ملّت‌ها در تعیین سرنوشت خود دارد، که حاکی از اهمیت این مسئله در اواخر قرن نوزدهم و دهه‌های اوّل و دوّم قرن بیستم میلادی است. در کنگرهٔ چهارم انترناسیونال دوّم (لندن، ۱۸۹۶) و پس از آن در برنامهٔ حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه (مصوّب کنگرهٔ دوّم، ۱۹۰۳) به این مسئله توجه شده بود. در برنامهٔ حزبی حزب سوسیال دموکرات، جزو موادی که باید در قانون اساسی جمهوری دموکراتیک پس از سرنگونی تزار باشد، این بند ذکر شده بود: «حق تعیین سرنوشت برای همهٔ ملّت‌هایی که در درون محدودهٔ کشور هستند.» در روند اوج‌گیری انقلاب بورژوا-دموکراتیک ۱۹۰۵- ۱۹۰۷ یکی از مسائلی که مطرح بود، اتحاد و مبارزهٔ انترناسیونالیستی زحمتکشان ملّیت‌های گوناگون در جنبش کارگری روسیه تزاری چندملیتی بود. بورژوازی (امپریالیسم) به ملّی‌گرایی افراطی روس و به اختلاف میان ملّت‌ها و به‌ویژه میان زحمتکشان هر ملّت با ملّتی دیگر دامن می‌زد و تفرقه ایجاد می‌کرد و از آن به سود خود بهره‌برداری می‌کرد. این ملّی‌گرایی تا حدّی در میان سازمان‌های کارگری نیز رخنه می‌کرد، که به اتحاد جنبش کارگری و خصلت طبقاتی و انترناسیونالیستی آن صدمه می‌زد. به همین دلیل، برخورد به «مسئلهٔ ملّی» یکی از موضوع‌های مهم در جنبش سوسیال دموکراتیک روسیه بود. لنین سیاست بلشویک‌ها در حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه دربارهٔ مسئلهٔ ملّی و حق ملّت‌ها در تعیین سرنوشت خود را در چندین نوشتهٔ کوتاه و بلند، به‌ویژه از سال ۱۹۱۳ به بعد، و البته در سال‌های پس از پیروزی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، توضیح داده است. او در دو

نوشتهٔ خود با عنوان‌های «ملاحظاتی انتقادی دربارهٔ مسئلهٔ ملّی» (اواخر سال ۱۹۱۳) و «حق ملّت‌ها در تعیین سرنوشت خویش» (بهار ۱۹۱۴) این موضوع را با تفصیل بیشتری بیان کرده است. در آستانهٔ جنگ جهانی اوّل و فروپاشی امپراتوری‌هایی مثل عثمانی و روسیه و اتریش-مجار و پروس، این مسئله حادتر هم می‌شد و لنین باز هم در مقاله‌های گوناگون به موضوع «غرور ملّی وِلیکاروس‌ها» (یا «روس‌های کبیر»، نامی که دیگر ملّت‌های ساکن روسیه به ملّت روس داده بودند)، و مسئلهٔ ملّی و موضع کمونیست‌ها و دیگر نیروهای سیاسی نسبت به این موضوع پرداخت. بلشویک‌های دیگری نیز در این باره دست به قلم برده‌اند، از جمله ژوزف استالین در نوشته‌ای با عنوان «مارکسیسم و مسئلهٔ ملّی» که در آن از دیدگاه طبقاتی به موضوع‌هایی مثل ملّت، پیشنهاد خودمختاری فرهنگی-ملّی در مقابل حق ملّت‌ها در تعیین سرنوشت سیاسی خود، ناسیونالیسم و تجزیه‌طلبی، و به‌ویژه به مسئلهٔ ملّی در روسیه پرداخته است.

در شرایط آن روز روسیه که در التهاب انقلاب و در آستانهٔ جنگ جهانی اوّل بود، لنین مسئلهٔ ملّی را یک موضوع طبقاتی و جزئی از روند جامع انقلاب می‌دانست و آن را از دید منافع زحمتکشان و پرولتاریا (در برابر منافع بورژوازی ناسیونالیست) در راه رسیدن به سوسیالیسم بررسی و تحلیل می‌کرد. لنین در یکی از نوشته‌های خود به زبان آلمانی با عنوان «پرولتاریای انقلابی و حق ملّت‌ها در تعیین سرنوشت خویش» (۱۹۱۵) می‌نویسد: «درست همان‌طور که مارکس در سال ۱۸۶۹ خواستار جدایی ایرلند شد، آن هم نه به خاطر شکاف افتادن میان ایرلند و بریتانیا، بلکه با هدف اتحاد آزادانهٔ بعدی میان آنها، نه به طوری که «انصاف برای ایرلند» را تأمین کند، بلکه به سود مبارزهٔ انقلابی پرولتاریای بریتانیا، به همان ترتیب ما هم امتناع سوسیالیست‌های روسی از مطرح کردن خواست آزادی حق تعیین سرنوشت برای ملّت‌ها را- به آن معنا که پیشتر اشاره کردیم [یعنی حق جدایی که قبلاً ذکر کرده بود]، خیانت مستقیم به دموکراسی، انترناسیونالیسم، و سوسیالیسم می‌دانیم.» او در نوشتهٔ دیگری با عنوان «انقلاب سوسیالیستی و حق ملّت‌ها در تعیین سرنوشت خویش» (۱۹۱۶) در مورد پذیرش حق جدایی ملّت‌های تحت ستم این طور نوشت: «درست همان‌طور که نوع بشر فقط با گذر از یک دورهٔ انتقالی دیکتاتوری طبقهٔ ستم‌دیده می‌تواند به هدف الغای طبقات دست یابد، به همان ترتیب هم نوع بشر فقط با گذر از یک دورهٔ انتقالی رهایی کامل همهٔ ملّت‌های ستم‌دیده، یعنی آزادی آنها برای جدا شدن، می‌تواند به هدف درهم‌آمیزی ناگزیر ملّت‌ها نایل آید.» در همین نوشته است که لنین بر وظیفهٔ عاجل کشورهای سوسیالیستی پیروزمند در تداوم و تکمیل حقوق دموکراتیک بورژوایی، از جمله بر شناسایی حق ملّت‌های ستم‌دیده در تعیین سرنوشت خویش تأکید می‌کند. او در بخش ششم این اثر، به سه دسته از کشورها در ارتباط با موضوع حق تعیین سرنوشت ملّت‌ها اشاره می‌کند: «اوّل، کشورهای پیشرفتهٔ سرمایه‌داری

اروپای غربی و ایالات متحد آمریکا. وظایف پرولتاریای این ملّت‌های حاکم همان وظایف پرولتاریا در انگلستان در قرن نوزدهم نسبت به ایرلند است. دوّم، اروپای شرقی: اتریش، بالکان، و به‌ویژه روسیه. در اینجا در قرن بیستم بود که جنبش‌های ملّی بورژوا-دموکراتیک به‌ویژه تحوّل یافت و مبارزهٔ ملّی را شدّت بخشید. دشوارترین و مهم‌ترین وظیفه در اینجا، متحد کردن مبارزهٔ طبقاتی کارگران ملّت‌های ستم‌دیده با مبارزهٔ کارگران ملّت‌های ستمگر است. سوّم، کشورهای نیمه‌مستعمره‌ای مثل چین، ایران، و ترکیه، و همهٔ مستعمره‌هایی که مجموع جمعیت آنها بالغ بر ۱۰۰۰ میلیون نفر است. سوسیالیست‌ها نه‌فقط خواهان رهایی بی‌قید و شرط و فوری مستعمره‌ها بدون تاوان هستند... بلکه باید از عناصر انقلابی‌تر در جنبش بورژوا-دموکراتیک رهایی ملّی در این کشورها قاطعانه حمایت کنند و به خیزش آنها در برابر قدرت‌های امپریالیستی‌ای که به آنها ستم می‌کنند، یاری رسانند.»

دیده می‌شود که لنین ناسیونالیسم بورژوایی و انترناسیونالیسم پرولتری را کاملاً دو نقطهٔ مقابل یکدیگر می‌دانست. از اوّلی برای اعمال ستم ملّی و پیشبُرد منافع بورژوازی در داخل و در جنگ امپریالیستی جهانی اوّل استفاده می‌شد، و دوّمی، راهکار زحمتکشان برای غلبه بر بورژوازی و برقراری حقوق دموکراتیک همهٔ زحمتکشان در همهٔ ملّت‌ها بود. به همین سبب، بلشویک‌ها بسته به شرایطی که بتواند برابری امکانات را برای ملّت‌ها تأمین کند، از حق ملّت‌ها برای جدایی و تشکیل دولت مستقل، یا خودمختاری سیاسی منطقه‌یی در داخل یک دولت بزرگ‌تر، دفاع و حمایت می‌کردند. در همهٔ موارد، تأکید بر سرشت طبقاتی مسئله و مبارزهٔ طبقاتی درون ملّت‌هاست، و معیار اصلی، امکان موفقیت اکثریت جمعیت (زحمتکشان) و طبقهٔ کارگر در مبارزهٔ طبقاتی با سرمایه‌داری و نزدیک شدن به جامعهٔ دموکراتیک و سوسیالیستی بوده است. برای مثال، بلشویک‌ها همان‌طور که پیروزی انقلاب بورژوا-دموکراتیک در روسیه را در شرایط مشخص، گامی مثبت به سود طبقهٔ کارگر می‌دانستند، جنبش رهایی‌بخش ملّی بورژوایی ملّت‌های ستم‌دیده و مبارزهٔ آنها با ستم ملّی و استعمار را مترقی می‌دانستند و از آن پشتیبانی می‌کردند. لنین نوشت: «به هر اندازه که بورژوازی ملّت ستم‌دیده بر ضد کشور ستمگر مبارزه کند، به همان اندازه هم ما طرفدار او هستیم. به همان اندازه که بورژوازی ملّت ستم‌دیده روی ناسیونالیسم بورژوایی خودش ایستادگی می‌کند، ما مخالف آن هستیم.» در همان سال‌های دههٔ اوّل قرن بیستم، سازمان‌های بلشویکی در میان زحمتکشان بسیاری از ملّت‌ها فعالیت می‌کردند. در شرایطی که ترویج ناسیونالیسم در جنبش کارگری مسئله‌ای نگران کننده شده بود، کمک سوسیال دموکرات‌های سازمان‌های حزبی ماورای قفقاز به مبارزهٔ زحمتکشان ملّت‌های روسیه و کشورهای مجاور، از آذربایجانی و گرجی گرفته تا ارمنی و ایرانی (از جمله در جریان انقلاب مشروطیت ایران و پس از آن) نمونهٔ انترناسیونالیسم پرولتری بلشویک‌ها بود که به نوبهٔ خود، به مبارزهٔ بلشویک‌ها در روند

انقلاب در روسیه کمک می‌کرد.

پس از شکست انقلاب ۱۹۰۵- ۱۹۰۷ و در دوران حکومت ارتجاعی استولیپین (صدراعظم) در امپراتوری روسیه تزاری، یکی از مسائلی که بلشویک‌ها با آن روبرو بودند، رهبری انقلاب در روسیهٔ چندملیتی در شرایطی بود که خلق‌ها و اقلیت‌های ملّی گوناگون زیر سلطه و ستمی قرار داشتند که از جانب «ملّت کبیر روس» بر آنها می‌رفت، و خشم و نفرتی قابل‌درک از «روس‌های کبیر» و از جمله از کارگران آنها در میان ملیت‌های دیگر دیده می‌شد. در چنین شرایطی، بلشویک‌ها باید راهی را برای اتحاد میان همهٔ کارگران از هر ملیتی پیدا می‌کردند تا بتوانند در سرنگون کردن تزار و حرکت به سوی سوسیالیسم موفق شوند. نمی‌شد احساسات مقابله‌جویانهٔ موجود میان زحمتکشان ملیت‌های گوناگون را نادیده گرفت. در برابر لنین و بلشویک‌ها این پرسش قرار داشت که در چنین شرایطی، چگونه می‌توان بین کارگران و زحمتکشان ملّت ستمگر و کارگران و زحمتکشان دیگر ملیت‌ها اتحاد برای مبارزه در راه سرنگونی تزار و سرمایه‌داری و حرکت به سوی سوسیالیسم به وجود آورد؟ بلشویک‌ها می‌بایست پیشگام مبارزه برای تحقق برابری حقوق در زبان، در آموزش، و در فرهنگ باشند. در حکومت ارتجاعی و سلطه‌گر تزار، آن وحدت ملّی‌ای که حاکمان بورژوازی مرتجع به سود ادامهٔ سلطه و ستم خود تبلیغ می‌کردند، برای زحمتکشان و به‌ویژه زحمتکشان ملیت‌های ستم‌دیده کارساز نبود. در چنین شرایطی بود که اگر ملّت ستم‌دیده به پا می‌خاست و برای رها کردن خود از یوغ سلطهٔ تزاری و بنیاد گذاردن جامعه‌ای دموکراتیک مبارزه می‌کرد، لنین و بلشویک‌ها مسئلهٔ حق تعیین سرنوشت سیاسی تا حدّ جدایی از کشور سلطه‌گر مطرح می‌کردند. از دید لنین، هرگونه وحدتی در میان ملیت‌ها باید داوطلبانه باشد. او از سوسیال دموکرات‌های روس می‌خواست که با سلطه‌گری و تبعیض‌های بورژوازی ملّت ستمگر مبارزه کنند و در عین حال از مبارزان ملّت ستم‌دیده می‌خواست که ضمن هشیاری نسبت به ناسیونالیسم افراطی بورژوازی ملّت خود و نیفتادن در دام آن، در راه حفظ انترناسیونالیسم طبقاتی و اتحاد خود با طبقهٔ کارگر ملّتی که از آن جدا می‌شوند بکوشند. او در «تزهایی دربارهٔ مسئلهٔ ملّی» (۱۹۱۳) نوشت: «کارگرانی که وحدت سیاسی با بورژوازی خودی را بالاتر از وحدت کامل با پرولتاریای همهٔ‌ملّت‌ها قرار می‌دهند، برضد منافع خودشان، برضد منافع سوسیالیسم، و برضد منافع دموکراسی عمل می‌کنند.»

پس از این مقدمه، نگاهی اجمالی می‌اندازیم به محتوای یکی از نوشته‌های عمدهٔ لنین در زمینهٔ مسئلهٔ ملّی، یعنی رسالهٔ او با عنوان «**دربارهٔ حق ملّت‌ها در تعیین سرنوشت خویش**» که در فاصلهٔ ماه‌های فوریه تا مه ۱۹۱۴، یعنی درست در آستانهٔ شروع جنگ امپریالیستی جهانی اوّل و در دورهٔ اوج‌گیری مجدد جنبش انقلابی در روسیه پس از شکست انقلاب ۱۹۰۵ نوشته شده است.

حق ملّت‌ها در تعیین سرنوشت خویش یعنی چه؟

لنین در پیش‌گفتار این اثرش اشاره می‌کند که یکی از انگیزه‌های او در نگارش این رساله، پاسخ‌گویی به مقاله‌ای است که روزا لوکزامبورگ، سوسیال دموکرات برجستهٔ لهستانی-آلمانی و از رهبران چپ انترناسیونال دوّم، دربارهٔ «مسئلهٔ‌ملّی و خودمختاری» در نقد برنامهٔ مارکسیست‌های روسیه نوشته است. در ابتدای کار، لنین به‌روشنی می‌نویسد که مسئلهٔ ملّی را نباید در تعریف‌های حقوقی بلکه در زمینهٔ تاریخی-اقتصادی جنبش‌های ملّی جستجو کرد. او سپس به تشکیل دولت‌های ملّی در دوران پیروزی نهایی سرمایه‌داری بر فئودالیسم در روند جنبش‌های ملّی اشاره می‌کند. او می‌نویسد: «برای پیروزی کامل تولید کالایی، بازار داخلی باید به دست بورژوازی تسخیر شود و باید اتحاد دولتی سرزمین‌هایی که ساکنانشان به زبان واحد حرف می‌زنند عملی گردد... وحدت زبان یکی از مهم‌ترین شرایط مبادلهٔ بازرگانی آزاد... و شرط ارتباط محکم بازار با تولیدکنندگان خرد و کلان و فروشنده و خریدار است... به همین دلیل، برای اروپای غربی و حتی برای تمام جهان متمدن، تشکیل دولت ملّی برای دوران سرمایه‌داری جنبهٔ عمومی و عادی دارد.» یا در جایی دیگر می‌نویسد: «دولت ملّی بهترین شرایط را برای رشد و تکامل سرمایه‌داری [از جمله در کشورهای آسیایی] فراهم می‌آورد... مارکسیست‌ها نمی‌توانند عوامل نیرومند اقتصادی را که آرمان و گرایش برای تشکیل دولت‌های ملّی را به وجود می‌آورد از نظر دور دارند.» و درست در همین اوّل کتاب است که لنین تصریح می‌کند که «اگر بخواهیم شرایط تاریخی-اقتصادی جنبش‌های ملّی را تجزیه و تحلیل کنیم، ناگزیر به این نتیجه می‌رسیم که حق ملّت‌ها در تعیین سرنوشت خویش یعنی حق آنها در جدا شدن از مجموعهٔ ملّت‌های غیرخودی و تشکیل دولت مستقل» و تأکید می‌کند که «نادرست است اگر حق تعیین سرنوشت را چیزی جز حق موجودیت دولتی جداگانه بفهمیم.» نکتهٔ مهم و قابل‌توجه دیگری که لنین در اینجا به آن اشاره می‌کند این است که «مسئلهٔ استقلال اقتصادی وعدم وابستگی اقتصادی ملّت‌ها [را نباید] جایگزین مسئلهٔ حق ملّت‌های در تعیین سرنوشت سیاسی خویش در جامعهٔ بورژوازی و مسئلهٔ استقلال دولتی آنها» کرد. تا اینجا قصد لنین این است که مفهوم حق تعیین سرنوشت سیاسی، و مضمون آن یعنی دولت ملّی را روشن کند. در ادامه این رساله، لنین به طور مفصّل به دیدگاه مارکسیستی و شیوهٔ‌برخورد پرولتاریا نسبت به خواست بورژوا-دموکراتیک دولت ملّی و شرط حمایت از آن می‌پردازد.

در بخش دوّم رساله، لنین با یادآوری اینکه هرگونه تحلیل مارکسیستی باید «در چارچوب تاریخی معیّن» و «خصوصیات مشخص هر کشور در دورهٔ معیّن تاریخی» صورت گیرد، تأکید می‌کند که در تحلیل مسئلهٔ ملّی باید دو دورهٔ «ورشکستگی فئودالیسم و حکومت مطلق و به وجود آمدن جامعهٔ بورژوا-دموکراتیک و دولت... و توده‌یی شدن جنبش‌های ملّی» و دورهٔ بعد از تکمیل تشکیل دولت‌های سرمایه‌داری و «شدّت یافتن تضاد آشتی‌ناپذیر میان

پرولتاریا و بورژوازی را که می‌توان آن را آستانهٔ ورشکستگی سرمایه‌داری نامید» از یکدیگر متمایز کرد. نکته‌ای که لنین در ضمن این بحث در اینجا مطرح می‌کند، توجه به مسئلهٔ تضاد روبنای سیاسی با زیربنای اقتصادی در روند تحوّل جامعه است. او می‌نویسند که در جامعه یا «منطقه‌ای دارای حدود ملّی مشخص که روند رشد و تکامل سرمایه‌داری در آن با سرعت انجام پذیرد» (در اینجا موردِ لهستان در آن زمان)، تضاد با نظام دولتی پدرشاهی ماقبل سرمایه‌داری جامعهٔ ستمگر (یعنی روسیه) پیدا می‌شود و «جدایی این منطقهٔ پیشرو محتمل‌تر می‌شود.» در همین‌جا لنین روشن می‌کند که برنامهٔ حزبی مارکسیست‌های روسیه در آن زمان (از جمله در مورد اصلاحات ارضی و حق تعیین سرنوشت برای ملّت‌ها) مربوط به شرایطی است که در آن جنبش‌های ملّی بورژوا-دموکراتیک وجود داشته باشد، و به هیچ‌وجه با برنامه‌های احزاب سوسیالیستی دیگر در ارتباط با وضعیت اروپای غربی قابل‌مقایسه نیست. به عبارت دیگر، او به «تفاوت موجود میان کشورهایی که اصلاحات بورژوا-دموکراتیک مدّت‌هاست در آنها به پایان رسیده، و کشورهایی که این اصلاحات در آنها هنوز به پایان نرسیده است» اشاره می‌کند که عاملی مهم در تحلیل حق تعیین سرنوشت ملّت‌هاست. در توضیح بیشتر این مطلب،لنین می‌نویسد: «در اروپای شرقی و در آسیا دوران انقلاب‌های بورژوا-دموکراتیک فقط در سال ۱۹۰۵ آغاز شد. انقلاب‌های روسیه، ایران، ترکیه ، چین... آغاز یک رشته جنبش‌های ملّی بورژوا-دموکراتیک و کوشش‌هایی است برای تشکیل دولت‌های مستقل ملّی... به همین دلیل‌که روسیه همراه با کشورهای هم‌جوار خود در حال گذراندن این دوران است، وجود بخش حق ملّت‌ها در تعیین سرنوشت خویش در برنامهٔ ما [حزب سوسیال دموکرات روسیه] لازم است.» لنین سپس اتریش را مثال می‌زند که در آن زمان نیم قرن از انقلاب بورژوا-دموکراتیک آن گذشته بود و در آن مشروطیت بورژوازی مستقر شده بود به طوری که مجارها و چک‌ها از ترس همسایهٔ درنده‌خوتر و نیرومندتر مایل به ماندن در اتریش بودند، در حالی که در روسیهٔ استبدادی مطلق تزاری، ملّت‌های غیرروس تمایلی به ماندن در کنار «روس‌های کبیر» (وِلیکاروس‌ها) نداشتند. به عبارت دیگر، «شرایط ویژهٔ روسیه در مورد مسئلهٔ ملّی درست در نقطهٔ مقابل آن چیزی است که در اتریش دیدیم» و اینکه در روسیه «ستمگری نسبت به ملیت‌های غیرروس، از ستمگری در کشورهای همسایه به‌مراتب بیشتر است، و ملّت‌های ستم‌دیده در آن سوی مرزها هم‌قوم‌هایی دارند که از استقلال ملّی بیشتری برخوردارند» و به‌علاوه، «سطح رشد سرمایه‌داری و سطح عمومی فرهنگ در ملیت‌های غیرروس، اغلب بالاتر از مرکز کشور [روسیه] است.» بدین ترتیب است که لنین تصریح می‌کند که «به حکم وجود خصوصیات تاریخی مشخص در روسیه، موضوع شناسایی حق ملّت‌ها در تعیین سرنوشت خویش در دوران کنونی اهمیت به‌ویژه مبرمی پیدا می‌کند.» همهٔ این توضیح‌های لنین به این منظور است که نشان دهد که بحث او در این رساله، کاملاً متناسب با شرایط خاص و

زمینه‌های اجتماعی-اقتصادی روسیهٔ آن زمان است، و در هر مورد دیگری نیز شرایط خاص آن مورد در تحلیل مسئلهٔ ملّی باید در نظر گرفته شود. امّا محور و معیار مشترک در همهٔ تحلیل‌های طبقاتی مارکسیستی از حق تعیین سرنوشت ملّت‌ها، امکان توسعهٔ سرمایه‌داری در برابر نظام اقتصادی-سیاسی کهنه، برقراری و توسعهٔ آزادی‌های دموکراتیک (دموکراسی بورژوایی و بعداً پرولتاریایی)، رهایی اقتصادی-اجتماعی زحمتکشان، برابری کامل حقوق ملّت‌ها، و البته هم‌پیوستگی کارگران و زحمتکشان همهٔ ملّت‌هاست.

لنین در فصل چهارم رساله‌اش در پاسخ به انتقاد روزا لوکزامبورگ که گفته بود برنامهٔ حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه «هیچ‌گونه دستور عملی برای سیاست روزمرهٔ پرولتاریا نمی‌دهد و مسائل ملّی را به‌هیچ‌وجه از دیدگاه پراتیک حل نمی‌کند» بار دیگر بر اهمیت تحلیل مشخص هر مورد خاص و به قول معروف چک سفید ندادن تأکید می‌کند. او می‌نویسد که در روند انقلاب بورژوا-دموکراتیک، «خواست‌های ملّی برای پرولتاریا تابع منافع مبارزهٔ طبقاتی است. از نظر تئوری، نمی‌توان از پیش تضمین کرد که آیا جدا شدن ملّت است که انقلاب بورژوا-دموکراتیک را به پایان [موفق] خواهد رساند، یا تأمین برابری حقوق آن با ملّت دیگر. در هر دو مورد، نکتهٔ مهم برای پرولتاریا، تأمین امکان رشد طبقهٔ خود است... تربیت توده‌ها با روح دموکراسی پیگیر و سوسیالیسم است.» لنین در اینجا در مورد ساده کردن مسئله به «دادن پاسخ آری یا نه» به مسئلهٔ جدایی، آن طور که بورژوازی می‌خواهد و آن را «پراتیک» بودن می‌نمایاند، هشدار می‌دهد و می‌نویسد که از دید بورژوازی «از همه پراتیک‌تر این است که خیلی ساده گفته شود آری، طرفدار جدا شدن فلان ملّت معیّن هستیم، نه اینکه گفته شود طرفدار حق جدا شدن همه و هرگونه ملّتی هستیم.» در اینجا لنین نظرش را این طور جمع‌بندی می‌کند: «ما خواستار شناسایی حق جدا شدن برای همه و خواستار آنیم که هر یک از مسائل مشخص مربوط به جدا شدن از آن دید ارزیابی شود که هر گونه عدم برابری حقوق و هر گونه امتیاز و هر گونه جنبهٔ استثنایی را براندازد... آیا ملّتی که بر ملّت‌های دیگر ستم روا می‌دارد می‌تواند آزاد باشد؟ خیر.» او در ادامهٔ بحث باز بر تحلیل مشخص از وضعیت مشخص تأکید می‌کند و می‌نویسد: «اینکه مثلاً آیا برای اوکراین تشکیل یک دولت مستقل مقدّر است یا نه به هزار عامل مربوط است که از پیش نمی‌توان تعیین کرد. ما جداً طرفدار آن چیزی هستیم که جنبهٔ مسلّم دارد، و آن حق اوکراین در تشکیل چنین دولتی است. ما توده‌ها را با روح اذعان به این حق و با روح نفی امتیاز دولتی هر یک از ملّت‌ها بر ملّت دیگر، پرورش می‌دهیم.» او ادامه می‌دهد که «از ما می‌خواهند آری یا نه بگوییم و ما را به عدم صراحت متهم می‌کنند» در حالی که «مهم‌ترین وظیفهٔ پراتیک پرولتاریای روس بزرگ و پرولتاریای ملّت‌های غیرروس، تبلیغ و ترویج علیه امتیاز دولتی و ملّی برضد دیگری، و به سود حق برابر کلیهٔ ملّت‌ها در تشکیل دولت ملّی خویش است.»

لنین در بخش بعدی رساله‌اش به تفکیک «تعیین سرنوشت سیاسی» از «تعیین سرنوشت فرهنگی» اشاره می‌کند و تصریح می‌کند که آنچه سوسیال دموکرات‌های مارکسیست مطرح می‌کنند، اوّلی است، نه دوّمی که سلطنت‌طلبان مشروطه در برنامه‌شان ذکر کرده‌اند. لنین اشاره می‌کند که بورژوا-لیبرال‌ها می‌گویند که «شناسایی حق جدا شدن، خطر از هم پاشیدن کشور» را افزایش می‌دهد، در حالی که «از نظر دموکراسی، به طور کلی، مطلب درست عکس این است: شناسایی حق جدا شدن، خطر از هم پاشیدن کشور را می‌کاهد.» لنین در این بحث مثال جالبی را مطرح می‌کند که به درک مسئله کمک می‌کند. می‌نویسد: «مسئلهٔ طلاق را در نظر می‌گیریم. مرتجعان با آزادی طلاق مخالف‌اند و فریاد برمی‌آورند که معنی آن از هم پاشیدن خانواده است. مرتجعان از روی ریا از امتیازهای جنس مرد و از بدترین نوع ستمگری نسبت به زن دفاع می‌کنند. دموکراسی بر آن است که آزادی طلاق معنایش از هم پاشیدن روابط خانوادگی نیست، بلکه برعکس، تحکیم این روابط بر یگانه پایه‌های ممکن و پایدار در یک جامعهٔ متمدن، یعنی بر پایه‌های دموکراتیک است. اگر هواداران آزادی تعیین سرنوشت، یعنی هواداران آزادیِ جدا شدن را متهم به تشویق و ترغیب به تجزیه‌طلبی کنیم، به همان درجه احمقانه و سالوسانه است که هواداران آزادی طلاق را متهم به ترغیب و تشویق به انهدام روابط خانوادگی نماییم. همان‌گونه که در جامعهٔ بورژوازی، مدافعان امتیاز و فساد، که شالودهٔ ازدواج بورژوازی است، با آزادی طلاق مخالفت می‌کنند، به همان گونه هم در کشور سرمایه‌داری، نفی آزادی تعیین سرنوشت، یعنی نفی حق جدا شدن ملّت‌ها، معنایش فقط دفاع از امتیازهای ملّت سلطه‌گر و شیوه‌های پلیسی ادارهٔ امور در مقابل شیوه‌های دموکراتیک است.»

در ادامهٔ‌همین بحث، لنین باز هم تأکید می‌کند که جدایی امر مقدّر و راه‌حلی برای همهٔ موارد نیست. او می‌نویسد: «توده‌های مردم فقط وقتی تصمیم به جدا شدن می‌گیرند که ستمگری ملّی و اصطکاک‌های ملّی، زندگی مشترک را کاملاً غیرقابل تحمل کند و به کلیهٔ مناسبات گوناگون اقتصادی پای‌بند بزند.» او در عین حال نسبت به عبارت‌پردازی‌های ناسیونالیسم بورژوازی هشدار می‌دهد: «منافع طبقاتی بورژوازی روس کبیر... [در مقابل شیوه‌های چماق‌داری فئودالی] در اعتماد داشتن بیشتر به شیوه‌های بورژوایی فریب توده‌هاست که ترساندن خرده‌بورژواها و دهقانان از شبح «از هم پاشیدن کشور» و اغفال آنها از راه عبارت‌پردازی‌هایی دربارهٔ پیوند «آزادی مردم» با ارکان تاریخی کشور و غیره، از آن جمله است.» لنین منافع طبقهٔ کارگر و مبارزهٔ وی با سرمایه‌داری را در «همبستگی کامل و فشرده‌ترین وحدت، و دست رد زدن به سیاست ناسیونالیستی بورژوازی از هر ملیتی که باشد» می‌داند. لنین می‌نویسد که «سرمایه‌داری به هر حال به رشد خود ادامه می‌دهد، خواه در کشور واحد با ملیت‌های رنگارنگ، خواه در کشورهای یک‌ملیتی. در هر کدام از این حالت‌ها، کارگر

مزدبگیر دستخوش استثمار است و لازمهٔ مبارزهٔ موفق با این استثمار، وارستگی پرولتاریا از ناسیونالیسم است.» در این زمینه است که لنین نفی حق تعیین سرنوشت سیاسی یا حق جدا شدن را در عمل پشتیبانی از امتیازهای ملّت سلطه‌گر می‌داند.

لنین در فصل ششم رسالهٔ خود نکاتی را دربارهٔ مثال مشخص جدا شدن نروژ از سوئد در تابستان سال ۱۹۰۵ مطرح می‌کند. به نوشتهٔ لنین، «اتحاد نروژ با سوئد داوطلبانه نبوده است... نروژ را در موقع جنگ‌های ناپلئون به‌رغم ارادهٔ نروژی‌ها به سوئد تسلیم کردند... با وجود خودمختاری وسیعی که نروژ از آن برخوردار بود (مجلس خودی و غیره) طی ده‌ها سال میان نروژ و سوئد برخورد و درگیری بود و نروژی‌ها با تمام قوا می‌کوشیدند یوغ آریستوکراسی سوئد را از گردن خود به دور کنند... در جریان همه‌پرسی‌ای که بعداً صورت گرفت، اکثریت قریب به اتفاق به نفع جدا شدن کامل نروژ از سوئد رأی داد... این مثال به ما نشان می‌دهد که جدا شدن ملّت‌ها در چه زمینه‌ای امکان‌پذیر است و مورد پیدا می‌کند.» لنین این مثال را نمونهٔ خوبی از حق ملّت‌ها در تعیین سرنوشت خویش می‌داند که در برنامهٔ سوسیال دموکرات‌ها منعکس شده بود. او در اینجا نیز باز به مسئلهٔ برخورد طبقاتی به مسئلهٔ ملّی اشاره می‌کند و می‌نویسد در اینجا نیز مانند هر مسئلهٔ دیگر، «آنچه پیش و بیش از همه مورد نظر ماست، حق پرولتاریا در تعیین سرنوشت خویش در داخل ملّت‌هاست.» او سپس به موضع پرولتاریا در مورد مشخص جدایی نروژ از سوئد می‌پردازد و می‌نویسد: «اگر اکثریت در نروژ طرفدار سلطنت بود و پرولتاریا طرفدار جمهوری، در این صورت در برابر پرولتاریا به طور کلی دو راه باز می‌شد: یا انقلاب، در صورتی که شرایط آن فراهم باشد؛ یا تبعیت از اکثریت و کار طولانی تبلیغی و ترویجی.» نکتهٔ بااهمیت دیگری که لنین در اینجا به آن اشاره می‌کند «شناسایی حق جدا شدن نروژی‌ها توسط کارگران سوئدی بود که موجب تقویت اتحاد محکم میان کارگران نروژی و سوئدی و تقویت همبستگی کامل طبقاتی برادرانهٔ آنها شد... گسیخته شدن رشتهٔ ارتباطی که سلاطین اروپا و آریستوکرات‌های سوئد به نروژ تحمیل کرده بودند، باعث تقویت ارتباط میان کارگران سوئدی و نروژی شد.» لنین این بخش را این طور به پایان می‌برد: «سوسیال دموکراسی انترناسیونالیست از اصل شناسایی حق ملّت‌ها در تعیین سرنوشت خویش پیروی می‌کند.»

لنین در ادامهٔ رساله‌اش در مورد موضع کنگرهٔ چهارم انترناسیونال دوّم در لندن در سال ۱۸۹۶ دربارهٔ حق تعیین سرنوشت ملّت‌ها توضیح‌هایی می‌دهد. در این کنگره در مورد مسئلهٔ استقلال لهستان بحث‌هایی شده بود. (یادآوری می‌شود که در آن زمان لهستان به سه بخش عمده تجزیه شده بود که زیر سلطهٔ امپراتوری‌های روسیه، پروس (آلمان بعدی)، و اتریش-مجار بودند. در پایان جنگ جهانی اوّل و فروپاشی این سه امپراتوری و پیروزی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه، لهستان در سال ۱۹۱۸ توانست استقلال خود را به مثابه کشوری واحد بازیابد.)

در کنگرهٔ انترناسیونال، قراری به این صورت به تصویب رسیده بود: «کنگره اعلام می‌دارد که هوادار حق کامل همهٔ ملّت‌ها در تعیین سرنوشت خویش است و نسبت به کارگران هر کشوری که اکنون زیر یوغ استبداد نظامی و ملّی و غیره زجر می‌کشد، اظهار همبستگی می‌کند. کنگره از کارگران همهٔ کشورها دعوت می‌کند به صفوف کارگران آگاه به منافع طبقاتی خود در همهٔ جهان بپیوندند تا در راه غلبه بر سرمایه‌داری جهانی و تحقق مقاصد سوسیال دموکراسی جهانی به‌اتفاق آنها مبارزه کنند.» امّا در بحث‌هایی که در ارتباط با موضوع مشخص استقلال لهستان صورت گرفته بود، کائوتسکی (از همراهان لنین در آن زمان) این نظر را مطرح کرده بود که «در حال حاضر انترناسیونال نمی‌تواند استقلال لهستان را در برنامهٔ خود قرار دهد، ولی سوسیالیست‌های لهستان کاملاً می‌توانند چنین خواستی را به میان آورند.» آنچه در قطعنامهٔ انترناسیونال منظور شد، «از یک طرف اذعان کاملاً صریح و بدون هیچ‌گونه سوءتعبیر به حق کامل ملّت‌ها در تعیین سرنوشت خویش، و از طرف دیگر، دعوتی به همان صراحت از کارگران به وحدت بین‌المللی در مبارزهٔ طبقاتی خود» بود. به اعتقاد لنین، که در واقع جان کلام را در این مورد، و در آن شرایط معیّن بیان می‌کند، «این قطعنامه کاملاً صحیح است و برای کشورهای اروپای شرقی و آسیا در آغاز قرن بیستم، همانا این قطعنامه است که با در نظر گرفتن ارتباط و پیوند ناگسستنی هر دو بخش آن، یگانه رهنمود صحیح سیاست طبقاتی پرولتاریا را در مورد مسئلهٔ ملّی به دست می‌دهد.» در هر دو مورد، یعنی هم جنبش ملّی لهستان علیه سلطنت استبدادی مطلق تزاری روسیه در دههٔ ششم قرن نوزدهم (که در نهایت با بی‌رحمی تمام توسط نیروهای تزاری سرکوب شد)، و هم در جنبش‌های ملّی در دوران انقلاب‌های بورژوا-دموکراتیک در اروپای شرقی و آسیا در اوایل قرن بیستم و دوران پیدایش حزب‌های مستقل پرولتری، «وظیفهٔ این احزاب در مورد سیاست ملّی باید دو جنبه داشته باشد: یکی شناسایی حق کلیهٔ ملّت‌ها در تعیین سرنوشت خویش؛ و دیگری، اتحاد بسیار فشرده و ناگسستنی مبارزهٔ طبقاتی پرولترهای همهٔ ملّت‌های ساکن یک کشور.» لنین این دو بخش را مکمل یکدیگر و یاری‌دهنده به یکدیگر می‌داند.

لنین در بخش بعدی رساله‌اش یک بار دیگر به موضوع ارزیابی مشخص از شرایط تاریخی مشخص، وظایف سوسیالیست‌ها نسبت به ملّت‌های تحت ستم، و پرهیز از افتادن در دام عبارت‌پردازی‌های «بورژوازی عظمت‌طلب» می‌پردازد، و مثال‌هایی را از موضع‌گیری‌های مارکس و انگلس در ارتباط با قیام‌های رهایی‌بخش و استقلال‌طلبانه در لهستان و ایرلند ذکر می‌کند. «برای مثال، انگلس در تاریخ ۲۳ مه ۱۸۵۱ به مارکس می‌نویسد که بررسی تاریخ او را به نتیجهٔ بدبینانه‌ای در مورد لهستان می‌رساند... [چون] در روسیه بیش از لهستان خواب‌آلود عناصر تمدن و فرهنگ و صناعت و بورژوازی است. انگلس [در آن زمان] به موفقیت قیام‌های اشرافی لهستان ایمان ندارد. ولی هیچ‌یک از این اندیشه‌ها مانع آن نشد که انگلس و مارکس

۱۲ سال بعد هنگامی که روسیه هنوز در خواب بود ولی لهستان به غلیان آمده بود، مراتب همدردی عمیق و پرشور خود را نسبت به جنبش لهستان ابراز دارند.» نتیجه‌ای که لنین از تذکرات انتقادی مارکس در جریان گفتگوهای انترناسیونال و مکاتبه‌هایش با انگلس می‌گیرد، این است که «وقتی که جنبش‌های توده‌یی ملّی پدیدار گردید، روی گرداندن از آن و امتناع از پشتیبانی از عوامل مترقی آن معنایش دچار شدن به تعصّب خرافات ناسیونالیستی است، یعنی [آن جنبش ملّی] ملّتِ خود را ملّتِ نمونه بداند.» مارکس دربارهٔ ایرلند نیز نظریات مشابهی متکی به ارزیابی مشخص از شرایط تاریخی مشخص داشته است. او در دهم دسامبر ۱۸۶۹ در گزارش به شورای انترناسیونال دربارهٔ ایرلند چنین می‌نویسد: «مدّت‌ها تصوّر می‌کردم که ممکن است رژیم ایرلند را از طریق به جنبش درآوردن طبقهٔ کارگر انگلستان سرنگون کرد. ولی بررسی عمیق‌تر مسئله مرا به عکس این نظریه معتقد کرد. طبقهٔ کارگر انگلستان تا زمانی که گریبان خود را از مسئلهٔ ایرلند خلاص نکرده است، هیچ‌کاری انجام نخواهد داد. ریشه‌های ارتجاع انگلستان در اسارت ایرلند است.» لنین می‌نویسد که «مارکس برای جنبش‌های ملّی هیچ‌گونه مطلقیتی قائل نمی‌شود، زیرا می‌داند که آزادی کامل همهٔملیت‌ها فقط منوط به پیروزی طبقهٔکارگر است... مارکس جدا شدن ایرلند از انگلستان را تبلیغ می‌کند ولو اینکه پس از جدایی کار به تشکیل فدراسیون بکشد.» در همین‌جا لنین به دو نکتهٔ مهم اشاره می‌کند. یکی اینکه حق ملّت‌ها در تعیین سرنوشت خویش یک حق سیاسی برای تشکیل یک دولت مستقل است و با فدراسیون و خودمختاری یکی نیست (اگرچه می‌تواند هر دو را در بر گیرد)، و سپس اضافه می‌کند که «امّا در مورد خودمختاری باید متذکر شد که آنچه مارکسیست‌ها از آن دفاع می‌کنند، «حق» خودمختاری نیست، بلکه خود خودمختاری،یعنی اصل عام و جامع دولت دموکراتیک [از جمله برابری حقوق ملّیت‌ها] است که از لحاظ ملّی رنگارنگ است، و اختلاف شرایط جغرافیایی و غیره در آن شدید است.»

لنین در ادامهٔ بحث با نکته‌هایی که روزا لوکزامبورگ به صورت انتقاد از سوسیال دموکرات‌های روسیه مطرح کرده است، به تحلیل مسئلهٔ ملّی در کنگرهٔ دوّم حزب در سال ۱۹۰۳ و برنامهٔ تصویب شده در آن کنگره رجوع می‌کند. لنین در همان اوّل بحث تأکید می‌کند: «مقدّم بر هر مطلبی یادآور می‌شویم که [در] نوشته‌های سوسیال دموکراتیک روس مربوط به حق ملّت‌ها در تعیین سرنوشت خویش، منظور از این حق همیشه حق جدا شدن بوده است.» او سپس نوشتهٔ پلخانف در آن زمان را نقل می‌کند که «اگر ما از ترس اینکه به تعصّب ملّی هم‌میهنان طایفهٔ وِلیکاروس [روس‌های کبیر] ما بَربخورد، جرئت نکنیم آن را [حق جدا شدن را] به میان بکشیم، در این صورت شعار «پرولترهای تمام کشورها متحد شوید!" بدل به دروغ شرم‌آوری می‌شود.» در اینجا پلخانف، که در آن زمان از همراهان قرص و محکم لنین بود، تحلیلی طبقاتی از مسئلهٔ ملّی ارائه می‌دهد و تأکید می‌کند که در هر صورت، بهروزی طبقهٔ

کارگر ملّت ستم‌دیده- و نه ناسیونالیسم بورژوازی ملّت ستم‌دیده- باید مورد توجه باشد و طبقهٔ کارگر ملّت ستمگر نیز باید از برادران خود در ملّت ستم‌دیده حمایت کند. در ادامهٔ بحث، لنین به مطرح کردن «خودمختاری فرهنگی و ملّی» توسط مارکسیست‌های لهستان،یا مطرح کردن «حق تعیین سرنوشت فرهنگی خویش» توسط حزب کادت‌ها (سلطنت‌طلب‌های مشروطه‌خواه) در برابر «حق ملّت‌ها در تعیین سرنوشت سیاسی خویش» که بلشویک‌ها مطرح می‌کردند، اشاره می‌کند. به اعتقاد بلشویک‌ها، در شرایط آن روزگار روسیه، که از نبود یک نظام حکومتی دموکراتیک رنج می‌برد، نیروهای مترقی می‌بایست از حق ملّت‌ها در تعیین سرنوشت سیاسی خویش، تا حدّ جدا شدن از کشور مادر، دفاع کنند. لنین باز هم از بحث‌های کنگره نقل می‌کند که به‌روشنی در آن گفته شده بود که «اگر یکی از ملیت‌ها نتواند در حدود روسیه زندگی کند، حزب [سراسری سوسیال دموکرات] ممانعتی از آن نخواهد کرد.» دربارهٔ شرایط استفاده از حق جدا شدن و اِعمال آن توسط ملّت ستم‌دیده، لنین به سؤالی که یکی از منشویک‌ها مطرح کرده بود پاسخ می‌دهد. سؤال این بود: «اگر پرولتاریای لهستان بخواهد به اتفاق پرولتاریای تمام روسیه در چارچوب یک کشور مبارزه کند، در حالی که طبقات ارتجاعی جامعهٔ لهستان برعکس بخواهند لهستان را از روسیه جدا کنند و در همه‌پرسی، اکثریت آرا را به سود جدایی به دست آورند، ما باید چکار کنیم؟ آیا باید در پارلمان مرکزی [روسیه] همراه با رفقای لهستانی خود برضد جدا شدن رأی بدهیم، یا برای اینکه حق تعیین سرنوشت را نقض نکنیم، به سود جدایی رأی بدهیم؟» و پاسخ لنین این است که «حق جدا شدن متضمن حل‌وفصل مسئله در پارلمان منطقه‌ای است که می‌خواهد جدا شود، نه پارلمان مرکزی.» در شرایط آن روزی روسیهٔ تزاری و جنبش ملّی لهستان (که هنوز زیر سیطرهٔ روسیه و پروس و اتریش-مجار بود)، لنین مبارزهٔ پرولترهای سراسر روسیه با ارتجاع داخلی را بر مبارزه با طبقات مرتجع ارجح می‌داند. همهٔ نمونه‌ها و مثال‌هایی که تا اینجا ذکر شد، پیرامون حق ملّت‌ها در تعیین سرنوشت سیاسی و حق جدایی آنها از ملّت سلطه‌گر است، که حتّی در همین حدّ هم دیده می‌شود که تحلیل طبقاتی آن چه پیچیدگی‌هایی دارد.

پایان سخن

لنین در بخش پایانی رساله‌اش جمع‌بندی‌ای از آنچه تا اینجا مطرح کرده است به دست می‌دهد. او این جمع‌بندی را این طور آغاز می‌کند: «تا آنجا که نظریهٔ مارکسیسم به طور کلی مدّ نظر است، مسئلهٔ حق تعیین سرنوشت با هیچ اشکالی روبرو نیست. هیچ‌کس نمی‌تواند این واقعیت را نفی کند که تعیین سرنوشت، فقط به مفهوم حق جدا شدن است، یا اینکه تشکیل دولت‌های ملّی مستقل، گرایش همهٔ انقلاب‌های بورژوا-دموکراتیک است.» او سپس به مورد خاص امپراتوری روسیه و وضعیت لهستان اشاره می‌کند که در آن «پرولتاریای ملّت‌های ستم‌دیده و ستمگر در کنار یکدیگر مبارزه می‌کنند.» در نهایت، لنین وظیفهٔ سوسیال

دموکرات‌ها را «حفظ وحدت مبارزهٔ طبقاتی پرولتاریا در راه سوسیالیسم و جلوگیری از انواع نفوذ ناسیونالیستی» می‌دانند. در جایی مثل روسیه که در آن «ملّتی با اسیر کردن ملّت دیگر پایه‌های ارتجاع را در تمام روسیه محکم می‌کند» زدنِ برچسب «تجزیه‌طلبی» به ملّت‌هایی که در فکر جدایی هستند، به اعتقاد لنین «زهر ناسیونالیسم است که فضای سیاسی سراسر روسیه را مسموم می‌کند.» او سپس به مثال طلاق باز می‌گردد و به این نکته اشاره می‌کند که «شناسایی حق جدایی ملّت‌ها از طرف مارکسیست‌های سراسر روسیه ذره‌ای ناقض تبلیغ برضد جدا شدن از طرف مارکسیست‌های فلان یا بهمان ملّت ستم‌دیده نیست، همان‌طور که شناسایی حق طلاق ناقض آن نیست که در فلان یا بهمان مورد برضد طلاق موضع‌گیری شود.» همهٔ اینها باز هم به توجه به شرایط خاص تاریخی و اجتماعی در تحلیل طبقاتی اشاره دارد. در ادامه، لنین بار دیگر به نقشی که ارتجاع ملّت سلطه‌گر در مسئلهٔ ملّی دارد اشاره می‌کند و می‌نویسد: «ماهیت فوق‌العاده ارتجاعی ملّاک‌های روس موجب پیدایش (و تقویت) گرایش‌های به‌اصطلاح «تجزیه‌طلبانه» در میان برخی از ملّت‌های ستم‌دیده می‌شود.» جان کلام لنین در بحث دربارهٔ وظایف و برنامهٔ مارکسیست‌های روسیه در این جمله آمده است: «برابری کامل حقوق ملّت‌ها، حق ملّت‌ها در تعیین سرنوشت خویش، و به‌هم‌پیوستگی کارگران همهٔ ملّت‌ها؛ چنین است برنامهٔ ملّی‌ای که مارکسیسم، تجربهٔ تمام جهان، و تجربهٔ روسیه به کارگران می‌آموزد.»

در انتهای رسالهٔ «**دربارهٔ حق ملّت‌ها در تعیین سرنوشت خویش**» لنین باز هم برای تأکید بر برنامهٔ حزب سوسیال دموکرات روسیه و در پاسخ به کسانی که برنامهٔ حزب را مبهم می‌دانستند، بخشی از نوشتهٔ یکی از منشویک‌ها را نقل می‌کند که در آن، در ارتباط با مسئلهٔ ملّی آن‌طور که در رسالهٔ لنین به آن پرداخته شده است، و تفاوت آن با جنبه‌های دیگر مسئلهٔ ملّی، نکتهٔ مهمی نهفته است. در نوشتهٔ آن منشویک آمده است: «[شناسایی حق ملّت‌ها در تعیین سرنوشت خویش] در کنگرهٔ سال ۱۹۰۳ به همان مفهومی درک می‌شد که انترناسیونال سوسیالیستی به آن داده بود، یعنی به مفهوم تعیین سرنوشت سیاسی یا به عبارت دیگر،حق ملّت‌ها در تعیین سرنوشت خویش در جهت استقلال سیاسی. بدین ترتیب، فرمول تعیین سرنوشت ملّی که حاکی از جدایی منطقه‌یی است، به‌هیچ‌وجه با این نکته ارتباط ندارد که چگونه باید در درون کشور معیّن، مناسبات ملّی را در مورد ملیت‌هایی که قادر یا مایل به خروج از دایرهٔ کشور مزبور نیستند تنظیم کرد.» لنین پس از نقل این نوشته، می‌نویسد که نویسندهٔ این مطلب «به‌خوبی از مفهوم واقعی (و منحصر) تعیین سرنوشت آگاه است» و این بخش از نوشته را به‌طور تلویحی تأیید می‌کند.

دیدگاه‌های لنین در برخورد طبقاتی با مسئلهٔ ملّی حاوی جنبه‌های کلیدی گوناگونی است، از جمله (۱)برقراری جامعهٔ دموکراتیک در کشور چندملیتی و تأمین برابری حقوق ملّت‌ها در

کشـور واحـد، (۲)حـق ملّت‌هـا در تعییـن سرنوشـت سیاسـی خـود تـا حـدّ جدایـی و تشـکیل دولـت مسـتقل، و (۳)اتحـاد و مبـارزهٔ طبقـهٔ کارگـر و سـازمان‌های پرولـتری هـر ملّتـی بـا ناسیونالیسـم بورژوایـی. در تحلیـل طبقاتـی مسـئلهٔ ملّـی از دیـد منافـع زحمتکشـان در هـر مـورد و شرایـط تاریخـی و اجتماعـی خـاص اینهـا عواملی‌انـد کـه در نظـر داشـتن آنهـا ضرورت دارد.

به نقل از «نامهٔ مردم»، شمارهٔ ۱۰۱۸، ۱۸ بهمن ماه ۱۳۹۵

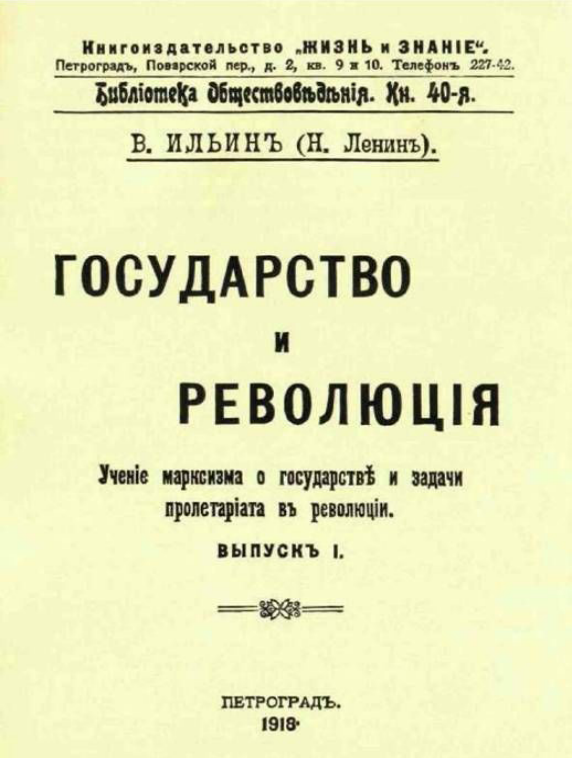
Книгоиздательство „ЖИЗНЬ и ЗНАНІЕ".
Петроградъ, Поварской пер., д. 2, кв. 9 и 10. Телефонъ 227-42.
Библіотека обществовѣдѣнія. Кн. 40-я.
В. ИЛЬИНЪ (Н. Ленинъ).
ГОСУДАРСТВО
И
РЕВОЛЮЦІЯ
Ученіе марксизма о государствѣ и задачи пролетаріата въ революціи.
ВЫПУСКЪ I.
ПЕТРОГРАДЪ.
1918.

«دولت و انقلاب»

مروری بر یک اثر کلاسیک لنینیسم و زمینه‌های تاریخی و اجتماعی آن

پس از انقلاب ضدسلطنتی فوریهٔ ۱۹۱۷ در روسیه و در آستانهٔ انقلاب بزرگ اکتبر سوسیالیستی در آن کشور، در حالی که حزب بلشویک‌ها خود را برای به دست گرفتن قدرت دولتی آماده می‌کرد، یکی از موضوع‌های مهم برای جنبش انقلابی روسیه، موضوع قدرت دولتی و خصلت و شکل آن پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی بود. در زمانی که تنها تجربهٔ انقلاب پرولتری و «کمونیستی» زحمتکشان دنیا، تجربهٔ کوتاه‌مدّت ۴۶ سال پیشِ کمون پاریس در فاصلهٔ ماه‌های ۱۸ مارس تا ۲۸ مه ۱۸۷۱ بود، بلشویک‌های روس خود را در برابر مسئله‌ای می‌دیدند که از لحاظ نظری و عملی نیاز به بررسی و کنکاش و نتیجه‌گیری داشت تا بر اساس آن بتوان گام‌های حزب پرولتری را برای دورهٔ پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی برنامه‌ریزی کرد. تا آن زمان، هر آنچه دربارهٔ دولت سوسیالیستی مطرح بود، فقط در نوشته‌های مارکسیستی بود و اکنون زمان به عمل درآوردن گفته‌ها فرامی‌رسید. صد سال پیش، در همین دورهٔ پرتلاطم بود که لنین پس از مرور و بررسی موشکافانهٔ آثار مارکس و انگلس و دیگر اندیشمندان پیشرو، و با توجه به زمینه‌های اجتماعی-اقتصادی آن دوره، کتاب مشهور «**دولت و انقلاب**» را در فاصله‌های ماه‌های اوت و سپتامبر ۱۹۱۷ نوشت که در آن اصول و خطوط کلی ماهیت و خصلت و شکل دولت پرولتری-سوسیالیستی بیان شده است.

آموزش مارکسیسم دربارهٔ دولت و وظایف پرولتاریا در انقلاب

صد سال پیش از این، در فوریهٔ سال ۱۹۱۷، در حالی که جنگ جهانی دوّم همچنان در

جریان بود، در روسیه انقلاب ضدسلطنتی به پیروزی رسید. رژیم تزاری پس از بیشتر از ۳۰۰ سال سرنگون شده بود، و قدرت دولتی تا حدّی در اختیار دومای دولتی (به طور عمده نمایندهٔ بورژوازی و مالکان بزرگ) و تا حدودی هم زیر نفوذ شورای کارگران و سربازان پتروگراد (به طور عمده زیر رهبری منشویک‌ها و سوسیالیست‌های انقلابی «اِس‌اِر«ها) بود. به‌رغم تلاش بلشویک‌ها برای پایان دادن به جنگ و عمیق‌تر کردن دستاوردهای انقلاب و پیشبُرد خواست‌های زحمتکشان کشور، رهبران شوراها در عمل با نمایندگان دوما در دولت موقت همراه شدند که هدفشان مهار زدن به شتاب انقلاب بود. چند مقام وزارت در اختیار «سوسیالیست‌ها» گذاشته شد که یکی از آنها کرنسکی بود که مدّتی بعد نخست‌وزیر دولت موقت شد. دولتِ حاکم همچنان به جنگ ادامه می‌داد و قراردادهای ناعادلانه و محرمانهٔ تزاری همچنان به قوت خود باقی بود. در میانهٔ تابستان همان سال، تظاهرات زحمتکشان برای پایان دادن به جنگ و برقراری صلح- که بلشویک‌ها در تدارک و برگزاری آن نقشی اساسی داشتند- با خشونت به دست نیروهای دولت موقت سرکوب شد. در همین احوال بود که لنین و حزب بلشویک دیگر مسئلهٔ قدرت دوگانهٔ بورژوازی-شوراها را حل شده به سود بورژوازی ارزیابی کردند و پس از بررسی وضعیت نیروهای خود و نفوذ بلشویک‌ها در میان زحمتکشان، به این نتیجه رسیدند که پیشرفت مسالمت‌آمیز انقلاب و انتقال آرام حاکمیت به شوراهای انقلابی دیگر غیرممکن شده است. چنین شد که بلشویک‌ها قیام مسلحانه و به دست گرفتن قدرت را در برنامهٔ خود قرار دادند. کودتای ژنرال کورنیلوف، ژنرال ارتش تزاری که سرفرماندهی عالی ارتش روس را به عهده است، و شکست او در این کودتا، نیز در همین ایّام رخ داد. در اواخر همان تابستان، یعنی چند ماه پیش از وقوع انقلاب سوسیالیستی اکتبر، لنین در حالی که بر اثر پیگرد دولت موقت هنوز زندگی مخفیانه داشت، کتاب «**دولت و انقلاب**» را بر مبنای آموزش‌های مارکسیسم نوشت که مسئلهٔ اصلی در آن، برخورد به دولت بورژوایی و در هم شکستن ماشین دولتی بورژوازی و جایگزین کردن آن با نوع متفاوتی از ساختار دولتی بود.

لنین پیش از این نیز این فکر را مطرح کرده بود که مسئلهٔ دولت را باید از لحاظ نظری و اندیشگی بررسی کرد، تا ضمن انتقاد و روشنگری دربارهٔ تحریف‌هایی که در آموزش مارکسیسم صورت می‌گرفت، ماهیت و ویژگی‌های کلی دولت پرولتری روشن شود. او پس از مطالعهٔ آثار مارکس و انگلس و نوشته‌های سوسیال دموکرات‌های روسی و آلمانی و دیگران، یادداشت‌هایی را با عنوان «برخورد مارکسیسم با دولت» تهیه کرد که کتاب «**دولت و انقلاب**» بر اساس همان یادداشت‌ها نوشته شد. این کتاب قرار بوده است که هفت فصل داشته باشد، ولی لنین فصل هفتم آن را که به «تجربهٔ انقلاب‌های سال‌های ۱۹۰۵ و ۱۹۰۷ روسیه» اختصاص داشت، نانوشته رها کرد، چون همان‌طور که خودش بعد از پیروزی انقلاب در یادداشتی (۳۰ نوامبر ۱۹۱۷) در این باره نوشت: «به دست آوردن تجربهٔ انقلاب در عرصهٔ عمل دل‌پذیرتر و سودمندتر

از نوشتن دربارهٔ آن است.» کتاب «**دولت و انقلاب**» نخستین بار پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر، در سال ۱۹۱۸ چاپ و منتشر شد و سپس چاپ دوّم آن در سال ۱۹۱۹ با افزودن یک بند به فصل دوّم کتاب منتشر شد.

لنین در پیش‌گفتاری که برای چاپ اوّل کتاب نوشت، پس از اشاره به ادامهٔ جنگ امپریالیستی جهانی دوّم و وخیم‌تر شدن وضعیت زندگی زحمتکشان به‌ویژه در دنیای سرمایه‌داری، نوشت: «انقلاب جهانی پرولتری آشکارا توسعه می‌یابد و مسئلهٔ برخورد آن به دولت اهمیت عملی پیدا می‌کند.» او سپس با اشاره به عناصر اپورتونیست و «اینِ جریانِ سوسیالیسم در گفتار، شوونیسم در عمل» که خواستار ادامهٔ «دفاع از میهن» در جنگ امپریالیستی بودند، نوشت: «مبارزه برای بیرون کشیدن توده‌های زحمتکش از زیر نفوذ بورژوازی به طور کلی، و بورژوازی امپریالیستی به طور خاص، بدون مبارزه با خرافات اپورتونیستی دربارهٔ دولت ممکن نیست.» در این پیش‌گفتار لنین چارچوب و طرح کتاب را این طور ترسیم می‌کند: «ما نخست به بررسی آموزش مارکس و انگلس دربارهٔ دولت می‌پردازیم و ضمن آن به‌ویژه دربارهٔ جنبه‌هایی از این آموزش که به دست فراموشی سپرده شده یا مورد تحریف اپورتونیستی قرار گرفته است، به تفصیل سخن خواهیم گفت... مسئلهٔ برخورد انقلاب سوسیالیستی پرولتاریا به دولت نه‌فقط اهمیت سیاسی عملی پیدا می‌کند، بلکه از لحاظ توضیح این مسئله به توده‌ها اهمیت مبرم می‌یابد که پیش از رهایی خود از یوغ استبداد سرمایه‌داری، در آیندهٔ بسیار نزدیک چه باید بکنند.»

همان‌طور که لنین در پیش‌گفتار کتاب اشاره می‌کند، در سرتاسر کتاب نقل قول‌هایی گاه طولانی از مارکس و انگس دربارهٔ جامعهٔ طبقاتی و دولت آورده شده است تا خواننده با شالوده‌های نظری موضوع دولتِ پرولتری در آثار پیشگامان ماتریالیسم دیالکتیک، و در تحلیل‌های علمی آنها از تحوّل اجتماعی جامعهٔ بشری آشنا شود. بخش زیادی از نظریات مارکس که لنین در این کتابش نقل کرده است از دو کتاب «جنگ داخلی در فرانسه» و «نقد برنامهٔ گُتا» گرفته شده است. کتاب اوّل متن سخنرانی مارکس در برابر شورای عمومی انترناسیونال اوّل در روز ۳۰ ماه مه ۱۸۷۱، یعنی دو روز پس از شکستِ کمون پاریس است. در بیستمین سالگرد انتشار این کتاب، انگلس در چاپ جدیدی از این کتاب، دو سخنرانی دیگر مارکس در شورای انترناسیونال در ماه‌های ژوییه و سپتامبر ۱۸۷۰ را نیز به این کتاب افزود. «نقد برنامهٔ گُتا» حاشیه‌نویسی و نقد مارکس بر برنامهٔ پیشنهادی حزب کارگران آلمان است که در بهار ۱۸۷۵ نوشته شده است. گُتا نام شهری در آلمان است که کنگرهٔ وحدتِ دو سازمانِ «اتحادیهٔ عمومی کارگران آلمان» که فردیناند لاسال، سوسیالیست خرده‌بورژوا، در سال ۱۸۶۳ بنیاد گذاشته بود، و «حزب سوسیال دموکرات کارگران آلمان» به رهبری آگوست ببل و ویلهلم لیبکنشت در آنجا برگزار شد. در آن زمان ۱۱ سال بود که از درگذشت لاسال می‌گذشت و

طرفداران او رهبری اتحادیه را به عهده داشتند. لیبکنشت با لاسالی‌ها کنار آمده بود، و ببل نیز در زندان بود. در نتیجه، برنامه‌ای که برای ارائه به آن کنگره تدوین شد، مُهر و نشان لاسالی‌ها را بر خود داشت. چنین شد که انگلس و مارکس که در آن زمان خود در انگلستان در مهاجرت بودند «برنامهٔ گتا» را به نقد کشیدند تا اشتباه‌های اساسی آن برنامه به پای آنها نوشته نشود. حاشیه‌نویسی‌های مارکس بر این برنامهٔ پیشنهادی به کنگره، به «نقد برنامهٔ گُتا» معروف شد که در آن به موضوع‌های بنیادی کمونیسم علمی از قبیل نقش دولت، انقلاب سوسیالیستی و دیکتاتوری پرولتاریا، دوران گذار از سرمایه‌داری به کمونیسم، انترناسیونالیسم پرولتری و حزب طبقهٔ کارگر، و جز اینها پرداخته شده است. لنین در کتاب «**دولت و انقلاب**» از نوشته‌های انگلس در همان دوره، از جملهٔ نامه‌های او به ببل (مارس ۱۸۷۵) و کائوتسکی (فوریه ۱۸۹۱)، و نیز از اثر معروف او با عنوان «منشأ خانواده، مالکیت خصوصی، و دولت» که در سال ۱۸۸۴ نوشته و منتشر شد نیز نقل قول‌هایی دارد. لنین در این کتابش به‌ویژه به نظریات کائوتسکی، سوسیال دموکرات آلمانی، دربارهٔ ماهیت دولت سخت انتقاد می‌کند، چون او به دست گرفتن دستگاه دولتی بورژوایی موجود و ادامهٔ ادارهٔ آن توسط پرولتاریا را کافی می‌دانست و به در هم شکستن آن و ایجاد دولت نوع تازه‌ای با ماهیتی متفاوت پس از پیروزی انقلاب پرولتری باور نداشت. نکتهٔ محوری و مرکزی در کتاب «**دولت و انقلاب**» همین اکتفا نکردن به تصاحب دستگاه دولتی بورژوایی، و ضرورت در هم شکستن ساختار کهنهٔ آن و ایجاد دستگاهی با ماهیت پرولتری و با ساختاری کاملاً متفاوت با دولت بورژوایی است. در صد سال گذشته، نمونه‌هایی از این دستگاه نوین دولتی به شکل شورایی در کشورهایی مثل اتحاد شوروی، ویتنام، و کوبا تجربه شده است.

جامعهٔ طبقاتی و دولت

لنین در همان آغاز کتاب این نکته را بیان می‌کند که «دولت محصول آشتی‌ناپذیری تضادهای طبقاتی است» و سپس از انگلس در «منشأ خانواده، مالکیت خصوصی، و دولت» چنین نقل قول می‌کند: «دولت به‌هیچ‌وجه نیرویی نیست که از خارج به جامعه تحمیل شده باشد. دولت محصول جامعه در مرحلهٔ معیّنی از تکامل آن، و مظهر این نکته است که جامعه به قطب‌های آشتی‌ناپذیری که توان رهایی از آنها را ندارد تجزیه شده است. ولی برای اینکه این قطب‌ها، یعنی طبقاتِ دارای منافع اقتصادی متضاد در یک مبارزهٔ بی‌ثمر یکدیگر و جامعه را از هم ندرند، قدرتی ضرورت پیدا کرد که به‌ظاهر مافوق جامعه است تا از شدّت برخوردها بکاهد و جامعه را در چارچوب نظمِ محدود نگاه دارد. این قدرت که از درون جامعه برخاسته است ولی خود را مافوق آن جا می‌دهد و بیش از پیش خود را با آن بیگانه می‌سازد، دولت است.» لنین این بیان انگلس را «اندیشهٔ اصلی مارکسیسم دربارهٔ نقش تاریخی و اهمیت دولت» می‌داند و نتیجه می‌گیرد که خودِ «وجود دولت ثابت می‌کند که تضادهای طبقاتی

[جامعه] آشتی‌ناپذیرند.» در همین‌جا لنین تأکید می‌کند که برخلاف نظریه‌پردازان بورژوازی و خرده‌بورژوازی که مجبور به اذعان وجود تضادهای طبقاتی و مبارزهٔ طبقاتی‌اند ولی دولت را ماورای طبقات و «دستگاه آشتی طبقات» معرفی می‌کنند، همان‌طور که مارکس بیان کرده است، «دولت دستگاه فرمانروایی طبقاتی، دستگاه سرکوب یک طبقه توسط طبقهٔ دیگراست.» امروزه این ماهیت و نقش دولت طبقاتی، و ادعای دروغین «فراجناحی» و «مافوق طبقات» بودن آن را - در حالی که به طور عمده منافع قشر کوچک بالایی یا را تأمین می‌کند - در هر گوشه‌ای از دنیا می‌توان شاهد بود. لنین در اینجا بار دیگر از منشویک‌ها و اِس‌اِرها انتقاد می‌کند که پس از انقلاب فوریه ۱۹۱۷ و در همان روزهایی که این کتاب نوشته می‌شد، «به تئوری خرده‌بورژوایی آشتی دادن طبقات توسط دولت روی آوردند.» امّا انتقاد لنین به کائوتسکی از این نیز فراتر می‌رود، چون کائوتسکی نه ماهیت دولت را نفی می‌کرد و نه آشتی‌ناپذیر بودن تضادهای طبقاتی را، امّا «این واقعیت از نظر دور یا پرده‌پوشی می‌شد که... رهایی طبقهٔ کارگر ستمکش نه‌فقط بدون انقلاب قهرآمیز، بلکه بدون نابودی آن دستگاه قدرت دولتی نیز که توسط طبقهٔ حاکم ایجاد شده، غیرممکن است.»

لنین در ادامهٔ تعریف دستگاه حکومتی یا مجموعهٔ نیرویی که «دولت» نامیده می‌شود، به «دستگاه اِعمال قدرت اجتماعی» اشاره می‌کند و از قول انگلس در «منشأ خانواده...» نقل می‌کند که «این قدرت اجتماعی در هر دولتی وجود دارد و فقط از افراد مسلّح تشکیل نمی‌شود، بلکه ضمیمه‌هایی مثل زندان‌ها و انواع نهادهای اِعمال زور نیز دارد» که از آن جمله‌اند نیروهای انتظامی و دادگاه‌ها و غیره. اینها مجموعهٔ نهادهایی‌اند که ابزارهای حکومت یک طبقه بر طبقهٔ دیگر را مستقر، کنترل، و اِعمال می‌کند. در ادامهٔ همین بحث، لنین باز هم با استناد به نوشتهٔ انگلس، موضوع دولت و قدرت آن را به «کشورگشایی» گسترش می‌دهد که نمونهٔ آن، جنگ جهانی اوّل بود که در زمان نوشتن کتاب «**دولت و انقلاب**» همچنان در جریان بود. در چنین شرایطی، این «قدرت اجتماعی» به طور فزاینده‌ای افزایش می‌یابد و در خدمت «رقابت در کشورگشایی» بر سر تقسیم ثروت‌های جهان و سلطه بر جهان قرار می‌گیرد. در چنان اوضاعی، یعنی در شرایط جنگ میان قدرت‌های امپریالیستی است که طبقهٔ حاکم بورژوازی و شوونیست‌ها «دفاع از منافع غارتگرانهٔ بورژوازی کشور خویش را در لفافهٔ «دفاع از میهن» و نظایر آنها می‌پوشانند.»

نکتهٔ بعدی در بحث لنین این است که «دولت ابزاری برای استثمار طبقهٔ ستمکش است... برای تأمین هزینهٔ نگهداری قدرت اجتماعی حاکم، دریافت مالیات‌ها و وام‌های دولتی ضرور است.» در همین‌جا لنین به «وضع ممتاز دیوان‌سالاران که مقام‌های دستگاه قدرت دولتی» را در نظام سرمایه‌داری در اختیار دارند اشاره می‌کند که «مافوق جامعه قرار می‌گیرند» و سپس از شیوه‌های اِعمال قدرت توسط ثروت، از جمله سلطهٔ بانک‌ها و بازار بورس، و از شیوه‌های

سیاسی اِعمال و حفظ قدرت، مثل «حق انتخاب همگانی» در چارچوب قوانین تدوین شده در جمهوری‌ها و نظام‌های بورژوایی (که امروزه با پیچیده‌ترین شیوه‌ها و با یاری رسانه‌ها مدیریت می‌شود) نام می‌برد.

لنین در همین اوّل کتاب موضوع زوال نهایی دولت را نیز مطرح می‌کند و باز هم از اثر برجستهٔ انگلس «منشأ خانواده، مالکیت دولتی، و دولت» نقل می‌کند که: «دولت از ازل وجود نداشته است. به علّت تجزیهٔ جامعه به طبقات، پیدایش دولت ضرورت پیدا کرد... طبقات به حکم همان الزامی که در گذشته منجر به پدید آمدن آنها شد، از میان خواهند رفت. با از میان رفتن طبقات، دولت نیز الزاماً از بین خواهد رفت... و تمام ماشین دولت به موزهٔ آثار عهد عتیق، به کنار چرخ نخ‌ریسی و تبر مفرغی فرستاده خواهد شد.» لنین در توضیح بیشتر این مطلب، از دیگر نوشتهٔ انگلس با عنوان «آنتی دورینگ» (۱۸۷۸) چنین نقل می‌کند: «پرولتاریا قدرت دولتی را به دست می‌گیرد و نخست وسایل تولید را به تملک دولت درمی‌آورد... دولتِ، یعنی سازمان طبقهٔ استثمارگر، به طبقه‌ای تعلق داشت که در دورهٔ سلطهٔ خود، فقط خودش را به عنوان نمایندهٔ تام جامعه عرضه می‌داشت. در دوران ما این بورژوازی است. وقتی دولت سرانجام به نمایندهٔ واقعی تمام جامعه تبدیل شود، آنگاه خود را زاید خواهد ساخت. از هنگامی که در جامعه هیچ طبقه‌ای باقی نماند که سرکوبی‌اش لازم باشد، دیگر نه چیزی برای سرکوب کردن خواهد ماند و نه به قدرت ویژه برای سرکوب، یعنی به دولت، نیازی خواهد بود... حکومت بر افراد جای خود را به حکومت بر اشیاء و رهبری امور تولید می‌دهد. دولت برانداخته نمی‌شود، بلکه زوال می‌یابد... با توجه به همین نکته می‌توان خواستِ کسانی را که آنارشیست نامیده می‌شوند و می‌گویند دولت را باید در ظرف همین امروز و فردا برانداخت، فاقد پایهٔ علمی ارزیابی کرد.» لنین در توضیح این بیان انگلس می‌نویسد: «این سخن در واقع بیان کوتاه تجربهٔ یکی از بزرگ‌ترین انقلاب‌های پرولتری، یعنی تجربهٔ کمون سال ۱۸۷۱ پاریس است. انگلس در واقع در اینجا از «نابودی» دولت بورژوازی به نیروی انقلاب پرولتری سخن می‌گوید و حال آنکه در صحبت از زوال، بازمانده‌های دستگاه دولتی پرولتری پس از انقلاب سوسیالیستی را در نظر دارد. دولت بورژوازی «زوال» نمی‌یابد، بلکه به دست پرولتاریا در جریان انقلاب «نابود می‌شود [در هم شکسته می‌شود].» آنچه پس از انقلاب سوسیالیستی زوال می‌یابد، دولت پرولتری یا نیمه‌دولت است... تعویض یک قدرت ویژه (بورژوازی) با نیروی ویژهٔ دیگر (پرولتاریا) به‌هیچ‌وجه نمی‌تواند به صورت «زوال» انجام شود... دولت بورژوازی را فقط انقلاب می‌تواند «نابود سازد» ولی دولت به معنای کلی و عام آن، فقط می‌تواند [پس از انقلاب سوسیالیستی] زوال یابد.» در ادامه، لنین بار دیگر از «آنتی دورینگ» نقل می‌کند و این بار به موضوع اِعمال قهر در براندازی دولت بورژوایی به دست پرولتاریا می‌پردازد: «اِعمال قهر در تاریخ نقش دیگری [لنین: سوای نقش عامل شرّ] نیز

ایفا می‌کند که نقش انقلابی است. اینکه اِعمال قهر، طبق گفتهٔ مارکس [در کاپیتال]، در هر جامعهٔ کهنه‌ای که آبستن نو باشد نقش ماما را ایفا می‌کند، اینکه اِعمال قهر ابزاری است که جنبش اجتماعی به کمک آن راه خود را هموار می‌سازد، و اَشکال کهنه و مرده را در هم می‌شکند، دربارهٔ این نکات عموماً کلمه‌ای هم در کتاب آقای دورینگ پیدا نمی‌شود.» لنین همچنین از نوشته‌های گوناگون مارکس دربارهٔ ناگزیری انقلاب قهرآمیز، از جمله نوشته‌های او در کتاب «فقر فلسفه» و «مانیفست کمونیستی» و «نقد برنامهٔ گُتا» یاد می‌کند و موضوع را این طور خلاصه می‌کند که «دولت پرولتری را بدون انقلاب قهرآمیز نمی‌توان جایگزین دولت بورژوایی ساخت. نابودی دولت پرولتری که دالّ بر نابودی هرگونه دولت به طور کلی است، جز از طریق «زوال» میسّر نخواهد بود.»

در فصل دوّم کتاب «**دولت و انقلاب**» لنین به تجربهٔ سال‌های ۱۸۴۸- ۱۸۵۱ می‌پردازد، یعنی به دورهٔ جمهوری دوّم فرانسه که با انقلاب مردمی ۱۸۴۸ و استقرار جمهوری آغاز، و با کودتای لویی بناپارت و به هم خوردن جمهوری پایان یافت و لویی بناپارت خود را امپراتور فرانسه خواند. در این بخش لنین باز هم از نوشته‌های مارکس و انگلس، از جمله از «فقر فلسفه» و «مانیفست کمونیستی» مدد می‌گیرد تا شکل و ماهیت دولت پرولتری پس از به دست گرفتن قدرت از بورژوازی را توضیح دهد. لنین با ارائهٔ نقل قول‌هایی از دو نوشته‌ای که نام برده شد، می‌نویسد: «در اینجا با بیان یکی از درخشان‌ترین و مهم‌ترین اندیشه‌های مارکسیسم دربارهٔ دولت، یعنی با اندیشهٔ «دیکتاتوری پرولتاریا» (اصطلاحی که مارکس و انگلس پس از کمون پاریس به کار بردند) و نیز با تعریف دولت که بسیار شایان توجه است روبرو هستیم: دولت یعنی پرولتاریای متشکل به صورت طبقهٔ فرمانروا.» این تعریف را لنین از متن مانیفست که در آستانهٔ انقلاب ۱۸۴۸ فرانسه تدوین و نوشته شده، وام گرفته است. در مورد کاربرد اصطلاح «دیکتاتوری پرولتاریا» در اینجا بد نیست توضیح کوتاهی داده شود. امروزه برای ما که در قرن بیست و یکم زندگی می‌کنیم، واژهٔ دیکتاتوری مفهوم متفاوتی پیدا کرده است و کاربرد این واژه در آثار کلاسیک ممکن است سؤال‌برانگیز باشد و تصویری کاملاً متفاوت از این عبارت در ذهن داشته باشیم. امّا نباید نادیده گرفت که زبان و معنا و مفهوم واژه‌ها نیز مثل هر پدیدهٔ دیگری در جامعهٔ بشری در گذر زمان و تاریخ متحوّل می‌شود و تغییر می‌کند. معنا و مفهومی که واژهٔ «دیکتاتوری» در زمان مارکس داشت، آن جنبهٔ منفی بیزار کننده‌ای را که امروزه این واژه دارد، نداشته است. مفهوم دیکتاتوری در زمان مارکس، صرفاً به معنای اِعمال قدرت همه‌جانبه و فرمانروایی سیاسی بوده است. البته متن آثار کلاسیک را نمی‌شود تغییر داد و باید آنها را همان‌طور که هست خواند و فهمید. لنین در ادامهٔ گفتارش دربارهٔ به دست گرفتن قدرت توسط پرولتاریا می‌نویسد: «زحمتکشان به دولت، یعنی پرولتاریای متشکل به صورت طبقهٔ فرمانروا نیاز دارند. زحمتکشان فقط برای در هم شکستن مقاومت

استثمارگران به دولت نیاز دارند... طبقات استثمارگر سیادت و فرمانروایی سیاسی را برای حفظ استثمار، یعنی برای تأمین منافع آزمندانهٔ اقلیتی ناچیز در قبال اکثریت عظیم مردم لازم دارند. طبقات استثمارشونده فرمانروایی سیاسی را برای محو کامل هرگونه استثمار، یعنی برای تأمین منافع اکثریت عظیم مردم علیه اقلیت ناچیز برده‌داران امروزین، یعنی مالکان و سرمایه‌داران می‌خواهند... برقراری دیکتاتوری پرولتاریا یعنی فرمانروایی سیاسی پرولتاریا.» لنین سپس این سؤال را می‌پرسد که: «اگر پرولتاریا دولت را به عنوان سازمان خاص اِعمال قهر بر ضد بورژوازی لازم دارد، آیا ایجاد چنین سازمانی بدون نابودی سازمان قبلی، بدون در هم شکستن آن ماشین دولتی که بورژوازی برای خودش ساخته، قابل تصوّر است؟» او در یافتن پاسخ برای این پرسش، از کتاب ارزشمند مارکس با عنوان «هجدهم برومر لویی بناپارت» دربارهٔ انقلاب سال‌های ۱۸۴۸- ۱۸۵۱ فرانسه مدد می‌گیرد که مارکس آن را پس از کودتای ۲ دسامبر ۱۸۵۱ لویی بناپارت (برادرزادهٔ ناپُلئون بناپارت یا ناپُلئون اوّل) نوشت و در ماه مه ۱۸۵۱ منتشر کرد. مارکس در بخشی از این کتاب به «ماشین دولتی بسیار پیچیده با اردویی از نیم میلیون کارمند، در کنار ارتشی از نیم میلیون سرباز، که تارهای خود را بر سراپای پیکر جامعهٔ فرانسه می‌تنند» اشاره می‌کند که در انقلاب ۱۸۴۸ پدید آمد و ناپلئون آن را به کمال رساند و «تمام دگرگونی‌ها به جای آنکه این ماشین را در هم شکند، آن را تکمیل کرد. احزابی که در راه سلطه و سیادت مبارزه می‌کردند، تصرّف این دستگاه عظیم دولتی را غنیمت عمدهٔ پیروزی خود می‌شمردند.» نتیجه‌ای که لنین از این گفتار می‌گیرد این است که «تمام انقلاب‌های پیشین ماشین دولتی را تکمیل کرده‌اند، و حال آنکه [در انقلاب پرولتری-سوسیالیستی] باید آن را در هم شکست و خُرد کرد. این نتیجه‌گیری حکم عمده و اساسی آموزش مارکسیسم دربارهٔ دولت است.» یادآوری می‌شود که لنین این کتاب را در ماه‌های بعد از انقلاب بورژوا-دموکراتیک فوریهٔ ۱۹۱۷ و در دورهٔ برنامه‌ریزی بلشویک‌ها برای انقلاب پرولتری و به دست گرفت قدرت دولتی نوشته است و بنابراین در جای‌جای کتاب به‌درستی موضوع را به وضعیت جاری در آن دوره مرتبط می‌کند. در همین ارتباط است که او در دنبالهٔ بحثش دربارهٔ دولت و انقلاب می‌نویسد: «همهٔ حزب‌های بورژوایی خود را ملزم می‌شمارند که تضییق و فشار بر پرولتاریای انقلابی را شدّت دهند و دستگاه تضییق، یعنی همان ماشین دولت را تقویت کنند. این روند حوادث، انقلاب [روسیه] را به تمرکز تمام نیروی تخریبی خود علیه قدرت دولتی وامی‌دارد و این وظیفه را در برابر آن قرار می‌دهد که ماشین دولتی را به‌جای آنکه بهبود بخشد، ویران کند و نابود کند [در هم شکند].» لنین سپس موضوع جایگزینی ماشین دولتی بورژوازی در انقلاب پرولتری را مطرح می‌کند و می‌نویسد: «در این باره که پرولتاریا چه چیزی را جایگزین این ماشین خواهد کرد، کمون پاریس آموزنده‌ترین مدارک را عرضه کرده است.»

لنین در بندی که در چاپ دوّم کتاب «**دولت و انقلاب**» در دسامبر ۱۹۱۸ (بیشتر از یک

سال پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی) به فصل دوّم کتابش افزود، بار دیگر به یکی دیگر از نوشته‌های مارکس در مورد دیکتاتوری پرولتاریا رجوع می‌کند. مارکس در نامه‌ای که در سال ۱۸۵۲ (پس از کودتای لویی ناپلئون) به وایده‌می‌یر، دوست و هم‌رزم خود و از مبارزان جنبش کارگری آلمان و آمریکا، می‌نویسد، بر چند نکتهٔمهم تأکید می‌کند: «نه کشف وجود طبقات در جامعهٔ امروزین از خدمات من است و نه کشف مبارزهٔ آنها. مورخان بورژوامشربِ پیش از من این مبارزهٔ میان طبقات و تشریح اقتصادی طبقات را ذکر کرده‌اند. کار تازه‌ای که من کرده‌ام، اثبات این نکته‌هاست: (۱) وجود طبقات به مراحل تاریخی معیّنی از رشد تولید مربوط است؛ (۲) مبارزهٔ طبقاتی ناگزیر به دیکتاتوری پرولتاریا می‌انجامد؛ (۳) این دیکتاتوری فقط گذاری است به سوی نابودی هرگونه طبقه، به سوی جامعهٔ فارغ از طبقات...» لنین با تکیه به این نوشتار مارکس است که می‌نویسد: «کسی که فقط مبارزهٔ میان طبقات را می‌پذیرد هنوز مارکسیست نیست. مارکسیست فقط کسی است که پذیرش مبارزه میان طبقات را به پذیرش دیکتاتوری پرولتاریا برساند.» او سپس توضیح می‌دهد که «دولتِ این دوران [دولت پرولتری] الزاماً باید دولتِ دموکراتیکِ تراز نوین (دموکراتیک برای پرولترها و به طور کلی تهی‌دستان) و دیکتاتوری تراز نوین (دیکتاتوری علیه بورژوازی) باشد... اَشکال دولت‌های بورژوازی بسیار گوناگون، ولی ماهیت آنها یکی است: این دولت‌ها به هر شکلی باشند، در آخرین تحلیل همه‌شان دیکتاتوری بورژوازی هستند. دوران گذار از سرمایه‌داری به کمونیسم البته نمی‌تواند با اَشکال سیاسی بسیار فراوان و بسیار گوناگون همراه نباشد، ولی ماهیت آنها ناگزیر یکی، یعنی دیکتاتوری پرولتاریا خواهد بود.» لنین در بخش‌های بعدی کتاب به موضوع شکل دولت پرولتری، و از جمله حکومت شوراها نیز می‌پردازد که در ادامهٔ این نوشتار به آن اشاره خواهیم کرد.

دربارهٔ برخورد به ماشین دولتی بورژوازی پس از انقلاب پرولتری، لنین باز هم به نوشته‌های مارکس و انگلس استناد می‌کند و می‌نویسد که مارکس بر اساس تجربهٔ کمون پاریس، تجدید نظر در تئوری خود را در برابر خود قرار داد. «یگانه اصلاحی را که مارکس در «مانیفست کمونیستی» لازم شمرد، با توجه به آزمون انقلابی کمونارهای پاریس بود... مارکس و انگلس در آخرین پیش‌گفتار چاپ آلمانی «مانیفست» در ژوئن ۱۸۷۲ نوشته‌اند که برنامهٔ «مانیفست» حالا در مواردی کهنه شده است.» لنین سپس از این پیش‌گفتار نقل قول می‌کند که: «کمون به‌ویژه این مطلب را ثابت کرد که طبقهٔ کارگر نمی‌تواند صرفاً به تصرف ماشین دولتی حاضر و آماده بسنده کند و آن را برای تحقق هدف‌های خود به کار برد.» لنین در اینجا نقل قول دیگری می‌آورد از نامه‌ای که مارکس در روزهای کمون پاریس به دوستش لودویگ کوگلمان (سوسیال دموکرات آلمانی) نوشته است و در آن با اشاره به کتابش «هجدهم برومر لویی بناپارت» تأکید می‌کند که «اقدام بعدی انقلاب فرانسه، انتقال ماشین

دیوان‌سالاری و نظامی از دستی به دستی دیگر نیست که تا کنون معمول بوده است، بلکه در هم شکستن آن است.» این همه تأکید لنین در این کتاب بر «در هم شکستن ماشین دولتی و برقراری دیکتاتوری پرولتاریا»، یادآوری آموزش مارکسیسم و انتقاد از موضعی است که سوسیال دموکرات‌هایی مثل کارل کائوتسکی آلمانی در مورد دولتِ پس از انقلاب پرولتری داشتند و در آن، این آموزش‌های مارکسیسم نادیده گرفته می‌شد.

لنین در ادامهٔ گفتارش، پس از آنکه موضوع «در هم شکستن ماشین دولتی» در انقلاب پرولتری را مطرح می‌کند، می‌پرسد که پس از در هم شکستن این ماشین، چه چیزی را باید به جای آن قرار داد؟ او پیش از این به ماهیت این دولت، یعنی دیکتاتوری یا فرمانروایی سیاسی پرولتاریا اشاره کرده است، ولی در اینجا، باز هم با یادآوری کمون پاریس، توجهش را به شکل این دولت معطوف می‌کند و می‌پرسد که شکل مشخص جمهوری پرولتری و سوسیالیستی در کمون پاریس چه بود؟ لنین پاسخ به این پرسش را در کتاب «جنگ داخلی در فرانسه» می‌جوید: «کمون از نمایندگان شورای شهر تشکیل می‌شد که بر پایهٔ حق انتخاب همگانی در حوزه‌های گوناگون پاریس [به طور مستقیم] انتخاب شده بودند. این نمایندگان افرادی مسئول و جوابگو، و در هر زمان قابل عزل بودند. نمایندگان کمون خدمات اجتماعی را با دستمزدی برابر دستمزد یک کارگر انجام می‌دادند. مقام‌های قضایی باید انتخاب شوند و مسئول کار خود و قابل عزل باشند.» لنین یکی از عوامل شکست کمون را این می‌داند که کمون مقاومت بورژوازی و دستگاه‌های دیوان‌سالاری و نظامی آن را آن‌طور که لازم بود در هم نشکست. اقدام دیگری که لنین آن را با انتخابی بودن مقام‌های دولتی جدید و کاهش دستمزد آنها تا سطح دستمزد معمولی یک کارگر در ارتباط و پیوند می‌داند، «برانداختن مالکیت خصوصی سرمایه‌داری بر وسایل تولید و برقراری مالکیت اجتماعی» است.

موضوع دیگری که لنین در بحث دربارهٔ شکل دولت پرولتری به آن می‌پردازد، پارلمان و پارلمانتاریسم است. او می‌نویسد: «ماهیت واقعی پارلمانتاریسم بورژوایی نه‌فقط در رژیم‌های سلطنت مشروطهٔ پارلمانی، بلکه در دموکراتیک‌ترین جمهوری‌ها نیز این است که هر چند سال یک بار تصمیم گرفته شود که کدام عضو طبقهٔ فرمانروا برای سرکوب و لگدمال کردن مردم به پارلمان برود.» او سپس می‌پرسد: «راه برون‌رفت از پارلمانتاریسم کدام است و چگونه می‌توان بدون آن کار را از پیش برد؟» و چنین پاسخ می‌دهد: «راه برون‌رفت از پارلمانتاریسم البته نابود کردن نهادهای انتخابی و اصول انتخابی نیست، بلکه تبدیل کردن نهادهای انتخابی از مراکز پرگویی و روده‌درازی به نهادهای کار و فعالیت است.» لازم به توجه است که این استدلال‌های لنین مربوط به دورهٔ پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی است، وگرنه او شرکت در پارلمان بورژوایی پس از انقلاب پرولتری را مردود نمی‌داند. او در کتاب «**بیماری کودکی چپ‌گرایی**» به این موضوع پرداخته است که امیدواریم در نوشتاری دیگر آن را مرور کنیم. لنین در انتقاد

از نظام‌های بورژوایی می‌نویسد: «در پارلمان‌ها فقط برای فریب و اغفال عوام‌الناس حرف می‌زنند و پرگویی می‌کنند و کار واقعی دولتی را پشت پرده طرح‌ریزی می‌کنند.»

شکلی که لنین برای دولت پرولتری ترسیم می‌کند، مجمعی از برگزیدگان مردم است که همان‌طور که گفته شد، قابل عزل هستند. این مجمع هم قانون‌های کشور را تدوین می‌کند، و هم توسط بخشی از همان نمایندگان برگزیدهٔ مردم آنها را اجرا می‌کند. نمونهٔ چنین دولتی را در کوبای امروزی (و اتحاد شوروی سابق) می‌توان دید. انتخابات در کوبا از پایین‌ترین تقسیم‌بندی‌های اجتماعی، برای مثال از رأی‌گیری برای برگزیدن نامزدهای انتخابات استانی در انجمن‌های محلی آغاز می‌شود. در نهایت، نمایندگان مجمع‌های استانی و دست آخر، نمایندگان مجمع ملّی قدرت خلق با رأی مستقیم مردم به نامزدها انتخاب می‌شوند. کارزار انتخاباتی پرهزینه‌ای هم در کار نیست. عکس و شرح حال و صلاحیت‌های نامزدها در محل‌های عمومی در معرض دید همگان قرار داده می‌شود. مجمع ملّی قدرت خلق از میان نمایندگان انتخاب شده، شورای دولتی و رئیس‌شورای دولتی و رئیس‌جمهور را انتخاب می‌کند که وظایف اجرایی را به عهده می‌گیرند. شورای وزیران از میان این شورای دولتی انتخاب می‌شود و به عنوان بالاترین مقام اجرایی دولت و کشور عمل می‌کند. به این ترتیب تمام مقام‌های دولتی انتخابی هستند. رئیس دستگاه قضایی و دادستان کشور را نیز مجمع ملّی انتخاب می‌کند. دست‌کم ۵۰ درصد نمایندگان مجمع ملّی باید از میان قشرها و حرفه‌های گوناگون جامعه (کارگران، کشاورزان، استادان دانشگاه، پژوهشگران، هنرمندان، نظامیان، ورزشکاران، و نیز رهبران مذهبی) انتخاب شوند. زنان درصد بالایی (بیشتر از ۴۰ درصد) نمایندگان را تشکیل می‌دهند. همهٔ نمایندگان، از جمله اعضای دولت، همیشه قابل عزل توسط انتخاب کنندگان هستند. دستمزد نمایندگان مجمع ملّی برابر با دستمزدی است که در کار و حرفهٔ خود پیش از انتخاب شدن دریافت می‌کرده‌اند. اطلاعات بیشتر دربارهٔ نظام حکومتی کوبای امروز را می‌توان در منابع گوناگون، از جمله در قانون اساسی کوبا جُست. نمونه‌های دیگر نظام شورایی در اتحاد شوروی سوسیالیستی و ویتنام و چین نیز آزموده شده است.

در هنگامی که «انقلاب‌های بزرگ بعدی [پس از کمون پاریس] پرولتاریا فرا رسیده است» لنین در انتقاد از آنارشیست‌ها که خواستار نابودی زودهنگام دولت پس از انقلاب پرولتری بودند، و در انتقاد از اپورتونیست‌ها که ماهیت دولت پرولتری را نادیده می‌گرفتند، دربارهٔ شکل دولت پرولتری می‌نویسد: «اپورتونیست‌های سوسیال دموکراسی کنونی اَشکال سیاسی بورژوایی دولت دموکراتیک پارلمانی [در مقابل سلطنت مطلق تزاری] را به عنوان حدّی که فراتر از آن نمی‌توان رفت پذیرا شده و هر گونه تلاشی برای در هم شکستن این اَشکال را آنارشیسم شمرده‌اند.» و دست آخر مطلب را چنین خلاصه می‌کند که «کمون شکلی است که می‌تواند رهایی اقتصادی کار را تحقق بخشد. کمون نخستین تلاش انقلاب پرولتری برای در

هم شکستن ماشین دولتی بورژوایی و شکل سیاسی سرانجام کشف‌شده‌ای است که می‌تواند و باید جایگزین دستگاه در هم شکسته شود.»

لنین در فصل چهارم «**دولت و انقلاب**» به توضیح‌های تکمیلی انگلس دربارهٔ آنچه تا کنون بیان شد اشاره می‌کند و از میان نوشته‌های انگلس نمونه‌هایی را در تأیید آنچه مارکس نیز بیان داشته است ارائه می‌دهد. ماهیت طبقاتی دولت، در هم شکستن ساختار معمول دولت بورژوایی یا ماشین دولتی، ماهیت دولت پرولتری و دیکتاتوری پرولتاریا، شکل‌های محتمل دولت پرولتری در دورهٔ گذار، مسئلهٔ ملّی در دورهٔ گذار، جدایی دین از دولت، انتخابی بودن و قابل عزل بودن همهٔ مقام‌های دولتی، و زوال دولت از مباحثی‌اند که لنین در نوشته‌های انگلس آنها را کاویده است و در کتابش ارائه داده است. یک موضوع مشخص دیگر، نظر انگلس دربارهٔ حل مسئلهٔ مسکن در نظام پرولتری است که او در اثرش با عنوان «پیرامون مسئلهٔ مسکن» (۱۸۷۲) بیان کرده است و لنین از آن سود جسته است. انگلس در این باره می‌نویسد: «در تصاحب واقعی کلیهٔ ابزار کار و تمام صنایع از جانب خلق زحمتکش، خانه‌ها و کارخانه‌ها و ابزار کار در تملک جمعی خلق زحمتکش خواهد بود» و استفاده از این خانه‌ها دست‌کم در دوران گذار در مقابل دریافت مبلغی (کرایه خانه)، به افراد واگذار می‌شود. لنین پس از این نقل قول از انگلس، در تکمیل آن می‌نویسد که «امّا گذار به مرحله‌ای که در آن بتوان منزل‌ها را رایگان در اختیار افراد گذاشت، مطلبی است مربوط به زوال کامل دولت» در دورهٔ عالی سوسیالیسم، یا همان کمونیسم.

در فصل پنجم کتاب با عنوان «پایه‌های اقتصادی زوال دولت»، لنین بدون اینکه هیچ توهّمی نسبت به زوال تاریخی دولت در کمونیسم داشته باشد، می‌نویسد: «بدیهی است که دربارهٔ تعیین لحظهٔ زوال آینده سخنی هم نمی‌تواند در میان باشد، به‌ویژه که فرایند این زوال بی‌شک درازمدّت خواهد بود.» لنین تحقق این روند را به رشد و تکامل جامعهٔ سوسیالیستی یا همان مرحلهٔ گذار به کمونیسم مرتبط می‌داند. او در این باره از مارکس در «نقد برنامهٔ گُتا» نقل می‌کند که: «میان جامعهٔ سرمایه‌داری و جامعهٔ کمونیستی، دوران تبدیل انقلابی اوّلی به دوّمی قرار دارد. دوران گذار سیاسی مطابق با همین دوران است که در آن دولت جز دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا چیز دیگری نمی‌تواند باشد.» به عبارت دیگر، در دورهٔ سوسیالیسم هنوز به دولت نیاز است، و فقط در کمونیسم است که نیاز به دولت از میان می‌رود و این ساختار طبقاتی «زوال می‌یابد». لنین در همین بخش از کتاب توضیح مختصری دربارهٔ دموکراسی در جامعهٔ بورژوایی می‌دهد و می‌نویسد: «در جامعهٔسرمایه‌داری، دموکراتیسم همیشه در چارچوب تنگ سرمایه‌داری محصور است و همیشه برای اقلیت، یعنی فقط برای طبقات توانگر، فقط برای ثروتمندان است. بردگان مزدبگیر امروزی چنان زیر فشار احتیاج و فقر هستند که هنگامی که روند رویدادها عادی و آرام است، اکثریت مردم را از شرکت در زندگی

سیاسی و اجتماعی برکنار می‌دارند... از ۱۵ میلیون کارگر مزدبگیر فقط یک میلیون نفر عضو حزب سوسیال دموکرات و فقط سه میلیون نفر عضو سازمان‌های صنفی هستند.» این جملهٔ آخر لنین دربارهٔ عضویت در سازمان‌های صنفی را امروزه در جامعه‌هایی مثل ایران خودمان و به‌ویژه در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته‌ای مثل آمریکا و کانادا می‌توان دید که درصد ناچیزی از کارگران در سازمان‌های صنفی و سندیکایی واقعی و مستقل متشکل هستند یا عضو فعال حزبی هستند که در جامعه فعالیت دارد. به همین علّت است که لنین می‌نویسد: «این محدودیت‌ها در مجموع تهی‌دستان را از سیاست و از شرکت فعال در دموکراسی محروم می‌کند و برکنار می‌دارد.» در مقابل، لنین دموکراسی در دوران گذار از سرمایه‌داری به کمونیسم، در دوران حکومت پرولتری را چنین تصویر می‌کند: «دموکراسی برای اکثریت عظیم مردم از یک طرف، و سرکوب قهرآمیز استثمارگران و کسانی که بر مردم ستم روا می‌دارند، یعنی محروم کردن آنها از دموکراسی [بورژوایی] از سوی دیگر... فقط در جامعهٔ کمونیستی که دیگر طبقاتی وجود ندارد، دولت از میان می‌رود و از وجود آزادی می‌توان سخن گفت. فقط در آن هنگام دموکراسی واقعاً کامل و بدون هیچ استثنا امکان‌پذیر خواهد بود و تحقق خواهد یافت... و انسان‌های رهایی یافته از بند بردگی سرمایه‌داری رفته رفته عادت خواهند کرد که قواعد زندگی جمعی را بدون اعمال قهر، بدون اجبار، بدون فرمانبری، و بدون دستگاه خاصی برای اعمال جبر که دولت نام دارد، مراعات کنند.» لنین در اینجا مثال ساده‌ای می‌زند که چطور مردم خودشان و بدون دستگاه خاصی قواعد زندگی را جمعی رعایت خواهند کرد: «به همان سادگی و سهولتی که هر جماعتی از افراد متمدن حتّی در همین جامعهٔ کنونی، کسانی را که با هم دعوا می‌کنند از یکدیگر جدا می‌کنند، یا رفتار خشونت‌آمیز نسبت به زنان را روا نمی‌دارند.»

لنین در بخش دیگری از این فصل از کتابش، بار دیگر به «نقد برنامهٔ گُتا»ی مارکس رجوع می‌کند و ویژگی‌هایی از نخستین مرحلهٔ جامعهٔ کمونیستی، یا همان جامعهٔ سوسیالیستی را بیان می‌کند. این جامعه‌ای است که به قول مارکس «تازه از بطن جامعهٔ سرمایه‌داری بیرون آمده و هنوز مُهر و نشان جامعهٔ کهنه را بر خود دارد.» به نوشتهٔ لنین، «در چنین جامعه‌ای وسایل تولید از تملک خصوصی افراد خارج شده است و به همهٔ جامعه تعلق دارد... هر کارگر پس از انجام مقدار کار لازم اجتماعی، از جامعه همان مقدار دریافت می‌کند که به آن داده است... ولی انسان‌ها یکی نیرومند و دیگری کم‌توان است. یکی متأهل است و دیگر مجرّد. یکی بیشتر فرزند دارد و دیگری کمتر... بنابراین، نخستین مرحلهٔ کمونیسم هنوز نمی‌تواند عدالت و برابری را تأمین کند. تفاوت‌ها به صورت تفاوت‌های ناعادلانه در ثروت بر جای می‌ماند، ولی استثمار انسان به دست انسان دیگر غیرممکن خواهد شد... این جامعه نخست فقط بی‌عدالتی ناشی از تملک انفرادی وسایل تولید را برمی‌اندازد، و نمی‌تواند بلافاصله بی‌عدالتی دیگر در توزیع اشیای مصرفی بر حسب میزان کار انجام شده (و نه بر حسب نیاز)

را از میان بردارد... در نخستین مرحلهٔ جامعهٔکمونیستی (که معمولاً آن را سوسیالیسم می‌نامند) «حق بورژوایی» فقط در ارتباط با وسایل تولید ملغیٰ می‌شود.»

لنین بخش آخر این فصل را به «بالاترین مرحلهٔ جامعهٔ کمونیستی» و مشخصات کلی آن اختصاص داده است. او از مارکس در «نقد برنامهٔ گُتا» نقل می‌کند که: «در بالاترین مرحلهٔ جامعهٔ کمونیستی، وابستگی انسان به تقسیم کار و تضاد میان کار فکری و جسمی از میان خواهد رفت، و کار دیگر فقط وسیلهٔ ادامه زندگی نخواهد بود بلکه به یک نیاز در زندگی [اجتماعی] بدل خواهد شد... فقط در آن هنگام است که جامعه بر پرچم خود می‌تواند بنویسد: از هر کس طبق استعدادش، به هر کس طبق نیازش.» لنین تأکید می‌کند که در حال حاضر ما فقط می‌توانیم از زوال ناگزیر دولت صحبت کنیم و باید «مسئلهٔ زمان زوال دولت یا اَشکال مشخص آن را به‌کلی معوّق بگذاریم، زیرا مدرکی برای حل چنین مسائلی نداریم... تا زمانی که بالاترین مرحلهٔ کمونیسم فرا نرسیده است، سوسیالیست‌ها خواستار کنترل بسیار دقیق میزان کار و میزان مصرف از سوی جامعه و از سوی دولت هستند.» چند و چون روند رسیدن به جامعهٔ کمونیستی و ویژگی‌های خاص این جامعه چیزی نیست که بتوان آن را پیش‌گویی کرد. به همین علّت است که لنین با روشن‌بینی می‌نویسد: «اینکه جامعهٔ بشری با طی چه مراحلی و به کمک چه اقدام‌های عملی‌ای به سوی این هدف عالی خواهد رفت، مطلبی است که ما نمی‌دانیم و نمی‌توانیم بدانیم.» جامعهٔ کمونیستی اساساً دنیایی است با معیارهایی کاملاً متفاوت با آنچه ما امروزه با آنها خو گرفته‌ایم. لنین به گفتن همین نکته اکتفا می‌کند که در چنان جامعه‌ای «ضرورت مراعات قواعد ساده ولی اساسی هر زندگی جمعی انسانی، جزو عادت‌ها خواهد شد.»

در بخش ششم کتاب، لنین بار دیگر با استناد با نظریات مارکس و انگلس، از دیدگاه‌های غیرمارکسیستی پلخانف و کائوتسکی، سوسیال دموکرات‌های روسی و آلمانی، در مورد انقلاب پرولتری و برخورد به مسئلهٔ ماهیت و شکل دولت پرولتری انتقاد می‌کند. در این مباحثه، او از دیدگاه‌های اپورتونیست‌ها و آنارشیست‌ها در مورد دولت نیز انتقاد می‌کند، زیرا اوّلی‌ها صرفاً به تصرّف قدرت به مفهوم به دست آوردن سادهٔ اکثریت و استفاده از ماشین دولتی موجود و ادارهٔ آن به دست افراد تازه بسنده می‌کنند، و دوّمی‌ها خواستار نابودی هر گونه دولت «ظرف امروز و فردا» پس از انقلاب سوسیالیستی، و پیش از آماده شدن شرایط عملی شدن این نابودی هستند، و برنامه‌ای نیز برای بعد از نابودی دولت ندارند. لنین در انتقاد از کائوتسکی که «فکرش از چارچوب پارلمانتاریسم بورژوایی فراتر نمی‌رود» و بر این باور است که با ساختار دولت بورژوایی می‌توان به سوی سوسیالیسم رفت، می‌نویسد که برنامهٔ «انقلاب [پرولتری] نباید این باشد که طبقهٔ جدید به کمک همان ماشین دولتی قدیم فرمان راند و کارها را اداره کند، بلکه باید آن باشد که طبقهٔ جدید این ماشین را در هم شکند و به کمک

ماشین جدید فرمان راند و کارها را اداره کند.» او در بخش پایانی این فصل موضوع را چنین خلاصه می‌کند: «پرولتاریای دارای آگاهی طبقاتی در مبارزه‌ای که نه برای تغییر تناسب نیروها، بلکه برای سرنگونی بورژوازی، برای تخریب پارلمانتاریسم بورژوایی، برای پی‌ریزی جمهوری دموکراتیک از نوع کمون یا جمهوری شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان، و برای برقراری دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا با ما خواهد بود.»

همان‌طور که در آغاز این نوشتار اشاره شد، لنین فصل هفتم دربارهٔ «تجربهٔ انقلاب سال‌های ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷ روسیه» را به علّت درگیر بودن با جنبشی که به انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ منتهی شد، ناتمام گذارد. او در یادداشتش برای چاپ اوّل کتاب (نوامبر ۱۹۱۷) نوشت: «سَوای عنوان، فرصت نوشتن سطری از این فصل به من دست نداد: بحران سیاسی‌ای که آستانهٔ انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ بود مانع شد... به دست آوردن تجربهٔ انقلاب در عرصهٔ عمل دل‌پذیرتر و سودمندتر از نوشتن دربارهٔ آن است.»

سخن پایانی

لنین کتاب «**دولت و انقلاب**» را در زمانی نوشت که انقلاب پرولتری و دولت سوسیالیستی به‌جز برای مدّت کوتاهی در کمون پاریس هنوز از عرصهٔ اندیشه به عمل درنیامده بود. این کتاب، نوشتهٔ کلاسیک منحصر به فردی از لحاظ مطرح کردن شیوهٔ برخورد انقلاب پرولتری به دولت طبقاتی، چه از لحاظ ماهیت آن و چه از لحاظ شکل آن است. لنین در این کتاب سعی کرده است بر اساس نظریه‌های مارکس و انگلس، اصول نظری دولت پرولتری و پایه‌های نظام شورایی پس از سرنگون کردن دولت سرمایه‌داری در انقلاب پرولتری-سوسیالیستی را تدوین کند. طبیعی است که برخی از جزئیات این کتاب رنگ و بوی رویدادها و شرایط تاریخی-اجتماعی دههٔ دوّم قرن بیستم میلادی را دارد، امّا اصول کلی آنچه لنین دربارهٔ دولت پرولتری در این کتاب بیان کرده است همچنان قابل مطالعهٔ جدّی است. این اصول در دهه‌های بعد از نگارش کتاب «**دولت و انقلاب**» در اتحاد شوروی و شماری دیگر از کشورهایی که در آنها انقلاب پرولتری-سوسیالیستی به وقوع پیوست و زحمتکشان قدرت سیاسی را در دست گرفتند، در بوتهٔ عمل تجربه شد. این تجربه‌ها گنجینهٔ باارزشی برای مبارزان عدالت‌جو و ترقی‌خواه و روندگان راه سوسیالیسم است. باید این تجربه‌ها را مطالعه کرد و از آنها درس آموخت. و باید این درس‌ها را متناسب با شرایط موجود به‌روز کرد، و در عمل به کار گرفت. امید است که این نوشتهٔ فشرده، خواننده را به مطالعهٔ گسترده‌تر دربارهٔ «**دولت و انقلاب**» و تجربه‌های موجود در این عرصه ترغیب کند.

به نقل از «نامهٔ مردم»، شمارهٔ ۱۰۲۰، ۱۶ اسفندماه ۱۳۹۵

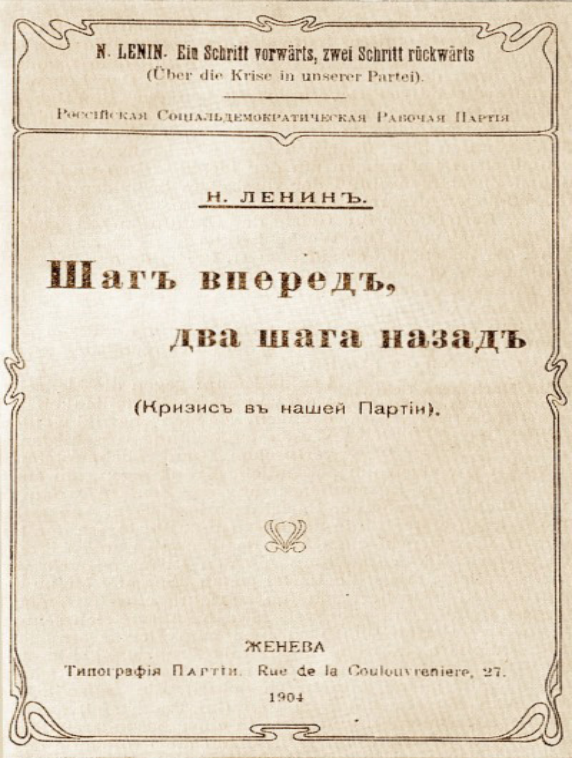
N. LENIN. Ein Schritt vorwärts, zwei Schritt rückwärts
(Über die Krise in unserer Partei).

Российская Социальдемократическая Рабочая Партія

Н. ЛЕНИНЪ.

Шагъ впередъ,
два шага назадъ

(Кризисъ въ нашей Партіи).

ЖЕНЕВА
Типографія Партіи. Rue de la Coulouvreniere, 27.
1904

«یک گام به پیش، دو گام به پس»

مروری بر یک اثر کلاسیک لنینیسم و زمینه‌های تاریخی و اجتماعی آن

پس از برگزاری کنگرهٔ دوّم حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه در ماه ژوییهٔ ۱۹۰۳، ولادیمیر ایلیچ لنین در فاصلهٔ ماه‌های فوریه تا مه سال ۱۹۰۴ (یعنی در مدّت حدود ۴ ماه) به مطالعه و بررسی موشکافانهٔ سندها و صورت مذاکرات و قطعنامه‌های آن کنگره پرداخت که حاصل آن، کتاب «**یک گام به پیش، دو گام به پس (بحران در حزب ما)**» بود که در نهایت در ماه مه سال ۱۹۰۴ در ژنو چاپ و منتشر شد. این کتاب یکی از مهم‌ترین آموزه‌های عملی در زمینهٔ تشکیلات حزبی و ضرورت سازمان‌دهی طبقهٔ کارگر در حزب سیاسی خودش است.

کنگرهٔ دوّم حزبی نخست در بروکسل، بلژیک، تشکیل شد، ولی بعد پلیس بلژیک به نمایندگان کنگره اخطار کرد که آن کشور را ترک کنند. سپس کنگره به لندن منتقل شد. ۴۳ نماینده از ۲۶ سازمان سوسیال دموکرات به کنگره آمده بودند. برخی از نمایندگان رأی وکالتی از رفقایی داشتند که به علّت‌های گوناگون نتوانسته بودند به کنگره بیایند. در مجموع، ۴۳ نفر نماینده، ۵۱ رأی داشتند.

کنگرهٔ دوّم حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه با این هدف برگزار شد که که گروه‌های مجزّایی را که تا آن زمان هر کدام مستقل از یکدیگر در روسیه کار می‌کردند، دور هم گرد آورد و در یک حزب دارای مرکزیت دموکراتیک متحد کند. وظیفهٔ عمدهٔ کنگره چنین اعلام شده بود: «ایجاد حزب واقعی مبتنی بر آن مبانی اصولی و تشکیلاتی که ایسکرا مطرح و تنظیم کرده بود.» طرفداران ایسکرا (نشریهٔ مرکزی سوسیال دموکرات‌های روسیه) ۳۳ نفر، یعنی اکثریت

بودنـد، ولـی همـهٔ آنهـا ایسـکرایی حقیقـی و صـادق و طرفـدار لنیـن نبودنـد. ایسـکرایی‌های هـوادار لنیـن فقـط ۲۴ نفـر بودنـد. مخالفـان آشـکار ایسـکرا در کنگـره هـم ۸ رأی داشـتند. بـه دلیـل همیـن ترکیـب نمایندگان گروه‌هـای سوسـیال دموکـرات روسـیه، کنگـرهٔ دوّم وضعیـت پیچیـده‌ای داشـت و درگیـر بحث‌هـای زیـادی شـد. لنیـن در کتـاب «**یـک گام بـه پیـش، دو گام بـه پـس**» بـه ریشـه‌یابی اختلاف‌هـای موجـود میـان ایـن نمایندگان سوسـیال دموکـرات روسـیه و درس‌هایـی کـه بایـد از شکسـت‌ها و پیروزی‌هـا گرفـت می‌پـردازد.

تصویـب برنامـهٔ حـزب نیـز یکـی از هدف‌هـای اصلـی کنگـرهٔ دوّم سوسـیال دموکرات‌هـای روس بـود. (سوسـیال دموکرات‌هـا یـا اجتماعیون-عامیـون آن زمـان هـمان نیروهایـی هسـتند کـه بعدهـا بـا عنـوان کمونیسـت خوانـده شـدند کـه هنـوز هـم چنیـن اسـت.) عمده‌تریـن خواسـت‌های لنیـن و هوادارانـش در برنامـهٔ حـزب، کـه مـورد اختـلاف بـا دیگـران بـود، عبـارت بـود از گنجانـدن (۱) دیکتاتـوری پرولتاریـا؛ (۲)موضـوع دهقانـان و اتحـاد جنبـش دهقانـی و کارگـری در راه انقـلاب؛ و (۳) انترناسیونالیسـم پرولـتری و حـق ملـل در تعییـن سرنوشـت خـود، در برنامـهٔ حـزب. در نهایـت، کنگـره برنامـه‌ای را کـه ایسـکرایی‌های هـوادار لنیـن پیشـنهاد داده بودنـد بـدون هیـچ جنـگ لفظـی شـدید تصویـب کـرد چـون در سـال‌های پیـش از کنگـره، ایسـکرا کارزار ایدئولوژیکـی قدرتمنـدی را برضـد اپورتونیسـم آشـکار «اقتصادگرایـان» (اکونومیسـت‌ها) بـه پیـش بـرده بـود (کـه لنیـن در کتـاب «**چـه بایـد کـرد؟**» بـه آن پرداختـه اسـت). برنامـهٔ حـزب شـامل دو بخـش حداقـل (وظایـف فـوری حـزب در واژگـون کـردن سـلطنت و اسـتقرار جمهـوری دموکراتیـک، ۸ سـاعت کار، حـذف اصـول سِرواژ...) و حداکـثر (انقـلاب سوسیالیسـتی، سرنگـون کـردن حاکمیـت سرمایـه‌داری) بـود. برنامـه‌ای کـه در ایـن کنگـرهٔ سوسـیال دموکرات‌هـای روسـیه تصویـب شـد، برنامـهٔ انقلابـی حـزب طبقـهٔ کارگـر روسـیه بـود کـه برخـی از تزهـای مهـم آن ماننـد ارتبـاط متقابـل میـان مبـارزه بـه خاطـر دموکراسـی و مبـارزه در راه سوسیالیسـم و نقـش رهـبری طبقـهٔ کارگـر در ایـن مبـارزه، گنجینـهٔ مارکسیسـم را جـداً غنـی سـاخت. ایـن برنامـه تـا کنگـرهٔ هشـتم حـزب پـس از پیـروزی انقـلاب ۱۹۱۷، برنامـهٔ جـاری حـزب بـود.

در مـرور بحث‌هـای مربـوط بـه «مسـئلهٔ ارضـی و دهقانـان» در جریـان تصویـب برنامـهٔ حـزب در کنگـرهٔ دوّم، لنیـن بـه پیچیدگـی اقتصـاد دهقانـی روسـیه در آن زمـان اشـاره می‌کنـد و می‌نویسـد: «آنچـه موجـب عـدم درک برنامـه شـده، همانـا بـه ابتـذال کشـاندن مارکسیسـم بـه هنـگام تطبیـق دادن آن بـا پدیـدهٔ بغرنـج و چندجانبـه‌ای مثـل سـازمان کنونـی اقتصـاد دهقانـی روس اسـت» و بـه «بعضـی از روشـنفکران» هشـدار می‌دهـد کـه «هنـگام بحـث پیرامـون مسـائل مشـخص از کاربـرد فرمول‌هـای قالبـی خودداری کننـد و اوضـاع و احـوال تاریخـی را بـه حسـاب آورنـد.» او سـپس بـه جایـگاه خرده‌بـورژوازی اشـاره می‌کنـد و می‌نویسـد: «هـم منطـق و هـم تاریـخ بـه مـا می‌آموزنـد کـه دیـدگاه طبقاتـی خرده‌بـورژوازی ممکـن اسـت هـم کم‌وبیـش محـدود و هـم کم‌وبیـش مترقـی باشـد، و علّـت آن هـم دو جنبـه داشـتن وضعیـت خرده‌بـورژوا اسـت... مـا نبایـد بـه سـبب محدودیـت

موژیک [دهقان] یا تسلّط پندارهای خرافی بر وی مأیوس شویم، بلکه برعکس باید دیدگاه او را به طور خستگی‌ناپذیر وسعت دهیم و کمکش کنیم تا ادراکش بر پندارهای خرافی او غلبه کند.» لنین در همین‌جا از کسانی که با «ساده کردن عوامانه مارکسیسم» می‌گویند «یگانه طبقهٔ انقلابی که ما داریم پرولتاریاست» سخت انتقاد می‌کند.

پس از تصویب برنامه، مذاکره دربارهٔ اساسنامهٔ فعالیت حزبی صورت گرفت. هدف از تصویب اساسنامهٔ حزبی، ایجاد نظم و انضباط سازمانی در حزب و پایان دادن به محفل‌بازی و پراکنده‌کاری بود. دشوارترین بخش کار کنگرهٔ دوّم، همین بخش بود که موجب جدل‌های سختی میان نمایندگان شد. بیشترین اختلاف بر سر مادهٔ اوّل، و در این مورد بود که چه کسی را می‌توان عضو حزب دانست. پیشنهاد لنین و پلخانف و یاران ایسکرایی آنها این بود که شرط اینکه شخصی خود را حزبی بنامد، پشتیبانی از حزب از راه شرکت و فعالیت در سازمان‌های حزبی است، در حالی که دیگر نمایندگان کنگره، شرکت و فعالیت در سازمان‌های حزبی را شرط لازم برای عضو بودن حزب نمی‌دانستند و به طور عمده از سیاست «درهای باز» احزاب سوسیال دموکرات انترناسیونال دوّم پیروی می‌کردند. استدلال لنین این بود که عضو حزب لازم است که از طرف یکی از سازمان‌های حزبی پذیرفته شود و تابع انضباط حزبی باشد تا از پراکنده‌کاری و محفل‌بازی و هرج‌ومرج سیاسی جلوگیری شود. او می‌پرسد: «آیا ارگان‌های حزبی می‌توانند آن «اعضایی» را که در هیچ‌یک از سازمان‌های حزبی شرکت ندارند عملاً رهبری کنند؟» در شرایطی که حزب طبقهٔ کارگر روسیه تازه «در حال جان گرفتن بود» و داشت شکل معیّن سازمانی به خود می‌گرفت و وظایف دشواری در پیش رو داشت، لنین توجه به انضباط و کیفیت حرفه‌یی کار تشکیلاتی را بر کمیّت مقدّم می‌دانست. در شرایط آن روزگار مارکسیست‌های روسیه، توصیهٔ لنین دربارهٔ دقت کامل هنگام عضوگیری و رعایت جدّی منزلت و اهمیت عضو حزب، یکی از اصول اساسی سازمانی حزب بلشویک‌ها شد. امّا در عین حال، لنین معتقد به ایجاد سازمان‌های کناری یا وابسته به حزب بود که اشخاص غیرحزبی و روشنفکران منفرد و کارگران و دهقانان و دانشجویان غیرحزبی می‌توانستند در آنها فعالیت کنند بدون اینکه عضو حزب محسوب شوند. او در صحبت‌هایش در کنگرهٔ دوّم می‌گوید: «ما به سازمان‌های گوناگونی، از فوق‌العاده محدود و پنهانی گرفته تا بسیار وسیع و آزاد احتیاج داریم.»

در رأی‌گیری دربارهٔ این ماده، ایسکرایی‌های متزلزل و مردد از لنین و یارانش جدا شدند و به مخالفان پیوستند. در نهایت، مادهٔ پیشنهادی لنین با ۲۲ رأی موافق در برابر ۲۸ رأی مخالف، تصویب نشد. بعد از این رأی‌گیری، شکاف و اختلاف میان نمایندگان بیشتر شد. پس از بررسی اساسنامهٔ حزب، و قطعنامه‌هایی دربارهٔ برخی از سازمان‌های حزبی داخل و خارج کشور، نوبت به انتخاب مدیریت و هیئت تحریریهٔ ارگان مرکزی حزب «ایسکرا» و انتخاب کمیتهٔ مرکزی حزب بود. پیش از این انتخابات، عده‌ای که خواهان ایجاد سازمان‌های کارگری بر اساس قومیت

بودنـد (مثـلاً سـازمان کارگـران یهـودی «بونـد»)، و عـده‌ای از «اقتصادگرایـان» (اکونومیسـت‌ها) کـه می‌خواسـتند اتحادیـهٔ آنهـا در خـارج از روسـیه بـه مثابـه «نماینـدهٔ حـزب در خـارج از کشـور» شـناخته شـود- و کنگـره بـا آن مخالفـت کـرد- کنگـره را بـه اعـتراض تـرک کردنـد. همیـن باعـث شـد کـه تناسـب نیـرو و آرا بـه سـود ایسـکرایی‌ها و هـواداران لنیـن تغییـر کنـد. در نتیجـه، در انتخابـات هیئـت تحریریـهٔ ایسـکرا و کمیتـهٔ مرکـزی حـزب در سـی‌ویکمین جلسـهٔ کنگـره، طرفـداران لنیـن اکثریـت پیـدا کردنـد و در انتخابـات کمیتـهٔ مرکـزی پیـروز شـدند. از هـمان زمـان بـود کـه طرفـداران لنیـن در کنگـره «بلشـویک» (یعنـی اکثریـت) خوانـده شـدند، و مخالفـان آنهـا کـه در اقلیـت بودنـد (شـامل اقتصادگرایـان)، «منشـویک» نامیـده شـدند. پـس از کنگـرهٔ دوّم، مبـارزه میـان بلشـویک‌ها و منشـویک‌ها شـدّت بیشـتری یافـت، و از جملـه پلخانـف و تروتسـکی نیـز برضـد بلشـویک‌ها بـا منشـویک‌ها همـراه شـدند. منشـویک‌ها پـس از کنگـره، و برخـلاف مصوّبه‌هـای کنگـره، خواهـان داشـتن نمایندگان بیشـتر در هیئـت تحریریـهٔ ایسـکرا شـدند، کـه لنیـن بـا آن مخالفـت کـرد، و تصمیـم گرفـت کـه از هیئـت تحریریـهٔ ایسـکرا خـارج شـود تـا موقعیـت خـود در کمیتـهٔ مرکـزی را در مقابلـه بـا اپورتونیسـت‌ها تقویـت کنـد. از شـمارهٔ ۵۲ ایسـکرا، منشـویک‌ها ادارهٔ نشریـهٔ ارگان مرکـزی حـزب را بـه دسـت گرفتنـد. «ایسـکرای جدیـد» منشـویکی، در برابـر ایسـکرای قدیـم لنینـی قـرار گرفـت، و پلخانـف و یارانـش بـه سـتیزه بـا لنیـن و هوادارانـش، به‌ویـژه در زمینـهٔ مسـائل تشـکیلاتی و انضبـاط حزبـی، پیوسـتند. از دیـد ایسـکرایی‌های جدیـد و منشـویک‌ها، تبعیـت سـازمانی اقلیـت از اکثریـت، یـا تبعیـت اعضـا از تصمیم‌هـای رهـبری حـزب و رعایـت اصـول مرکزیـت در فعالیـت حزبـی امـری غیـرضروری، «بوروکراتیـک»، و فشـار «خشـن مکانیکـی» بـر آزادی و ارادهٔ عضـو حـزب خوانـده می‌شـد. آنهـا انضبـاط حزبـی را بـا «حـق سِرف‌داری» مقایسـه و تشـبیه می‌کردنـد. از دیـد آنهـا، اعضـا می‌بایسـت در اجـرای تصمیم‌هـای حزبـی مختـار باشـند. بـه ایـن ترتیـب، پـس از کنگـرهٔ دوّم، حـزب متشـکلی کـه لنیـن چندیـن سـال در پـی ایجـاد آن بـود، در معـرض تفرقـهٔ تشـکیلاتی و محفل‌بـازی مجـدد قـرار داشـت.

در چنیـن زمینـه‌ای از مبـارزهٔ درونـی حـزب سوسـیال دموکـرات روسـیه بـود کـه لنیـن کتـاب «**یـک گام بـه پیـش، دو گام بـه پـس (بحـران در حـزب مـا)**» را نوشـت، کـه در آن بـه موضوع‌هـای کلیـدی و مهمـی پرداختـه شـده اسـت، از جملـه اینکـه طبقـهٔ کارگـر بـه چـه نـوع حزبـی نیـاز دارد؟ چنـان حزبـی چگونـه بایـد سـازمان‌دهی شـود؟ و چـرا مبـارزه بـا هرج‌ومـرج و بی‌نظمـی و فعالیـت غیرحرفه‌یـی (آماتـور) در تشـکیلات حزبـی اهمیـت دارد؟ خـوب اسـت همین‌جـا نخسـت بـه چنـد نکتـهٔ محـوری ایـن کتـاب بـه طـور خلاصـه اشـاره‌ای شـود:

۱. حـزب مارکسیسـتی طبقـهٔ کارگـر، هـمان طبقـهٔ کارگـر نیسـت، بلکـه سـازمان پیـشرو و آگاه مارکسیسـتی طبقـهٔ کارگـر اسـت و بـه اتـکای دانـش اجتماعـی و آگاهـی بـه قوانیـن تکامـل جامعـه، مبـارزهٔ طبقـهٔ کارگـر را هدایـت می‌کنـد. وظیفـهٔ حـزب آن اسـت کـه تـودهٔ کارگـر و «اعتصاب‌کننـدگان»

را بـه مقـام پیـشرو بـالا بکشـد. لنیـن تأکیـد می‌کنـد کـه نبایـد «...وظیفـهٔ دائمـی دسـتهٔ پیـشرو در ارتقـای بیـش از پیـش قشرهـا[ی زحمتکـش] تـا ایـن مقـام پیـشرو» را فرامـوش کـرد. در همین‌جـا لنیـن مجـدداً بـه ایـن نکتـه اشـاره می‌کنـد کـه مبـارزهٔ سـندیکایی بـا مبـارزهٔ همه‌جانبـه و آگاهانـهٔ سیاسـی سوسـیال دموکراتیـک یکـی نیسـت و حـزب نمی‌توانـد و نبایـد خـود را محـدود بـه مبـارزهٔ سـندیکایی و صنفـی کنـد کـه اقتصادگرایـان همیشـه خواهـان آن بودنـد.

۲. به‌عـلاوه، حـزب سـازمان متشـکل طبقـهٔ کارگـر اسـت کـه رعایـت انضبـاط در آن بـرای همـهٔ اعضـا ضروری اسـت. حـزب در صورتـی می‌توانـد مبـارزهٔ عملـی طبقـهٔ کارگـر را هدایـت کنـد کـه اعضایـش در سـازمانی منضبـط و مشـترک کـه بـا اراده‌ای واحـد و یگانگـی عمـل پیونـد خـورده اسـت، متشـکل شـده باشـند و در آن فعالیـت کننـد. در مقابـل، منشـویک‌ها اعـتراض داشـتند کـه چنیـن ضرورتـی، روشـنفکران و دانشـجویان و اسـتادان و ماننـد اینهـا را کـه مایـل بـه پیوسـتن بـه سـازمان حزبـی نیسـتند، از حـزب جـدا می‌کنـد. در شرایطـی کـه روسـیه در آسـتانهٔ رشـد انقـلاب بـورژوا-دموکراتیـک قـرار داشـت، امثـال «مارکسیسـت‌های علنـی» (یـا قانونـی) در عرصـهٔ مطبوعـات فعالیـت داشـتند کـه روشـنفکرانی بورژوایـی بودنـد، و حـزب سوسـیال دموکـرات هنـوز سـازمانی منسـجم نشـده بـود، لنیـن نسـبت بـه ورود عنـاصر متزلـزل و نااسـتوار بـه حـزب حساسـیّت نشـان مـی‌داد. او در همیـن کتـاب می‌نویسـد: «حـزب بـه قـدر امـکان بایـد متشـکل‌تر باشـد و فقـط عنـاصری را بایـد در بـر گیـرد کـه قائـل بـه حداقـل تشـکل باشـند... پرولتاریـا از سـازمان و انضبـاط بیـم نـدارد... هـر قـدر سـازمان‌های حزبـی مـا محکم‌تـر باشـند، هـر قـدر تزلـزل و ناپایـداری در داخـل حـزب کمـتر باشـد، تأثیـر آن بـر عنـاصر توده‌هـای کارگـری گسـترده‌تر و بیشـتر و ثمربخش‌تـر خواهـد بـود.» در همیـن ارتبـاط، لنیـن در کتابـش یکـی از نوشـته‌های بسـیار خواندنـی کارل کائوتسـکی را نقـل می‌کنـد کـه او در پایانـش از لیبکنخـت و مارکـس بـه عنـوان «نمونـهٔ ایـده‌آل روشـنفکری کـه سراپـای وجـودش را روح پرولـتری فـرا گرفتـه اسـت» یـاد می‌کنـد، و می‌گویـد کـه مارکـس «نمونـهٔ برجسـتهٔ پیـروی از انضبـاط حزبـی در انترناسـیونال بـود کـه در آن بارهـا در اقلیـت می‌مانـد.»

۳. نکتـهٔ دیگـر در اسـتدلال‌های لنیـن ایـن اسـت کـه حـزب نه‌فقـط گروهـی متشـکل، بلکـه «عالی‌تریـن شـکل سـازمانی» بـرای هدایـت دیگـر سـازمان‌های طبقـهٔ کارگـر اسـت. او نوشـت: «پرولتاریـا در مبـارزه بـرای بـه دسـت آوردن حاکمیـت، به‌جـز سـازمان سـلاح دیگـری نـدارد.» لنیـن شرکـت فعـال سوسـیال دموکرات‌هـای حزبـی در دیگـر سـازمان‌های کارگـری غیرحزبـی را تشـویق می‌کـرد. او در جایـی دیگـر می‌نویسـد: «بـرای آنکـه حزبـی سوسـیال دموکـرات باشـد، همانـا بایـد پشـتیبانی طبقـه [کارگـر] را بـه دسـت آورد.»

۴. در ایـن کتـاب لنیـن بـه اصـل مرکزیـت در حـزب توجـه می‌کنـد، و بـه توضیـح نقـش کنگـرهٔ حزبـی بـه مثابـه بالاتریـن ارگان تصمیم‌گیرنـده، مسـئولیت کمیتـهٔ مرکـزی در هدایـت حـزب در فاصلـهٔ کنگره‌هـا، تبعیـت اقلیـت از اکثریـت، و تبعیـت سـازمان‌های حزبـی پایین‌تـر از سـازمان‌های حزبـی

بالاتر می‌پردازد. لنین تأکید می‌کرد که دموکراتیسم خصلت حزب مارکسیستی است و به محض برافتادن تزاریسم و امکان فعالیت آزادانهٔ حزب (که فعالیتش در آن زمان با رعایت پنهانکاری اکید بود)، سازمان‌های حزبی بر مبنای انتخابات دموکراتیک و مرکزیت دموکراتیک تشکیل شوند و فعالیت کنند. انضباط در سازمان‌های حزبی، باید بدون استثنا توسط همهٔ اعضا و کادرها و رهبران رعایت شود. به نظر لنین معنای انضباط در حزب کارگری، آزادی گفتگو و انتقاد و سپس وحدت عمل بود. به نوشتهٔ لنین: «کارگر آگاه باید یاد بگیرد که نه‌فقط از اعضای عادی حزب، بلکه از مافوق‌ها[ی حزبی] نیز اجرای وظایف عضو حزب را طلب کند.» در تمام این روند، تلاش لنین این بوده است که جنبش سوسیال دموکراسی روسیه به وضعیت سابق که مجموعه‌ای از محافل و گروه‌های جداگانه بود بازنگردد، و حزب سوسیال دموکرات متشکل و با سازمان مرکزی بتواند در مبارزهٔ سیاسی-طبقاتی در روسیه به نحوی مؤثر شرکت کند. از سوی دیگر، منشویک‌ها انضباط حزبی و تبعیت اقلیت از اکثریت را «بردگی» و ارباب-رعیتی جلوه می‌دادند و تقسیم کار تحت رهبری یک مرکز واحد، و لزوم رعایت اساسنامهٔ حزبی را بوروکراتیک می‌خواندند. لنین عقیده داشت که منشویک‌ها به سازمان حزبی به منزلهٔ سلاح پرولتاریا در مبارزه برای آزادی خود ارزش و اهمیت کامل و شایسته نمی‌دهند. به اعتقاد لنین، فقط وحدت اندیشگی حزب پرولتاریا کافی نیست، و باید آن را با یگانگی سازمانی مستحکم کرد که بدون انضباط واحد که برای همهٔ اعضای حزب حتمی است، متصوّر نیست. لنین در «**یک گام به پیش، دو گام به پس**» در مقابل محفل‌بازی، از فعالیت منضبط حزبی دفاع می‌کند و به این نتیجه می‌رسد که «اختلافی که این دو جناح [بلشویک و منشویک] را از یکدیگر جدا می‌کند... فقط مربوط به مسائل سازمانی است.» در تاریخ مارکسیسم، لنین نخستین اندیشمند مارکسیست است که دانش حزب به مثابه سازمان رهمنون پرولتاریا و سلاح اصلی پرولتاریا را- که بدون آن پیروزی در مبارزهٔ طبقهٔ کارگر ممکن نیست- تدوین و تنظیم کرد. لنین در لابه‌لای گفتارهای این کتابش و در جریان تجزیه و تحلیل بحث‌های کنگره میان گروه‌های مختلف سوسیال دموکرات‌ها، به اصول نظری و مسائل سیاسی عام دیگری مثل بررسی شرایط مشخص هر نبرد، مجرّد نبودن و مشخص بودن حقیقت، لزوم توجه به عناصر متزلزل و غیراصولی که مرتب موضع عوض می‌کنند، سازش‌های (و نه اتحادهای) موقتی و جزئی، لزوم انتخاب «کمترین شرّ در مبارزهٔ سیاسی» در موارد معیّن، ارجحیت داشتن منافع حزبی و تشکیلاتی بر منافع فردی و تک‌رَوی در کار حزبی، داشتن صراحت سیاسی در تحلیل‌ها و رهنمودها نیز اشاره می‌کند.

به چگونه حزبی نیاز است؟

نخست ببینیم که هدف سوسیال دموکرات‌ها (یا کمونیست‌های امروزی) چیست؟ هدفِ نهایی، براندازی نظام سرمایه‌داری- که زندگی اکثریت مردم روی کرهٔ خاکی ما را تباه کرده- و جایگزین کردن آن با سوسیالیسم است. روشن است که رسیدن به این هدف تاریخی کار

ساده‌ای نیست. هر قدر هم که به نخبگان سرمایه‌داری (امپریالیستی) حاکم با دلیل و منطق توضیح داده شود که دورهٔ حاکمیت تاریخی آنها به پایان رسیده است، و به‌نرمی و ملایمت از آنها خواسته شود که دست از قدرت و ثروت بکشند، به‌تجربه می‌دانیم که حاضر نمی‌شوند کنترل حکومت و ثروت هنگفتی را که در اختیار دارند داوطلبانه از دست بدهند، و آن را به طبقهٔ کارگر و زحمتکشان واگذار کنند. در امر براندازی سرمایه‌داری، و در مبارزه برای کنترل وسایل تولید، توزیع، و مبادله (پایه‌های اقتصاد سیاسی جامعه) وظیفه و نقش تاریخی رهبری را پرولتاریا و سازمان سیاسی آن به عهده دارد.

لنین در اثر دیگرش با عنوان «**چه باید کرد؟**» (۱۹۰۳) نشان داده است که پرولتاریا نمی‌تواند به خودبه‌خودی بودن برافتادن سرمایه‌داری اتکا کند. در برانداختن سرمایه‌داری، راهبری و اتحاد عمل سیاسی لازم است، که آن هم مستلزم داشتن درک سیاسی قوی و همگون از ماهیت سرمایه‌داری است. در غیر این صورت، طبقهٔ کارگر انرژی خود را در مقاومت پراکنده و ناموثر در برابر سرمایه‌داری هدر خواهد داد. طبقهٔ کارگر به رهبری سیاسی پیشاهنگ، پیشگام، استوار و متحد، و قدرتمند نیاز دارد؛ رهبری‌ای که در تشکّلی متحد و منظم سازمان یافته است و مجهز به تئوری و تجربهٔ انقلابی است.

لنین در «**یک گام به پیش، دو گام به پس**» مصرّانه تأکید می‌کند که اگرچه حزب حقیقی‌ترین نمایندهٔ آرمان‌های سیاسی طبقهٔ کارگر است، ولی نمی‌شود میان طبقهٔ کارگر و حزب طبقهٔ کارگر علامت مساوی گذاشت. حزب طلایه‌دار و گردان پیشاهنگ طبقهٔ کارگر است که از بهترین عناصر آن طبقه و مدافعان منافع آن طبقه تشکیل شده است، به دانش نظری و مهارت‌های عملی مبارزه مجهز است، و آماده است که طبقهٔ کارگر را در مبارزه‌اش برای حرکت به سوی سوسیالیسم هدایت کند.

همان‌طور که پیشتر اشاره شد، در کنگرهٔ دوّم حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه، برنامهٔ حزب تقریباً بدون دردسر تصویب شد، امّا در موضوع سازمان‌دهی حزب، اختلاف‌هایی جدّی میان لنین و مارکسیست‌های استوار حزبی از یک سو، و سوسیال دموکرات‌های مردد و اپورتونیست از سوی دیگر پیش آمد.

حزب پرولتاریایی چگونه باید سازمان داده شود؟

لنین با تأکید بر این امر که حزب باید متشکل از بهترین عناصر طبقهٔ کارگر باشد، شیوه‌های غیرتشکیلاتی و خودسرانهٔ اپورتونیست‌های آن روز برای تبدیل کردن حزب به یک باشگاه دارای سازمانی نیم‌بند را به شدّت مورد انتقاد قرار داد. از دید اپورتونیست‌ها، درهای حزب برای عضویت هر کسی که حاضر بود ورقهٔ عضویت را امضا کند باز بود، و چنین استدلال می‌کردند که عضویت در حزب باید صرفاً مبتنی بر پذیرش برنامهٔ حزب و «کمک

شخصی به حزب» باشد. مارتوف (از رهبران بعدی منشویک‌ها) تا آنجا پیش رفت که گفت: «هر اعتصاب‌کننده‌ای باید این حق را داشته باشد که خود را عضو حزب بداند.» امّا این فرمول‌بندی درهای حزب را برای عضویت بدون تن دادن به نظم و انضباط واقعی حزبی باز می‌گذارد. این معیارِ عضویت، برای فردگرایانی ایده‌آل بود که یک روز می‌خواستند نشان حزبی را به سینه بزنند، و روز دیگر، بدون نگرانی از بازخواست یا بدون اینکه نیازی به پاسخ‌گویی به حزب داشته باشند، کار خودشان را بکنند. در واقع اتکا به چنین معیار و شیوه‌ای در عضوگیری، حزبی از افراد جداگانه به وجود می‌آورد که روی کاغذ متعهد به مبارزه برای سوسیالیسم بودند، ولی لازم نمی‌دانستند که در مبارزهٔ عملی به مثابه بخشی از کل حزب، شرکت کنند و آن را به پیش برند.

برعکس، لنین اصرار داشت که امضا کردن ورقهٔ عضویت کافی نیست، بلکه حزب باید رفقایی را بپذیرد که نه‌فقط با برنامهٔ حزب موافق‌اند، بلکه انضباط حزبی را نیز رعایت می‌کنند و فعالانه در سازمان‌های حزبی شرکت می‌کنند. لنین در کتابش توضیح می‌دهد که «درست نیست که هر اعتصاب‌کننده‌ای خود را عضو حزب بنامد، چون اگر هر اعتصابی فقط مظهر خودانگیختهٔ غریزهٔ نیرومند طبقاتی و مبارزهٔ طبقاتی نبود که ناگزیر به انقلاب اجتماعی منجر می‌شود، بلکه مظهر آگاهانهٔ این جریان بود... آن‌وقت حزب ما بی‌درنگ و بلافاصله تمام طبقهٔ کارگر را در بر می‌گرفت و در نتیجه، بلافاصله کار را با تمام جامعهٔ بورژوایی یکسره می‌کرد. حزب برای اینکه بتواند عملاً مظهری خودآگاه باشد، باید بتواند آن‌چنان مناسبات سازمانی را به وجود آورد که سطح معیّنی از آگاهی را تأمین کند و مرتباً این سطح را بالاتر ببرد.»

حزب طبقهٔ کارگر، پیشاهنگِ طبقه‌ای است که وظیفهٔ جدّی براندازی سرمایه‌داری را پیشِ روی خود قرار داده است، و نه جمعی نیم‌بند یا محفلی از هر کسی است که مخالفت مبهم و ناروشنی با «نظام» دارد. ژوزف استالین حزب لنینی طبقهٔ کارگر را «ستاد ارتش پرولتاریا» می‌دانست.

در چنان شرایطی که حزب سوسیال دموکرات دورهٔ شکل‌گیری و رشد اوّلیهٔ خود را می‌گذراند، لنین تأکید می‌کند که «حزب ما هرچه نیرومندتر و متشکل از سوسیال دموکرات‌های واقعی باشد، تزلزل و ناپیگیری کمتری در درون آن وجود خواهد داشت، و نفوذ حزب بر عناصر توده‌های طبقهٔ کارگرِ پیرامون حزب که توسط حزب هدایت می‌شوند، گسترده‌تر، متنوع‌تر، غنی‌تر، و پرثمرتر خواهد بود.»

مبارزه با هرج‌ومرج و فعالیت غیرحرفه‌یی (آماتور) در عرصهٔ کار تشکیلاتی

لنین نشان داد که یک حزب هر قدر هم که برنامهٔ سیاسی‌اش قوی باشد، جدّی نبودن در عرصهٔ کار تشکیلاتی می‌تواند به اثربخشی فعالیت‌های آن ضربه و لطمهٔ اساسی بزند و آن را

در عملی کردن برنامه‌اش ناتوان کند. اگر برنامهٔ سیاسی با تشکیلات قوی و منضبط و مناسب برای رهبری و هدایت طبقهٔ کارگر همراه نباشد، از توان و اثربخشی برنامه تا حدّ زیادی کاسته خواهد شد. لنین با برجسته کردن اهمیت بسیار زیاد اساسنامهٔ دقیق و جدّی حزبی، نشان داد که ایجاد تشکیلات باید بر شالودهٔ همین مقرارت داخلی استوار باشد نه بر پایهٔ هرج‌ومرج و بی‌نظمی و آنارشی؛ و اینکه مشخصهٔ حزب پرولتاریایی واقعی، حرفه‌یی- و نه آماتور- بودن آن و کادرهای آن است. او استدلال اعضای آنارشیست و فردگرای حزب را رد می‌کرد که اساسنامه و آیین‌نامه‌های داخلی «مانع دموکراسی» است. او می‌گفت که برعکس، اساسنامه و مقررات و آیین‌نامه‌های داخلی حزب، سلاح تشکیلاتی حزب و وسایلی هستند برای اِعمال و اجرای هم دموکراسی و هم مرکزگرایی (سانترالیسم) در درون حزب. او در همین کتاب «**یک گام به پیش، دو گام به پس**» می‌نویسد که وحدت حزبی «مستلزم وحدت تشکیلاتی است، که در حزبی که به چیزی بیشتر از یک محفل صِرف خانوادگی فراروییده است، بدون مقررات رسمی، بدون تبعیت اقلیت از اکثریت و از حزب به طور کلی، غیرقابل تصوّر است.»

مبارزه پس از کنگره

لنین و بلشویک‌ها در انتخابات رهبری در کنگرهٔ دوّم حزب توانستند اکثریت آرا را به دست آورند، و به این ترتیب هم در کمیتهٔ مرکزی و هم در هیئت تحریریهٔ ایسکرا حائز اکثریت شدند. بلشویک‌ها به منظور رعایت وحدت، ترتیبی دادند که منشویک‌ها نیز حتماً در هر دو این نهادها نمایندگی داشته باشند. امّا منشویک‌ها به‌جای آنکه در مقام اقلیت به تصمیم‌های کنگرهٔ حزبی احترام بگذارند و آنها را رعایت کنند، همراه با عناصر مردد و متزلزل، دست به تشکیل یک جناح ضدحزبی زدند. آنها به این علّت که لنین بر رعایت اکید اصول انضباط حزبی اصرار می‌کرد و مخالف «آزادی فرد» بود که به اعضا امکان می‌داد برخلاف تصمیم‌های حزب عمل کنند، لنین را به بوروکرات بودن متهم کردند.

در مبارزه‌ای که بعد از کنگرهٔ دوّم پیش آمد، پلخانف (یار دیرین لنین و بنیادگذار نخستین گروه مارکسیستی روسیه به نام «آزادی کار") که خودش در کنگره اغلب موضع لنینی داشت، تسلیم اپورتونیسم شد. او در تلاش برای جلوگیری کردن از ایجاد تفرقه و جدایی در حزب، تسلیم اقلیت شد و دستِ‌آخر هم به یکی از دو طرفِ انشعاب، ولی به طرفِ «اشتباه»، پیوست. پلخانف به این نتیجه رسید که تحمّل «رودررویی با رفقایش را ندارد، و به‌جای منشعب شدن، بهتر است که گلوله‌ای در مغز آدم زده شود، و برای پیشگیری از یک شرّ بزرگ‌تر، لازم است که حداکثر گذشت شخصی را کرد.» لنین در کتابش خاطر نشان می‌کند که مسئله، گذشت‌های شخصی نبود. اپورتونیست‌ها پا بر زمین می‌کوبیدند و حاضر به ادامهٔ کار نمی‌شدند مگر آنکه تصمیم‌های کنگره نادیده گرفته شود، و پلخانف فکر می‌کرد بهترین کار این است که بگذارد یک گروه اپورتونیستِ کوچک از حزب باج‌خواهی کند و آن را از لحاظ

تشکیلاتی به وضعیت گذشته بازگرداند. در عمل، تسلیم‌پذیری پلخانف به این معنا بود که اکثریت بلشویک هیئت تحریریهٔ ایسکرا را به اپورتونیست‌ها واگذار کند. آغاز اُفت کار ایسکرا از همین‌جا بود. بعدها، ایسکرا زیر کنترل منشویک‌ها به‌سرعت در سراشیبی اپورتونیسم افتاد و غرق شد، و به همین علّت از آن به نام «ایسکرای جدید» یاد می‌کردند تا خط‌مشی سیاسی آن از خط‌مشی انقلابی پیشین ایسکرای «قدیم» زیر رهبری لنین متمایز باشد. بلشویک‌ها در کمیتهٔ مرکزی حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه اکثریت خود را حفظ کردند. پس از آنکه لنین هیئت تحریریهٔ ایسکرا را ترک کرد، نبرد برای خط‌مشی درست در حزب، به نبرد میان کمیتهٔ مرکزی و ایسکرای جدید تبدیل شد.

لنین در کتابش خطاب به مخالفان بلشویک‌ها که می‌گفتند کنگره حاکمیت خدایی ندارد نوشت: «آری آقایان. کنگره البته که حاکمیت خدایی ندارد، ولی دربارهٔ کسانی که پس از شکست در کنگره آن را به باد لعن و ناسزا می‌گیرند چگونه باید فکر کرد!»

اگرچه این موضوع در «**یک گام به پیش، دو گام به پس**» مطرح نشده است، ولی اکنون می‌دانیم که برآمد درازمدّت و نهایی این نبرد، پیروزی بلشویک‌ها بود. معلوم شد که موفقیت حزب فقط منوط به داشتن یک برنامهٔ سیاسی همه‌جانبه و دقیق نیست، بلکه باید تشکیلاتی منظم نیز داشته باشد، که اساس کار آن بر مرکزیت دموکراتیک، یعنی بحث و گفتگوی دموکراتیک دربارهٔ مسائل سیاسی مهم، و سپس پذیرفتن خط‌مشی اکثریت و تخطی نکردن از آن توسط کل حزب است. لنین خصوصیات شاخص اپورتونیسم زمان خودش را «ابهام و عدم صراحت و جنبهٔ غیرقابل درک در کلیهٔ زمینه‌ها» می‌داند و می‌نویسد که «اپورتونیست همیشه از طرح صریح و قطعی مسئله دوری می‌کند و همیشه مثل مار میان نظریاتی که ناقض یکدیگرند می‌پیچد و می‌کوشد هم با این و هم با آن موافق باشد.» او ضمن اینکه معتقد است «اپورتونیسم در مسائل برنامه‌یی با اپورتونیسم در مسائل تاکتیک و اپورتونیسم در مسائل سازمانی توأم است»، خصوصیات اصلی اپورتونیسم سازمانی منشویک‌ها را که عمده‌ترین و اصولی‌ترین مورد اختلاف آنها با بلشویک‌ها بود، به این ترتیب برمی‌شمارد: برخورد خصمانه نسبت به مرکزیت (سانترالیسم)، اهمیت ندادن به انضباط، فردگرایی و خودمختاری در مقابل مرکزیت، و انکار نقش حزب به منزلهٔ سلاح اصلی طبقهٔ کارگر در مبارزه برای محقق کردن حاکمیت پرولتاریا و در راه ایجاد جامعهٔ سوسیالیستی.

جمع‌بندی

در لنینیسم، شکل سازمانی و تشکیلاتی کار نیروهای چپ و انقلابی، مسئله‌ای فرعی و کم‌اهمیت نبوده و نیست. حزبی که می‌خواهد هدایت کنندهٔ طبقهٔ کارگر به پیروزی باشد، باید تشکیلاتی مرکزی و منظم داشته باشد تا بتواند همهٔ نیروهایی را که در اختیار دارد، در

یـک دسـتگاه و سـازمان منظّـم، منضبـط، و مبـارز گـرد آورد و متحـد کنـد.

لنیـن بـا اشـاره بـه وضعیـت متفـاوت سوسـیال دموکرات‌هـا در زمانـی کـه کتـاب «**چـه بایـد کـرد؟**» را نوشـته بـود، و مقایسـهٔ آن بـا دورهٔ پـس از برگـزاری کنگـرهٔ دوّم حزبـی، در «**یـک گام بـه پیـش، دو گام بـه پـس**» می‌نویسـد: «وحـدت نظـر در مسـائل برنامـه و تاکتیـک شرطـی لازم اسـت، ولـی شرط کافـی بـرای وحـدت حـزب و تمرکـز کار حزبـی نیسـت. بـرای تمرکـز کار حزبـی، وحـدت سـازمانی هـم لازم اسـت کـه بـه نوبـهٔ خـود در حزبـی کـه کمـی از حـدود محفـل خانوادگـی تجـاوز کـرده باشـد، بـدون اساسـنامهٔ منظـم و بـدون تبعیـت اقلیـت از اکثریـت و بـدون تبعیـت جـزء از کل امکان‌پذیـر نیسـت.»

لنیـن در ایـن اثـر خـود از اپورتونیسـم منشـویک‌ها در مسـائل سـازمانی به‌شـدّت انتقـاد می‌کنـد، خطـر کاسـتن از اهمیـت سـازمان و تشـکیلات بـرای جنبـش کارگـری را نشـان می‌دهـد، و ضمـن بسـط و تکمیـل آمـوزش مارکسیسـم دربـارهٔ حـزب، اصـول سـازمانی حـزب انقلابـی پرولتری را تنظیـم می‌کنـد.

نکتـهٔ مهـم و آموزنـدهٔ دیگـر دربـارهٔ ایـن کتـاب لنیـن، صراحـت و صداقـت لنیـن در انتقـاد درون حزبـی به‌رغـم «نیشـخند و دهن‌کجـی» دشـمنان سوسـیال دموکرات‌هاسـت کـه «خواهنـد کوشـید از برخـی قسـمت‌های رسـالهٔ مـن کـه بـه کمبودهـا و نارسـایی‌های حـزب مـا مربـوط می‌شـود بـرای مقاصـد خـود اسـتفاده کننـد.» او می‌نویسـد: «ولـی سوسـیال دموکرات‌هـای روس از ایـن نیش‌هـا معـذّب نشـوند و علی‌رغـم ایـن نیش‌هـا، در انتقـاد از خـود و افشـای بی‌رحمانـهٔ کمبودهـای خویـش بـه کار خـود ادامـه دهنـد.»

کنگـرهٔ دوّم حـزب سوسـیال دموکـرات کارگـری روسـیه (۱۹۰۳) صرفـاً همایشـی از یـک گـروه کوچک نبـود کـه در آن بـر سر مسـائل نظـری بحث‌هـای بی‌سرانجـام و بی‌ثمـری صـورت بگیـرد. بحـث بـر سر آن بـود کـه تئـوری و عمـل درسـت بـه مثابـه پشـتوانهٔ حزبـی انقلابـی کـه بتوانـد جنبـش انقلابـی روسـیه را تـا انقـلاب اکتبـر ۱۹۱۷ و پـس از آن رهـبری کنـد، کـدام اسـت. لنیـن بـا اشـاره بـه شکسـت‌ها و پیروزی‌هـای مبـارزهٔ سوسـیال دموکرات‌هـا در عرصه‌هـای گوناگـون و به‌ویـژه در مسـائل سـازمانی حزبـی در جریـان کار کنگـرهٔ دوّم، در پایـان کتابـش می‌نویسـد: «**یـک گام بـه پیـش، دو گام بـه پـس**... ایـن کار هـم در زندگـی افـراد ممکـن اسـت و هـم در تاریـخ ملّت‌هـا، و هـم در رونـد تکاملـی احـزاب... پرولتاریـا در مبـارزه بـرای بـه دسـت گرفتـن زمـام قـدرت، سـلاح دیگـری جـز سـازمان نـدارد. پرولتاریـا کـه بـه علـت وجـود رقابـت پُرهرج‌ومـرج دنیـای بـورژوازی همـواره دسـتخوش پراکندگـی و تفرقـه اسـت و پشـتش در زیـر بـار کار اجبـاری بـرای سرمایـه خـم شـده... فقـط هنگامـی می‌توانـد بـه نیرویـی غلبه‌ناپذیـر مبـدّل شـود، و حتـماً هـم مبـدّل خواهـد شـد، کـه اتحـاد معنـوی آن بـر پایـهٔ اصـول مارکسیسـم به‌وسـیلهٔ وحـدت مـادّی سـازمان (تشـکیلات) کـه میلیون‌هـا زحمتکـش را در ارتـش طبقـهٔ کارگـر بـه هـم پیونـد می‌دهـد، تحکیـم گـردد.»

مارکسیست-لنینیست‌های جهان در تلاش خود به منظور شکست دادن امپریالیسم و نظام سرمایه‌داری و جایگزین کردن آن با نظام سوسیالیستی باید به درس‌های «**یک گام به پیش، دو گام به پس**» در مورد ضرورت وجود تشکیلات منسجم حزبی و کار تشکیلاتی منظّم و منضبط در مبارزهٔ سیاسی به طور جدّی توجه کنند و آنها را مطابق با شرایط کار خود به کار بندند.

به نقل از «نامهٔ مردم»، شمارهٔ ۱۰۲۴، ۱۱ اردیبهشت ماه ۱۳۹۶

N. Lenin. Deux tactiques.

Prix: 1 fr. 25 cts. — 1 mk. — 18 ch. — 25 cent.

Россійская Соціальдемократическая Рабочая Партія.

Пролетаріи всѣхъ странъ соединяйтесь!

Н. ЛЕНИНЪ.

Двѣ тактики
СОЦІАЛЬДЕМОКРАТІИ
въ демократической
революціи.

Изданіе Центр. Ком. Р. С. Д. Р. П.

ЖЕНЕВА
Типографія Партіи. 3. rue de la Colline 3.
1905.

«دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک»

مروری بر یک اثر کلاسیک لنینیسم و زمینه‌های تاریخی و اجتماعی آن

در پی تشدید اختلاف میان بلشویک‌ها و منشویک‌ها پس از کنگرهٔ دوّم حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه در تابستان ۱۹۰۳، به‌ویژه در مورد تاکتیکِ عمل در برخورد با وضعیت پیش آمده در روسیه و اوج‌گیری خیزش انقلابی علیه رژیم سلطنتی مطلق تزار نیکلای دوّم، لنین دست به نگارش کتاب «**دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک**» زد. او این کتاب را در شهر ژنو، در سوئیس، و در فاصلهٔ ماه‌های ژوئن و ژوییهٔ ۱۹۰۵ نوشت، یعنی در زمانی که انقلاب بورژوا دموکراتیک و ضد فئودالی در روسیه در حال اوج‌گیری بود. لنین در این اثرش شالودهٔ نظری تاکتیک‌های بلشویک‌ها در جریان انقلاب ۱۹۰۵ روسیه را ارائه می‌دهد و ضمن بسط خلاقانهٔ مارکسیسم، انتقادهایش را از تاکتیک‌های منشویک‌ها در برابر انقلاب بورژوا دموکراتیک مطرح می‌کند، و پایه‌های نظری تحلیل‌ها و قطعنامه‌های کنگرهٔ سوّم حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه را که چند ماه پیش از نگارش این کتاب برگزار شده بود توضیح می‌دهد. لنین در این اثرش به موضوع‌های مهمی پرداخته است، از جمله به ماهیت و خصلت انقلاب بورژوا دموکراتیک در روسیه، نقش پیشاهنگ پرولتاریا و حزب آن در این انقلاب، اتحاد میان طبقهٔ کارگر و دهقانان، شناخت نیروهای بازدارندهٔ انقلاب، راه‌ها و شیوه‌های رسیدن به یک جمهوری دموکراتیک، قیام مسلّحانه، و ارتقای انقلاب بورژوایی به انقلاب سوسیالیستی.

در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم میلادی، روسیهٔ تزاری زیر سلطنت نیکلای دوّم با بحران‌های پیاپی روبرو بود. در اواخر قرن نوزدهم، و در دورانی که دولت‌های امپریالیستی در

پی تسلّط بر سرزمین‌های پیرامون اقیانوس آرام و به‌ویژه چین بودند، روسیه همراه با ژاپن و آلمان و بریتانیا و فرانسه در سرکوب قیام ملّی مردم چین بر ضد سلطهٔ امپریالیست‌های بیگانه شرکت کرد. دست‌اندازی امپریالیست‌ها بر منابع و ثروت‌ها و بازارهای کشورهای دیگر، خیلی زود به برخورد نظامی میان روسیه و ژاپن بر سر تسلّط بر سرزمین‌های چین و کره منجر شد. بورژوازی کلان و مالکان بزرگ روسیه از داخل، و امپریالیسم آمریکا و بریتانیا از خارج، مشوّق و محرّک دولت تزاری در جنگ با ژاپن بودند. با حملهٔ ژاپن به تأسیسات و قرارگاه‌های نظامی روسیه در «پورت آرتور» در مرز چین-روسیه در زمستان (فوریه) سال ۱۹۰۴، جنگ روسیه و ژاپن شعله‌ور شد.

دولت تزاری روسیه با وجود آنکه آمادگی نظامی نداشت، تلاش و امید داشت که با استفاده از موقعیتی که این جنگ پیش آورده بود، حس میهن‌پرستی در میان مردم را تحریک، جنبش مردمی در روسیه را خاموش و سرکوب، و موقعیت سیاسی خود را محکم کند. امّا فساد حکومتی و رانت‌خواری کلان سرمایه‌داران در شرایط جنگی و شکست‌های نظامی روسیه بر اثر نابسامانی ارتش و نیروی دریایی تزاری، وضعیت اجتماعی را از آنچه بود بدتر کرد. نظامیان و مردم عادی، که بار این جنگ به طور عمده به دوش آنها بود، ناراضی بودند و ناراضی‌تر شدند. سرانجام روسیه در آخر تابستان (اوت) سال ۱۹۰۵ مجبور به پذیرش شکست و تن دادن به صلح با امپراتوری ژاپن شد. ژاپن پورت آرتور را از روسیه گرفت، کره و بخشی از منچوری (در شمال شرقی چین و جنوب شرقی روسیه) را اشغال کرد، و در سه دههٔ بعدی، قدرتی بی‌رقیب در جنوب و شرق آسیا شد.

در این شرایط و در حالی که جنگ روسیه و ژاپن ادامه داشت، سوسیال دموکرات‌های روس (که همان «کمونیست»های بعدی و امروزی باشند)، و به طور مشخص بلشویک‌ها و منشویک‌ها که راهشان از کنگرهٔ دوّم حزب سوسیال دموکرات عملاً از یکدیگر جدا شده بود، نظر متفاوتی نسبت به جنگ امپریالیستی روسیه با ژاپن داشتند. منشویک‌ها طرفدار شرکت در جنگ و دفاع از «وطن» بودند، در حالی که بلشویک‌ها آن جنگِ میان دو نظام امپریالیستی را غارتگرانه و غیرعادلانه ارزیابی می‌کردند و شکست‌های نیروهای نظامی را نشانهٔ بارز پوسیدگی رژیم تزاری می‌دانستند. از دید بلشویک‌ها، سقوط نهایی «پورت آرتور» در ژانویهٔ سال ۱۹۰۵، آغاز سقوط استبداد تزاری بود. همین تحلیل و موضع بلشویک‌ها نسبت به جنگ امپریالیستی، سال‌های بعد زمینه را برای تنظیم خط‌مشی آنها در جنگ جهانی اوّل (۱۹۱۴- ۱۹۱۸) فراهم ساخت. پیامدهای جنگ روسیه و ژاپن در کنار بحران پنج سال اوّل قرن بیستم در روسیه، تیره‌روزی مردم روسیه را بیشتر و بیشتر کرد.

سوسیال دموکرات‌ها در چنین شرایطی به روشنگری و سازمان‌دهی در میان کارگران، دهقانان، روشنفکران، سربازان، و ناویان ادامه می‌دادند و هدف‌های واقعی جنگ را به آنها

توضیح می‌دادند. در آخر (دسامبر) سال ۱۹۰۴، کمیتهٔ بلشویکی باکو اعتصاب بزرگی را در صنایع نفت سازمان داد که به پیروزی کارگران و بستن قرارداد دسته‌جمعی میان کارگران و کارفرمایان منجر شد که نخستین قرارداد کارگری در نوع خود در تاریخ جنبش کارگری روسیه بود. اعتصاب بزرگ بعدی، روز سوم ژانویهٔ ۱۹۰۵ در بزرگ‌ترین کارخانهٔ پترزبورگ به راه افتاد که به‌سرعت به کارخانه‌های دیگر پترزبورگ نیز سرایت کرد. در آغاز سال ۱۹۰۵، یک سال پس از آغاز جنگ روسیه و ژاپن، روسیه در آستانهٔ جنبش انقلابی سراسری قرار داشت. جنگ آخرین قطره‌ای بود که کاسهٔ صبر مردم را لبریز کرد. بحران انقلابی کشور را فرا می‌گرفت.

دولت تزاری که شاهد نارضایتی‌های فزاینده و نگران موقعیت خود و رژیمش بود، برای مهار کردن جنبش کارگری و به انحراف کشاندن آن از مسیر مبارزه، علاوه بر سرکوب پلیسی به شیوه‌های دیگری نیز متوسل شد. یکی از اینها، به راه انداختن تشکیلاتی به نام «مجمع کارگران کارخانه‌های روس» با همکاری کشیشی به نام گئورکی گاپون بود. وظیفهٔ این کشیش و آن تشکیلات این بود که کارگران را از سوسیال دموکرات‌ها دور کنند، و برای تظلّم‌خواهی به آستانهٔ دربار تزاری ببرند. آنها قرار گذاشتند که کارگران را در روز ۹ ژانویه ۱۹۰۵ با در دست داشتن عَلَم و کُتَل‌های کلیسا و عکس‌های تزار به سوی کاخ زمستانی تزار ببرند و عریضهٔ خود را تقدیم تزار کنند تا خواست‌هایشان برآورده شود. در جلسه‌هایی که برای سازمان‌دهی این راه‌پیمایی و تظاهرات تشکیل می‌شد، بلشویک‌ها هم به صورت ناشناس (چون حزب مخفی بود) فعالانه شرکت می‌کردند و سعی داشتند تقاضاهای بیشتری به خواست‌های کارگران اضافه کنند (مثل عفو محکومان سیاسی، آزادی سندیکاها، آزادی مطبوعات و بیان، فراخوان تشکیل مجلس مؤسسان، برقراری هشت سال کار در روز، واگذاری زمین به دهقانان، تساوی حقوق همه در برابر قانون، و غیره). حرف بلشویک‌ها این بود که آزادی و خواست‌های کارگران را با خواهش و التماس نمی‌توان از تزار گرفت و در ضمن هشدار می‌دادند که کارگران بی‌دفاع در این تظاهرات مورد حملهٔ سربازان قرار خواهند گرفت و جوی خون به راه خواهد افتاد. با وجود این، با کارگران همراهی می‌کردند چون بخش بزرگی از کارگران هنوز به خوش‌قلبی و کمک تزار باور داشتند. روز ۹ ژانویهٔ ۱۹۰۵، کارگران همراه با خانوادهٔ خود، که عدهٔ آنها در حدود ۱۴۰هزار نفر تخمین زده شده است، به سوی کاخ زمستانی تزار در پترزبورگ رفتند. امّا همان‌طور که بلشویک‌ها پیش‌بینی کرده بودند، سربازان تزاری به فرمان نیکلای دوّم به روی تظاهرکنندگان آتش گشودند و متأسفانه بیش از هزار نفر کشته و هزاران نفر زخمی شدند. آن روز در تاریخ جنبش کارگری روسیه «یکشنبهٔ خونین» نام گرفت. خبر به دیگر شهرهای روسیه رسید. موج خشم و اعتراض و اعتصاب در روسیه به راه افتاد. دهقانان به کارگران پیوستند. در چند ماه بعدی، زد و خوردهایی نیز میان معترضان و پلیس و حتّی ارتش پیش آمد و معترضان کشته‌هایی نیز دادند. سوسیال دموکرات‌ها و به‌ویژه بلشویک‌ها همه‌جا با مردم همراه

بودنـد. خیـزش عمومـی به‌سرعـت گسـترش می‌یافـت. لنیـن در مقالـه‌ای کـه بـا عنـوان «آغـاز انقـلاب در روسـیه» در شـمارهٔ ۴ (۳۱ ژانویـه ۱۹۰۵) روزنامـهٔ بلشـویکی «وِپریـود» نوشـت، بـه رخـداد یکشـنبهٔ خونیـن و «درس بزرگـی کـه پرولتاریـا از جنـگ داخلـی گرفـت» و گسـترش و اعتـلای انقـلاب و آغـاز قیـام مسـلّحانهٔ توده‌یـی پرداخـت و نوشـت: «قیـام کنونـی در خـود پترزبـورگ صرف‌نظـر از اینکـه چگونـه تمـام شـود، مسـلّماً نخسـتین مرحلـهٔ قیامـی گسـترده‌تر و آگاهانه‌تـر و آماده‌تـر خواهـد بـود.»

نارضایتـی بـه ارتشـی کـه در حـال جنـگ بـا ژاپـن بـود نیـز رسـید. چنـد مـاه بعـد، در تابسـتان (ژوئـن) ۱۹۰۵، ناویـان رزم‌نـاو «پوتِمکیـن» (یـا پاتیومکیـن) کـه در بنـدر اُدِسـا در دریـای سـیاه لنگـر انداختـه بـود دسـت بـه شـورش زدنـد. تـزار کشـتی‌های جنگی‌اش را بـرای سرکـوب ایـن قیـام فرسـتاد، امّـا ناویـان ایـن کشـتی‌ها از تیرانـدازی بـه رفقـای خـود سرپیچـی کردنـد. متأسـفانه دسـتِ‌آخر ایـن قیـام بـه علّـت نداشـتن رهـبری آزمـوده شکسـت خـورد. «پوتِمکیـن» پـس از یـازده روز سرگردانـی ناگزیـر شـد بـه سـواحل رومانـی بـرود و خـود را تسـلیم مقام‌هـای رومانـی کنـد. ناویـان شورشـی کـه بـه روسـیه بازگشـتند محاکمـه و اعـدام و تبعیـد شـدند. امّـا ایـن قیـام پایه‌هـای ارتـش تـزاری را متزلزل‌تـر کـرد و گام مهمـی در راه اعتـلای جنبـش مبـارزه بـا رژیـم سـلطنتی مطلـق تـزار بـود.

تظاهـرات کارگـران و دهقانـان و زحمتکشـان، زد و خوردهـای مسـلّحانهٔ پلیـس و مـردم (و بعدهـا قیـام ناویـان پوتِمکیـن) زمینه‌هایـی را فراهـم آورده بـود کـه ناراضیـان را بـه فکـر قیـام مسـلّحانه انداختـه بـود. همـهٔ اینهـا منجـر بـه آن شـد کـه تـزار و بـورژوازی لیـبرال سازشـکار و مرتجـع کـه نمی‌خواسـتند بسـاط رژیـم تـزاری فروپاشـد، بـه فکـر انجـام اصلاحاتـی سـطحی افتادنـد تـا مـردم را آرام کننـد و از عمیـق شـدن انقـلاب جلوگیـری کننـد. رژیـم تـزاری در عیـن حـال بـه ایجـاد تفرقه‌هـای قومـی و دینـی و دامـن زدن بـه دشـمنی میـان تـرک و ارمنـی، و یهـودی و مسـیحی و غیـره نیـز دسـت یازیـد. (در آسـتانهٔ انقـلاب مشروطیـت در ایـران نیـز نماینـدگان بـورژوازی لیـبرال بـه یـاری اعضـای فراماسـونی مثـل میـرزا مَلکُـم خـان، در زمـان ناصرالدین‌شـاه بـرای خوابانـدن جوش‌وخـروش مـردم بـه همیـن اصلاحـات آبکـی و تشـکیل «مجلـس شـورای دولتـی» تحـت فرمـان شـاه متوسّـل شـدند- کـه البتـه خیلـی زود برچیـده شـد- تـا نظـام سـلطنت مطلـق و اشرافـی را بتواننـد حفـظ کننـد.)

در ایـن احـوال، دیدگاه‌هـا و مواضـع تاکتیکـی بلشـویک‌ها و منشـویک‌ها در برخـورد بـا وضعیـت بحرانـی موجـود، از جملـه در ارتبـاط بـا قیـام مسـلّحانه، برانداختـن دولـت تـزاری، دولـت انقلابـی موقـت و شرکـت سوسـیال دموکراسـی در آن، مناسـبات بـا دهقانـان (کـه بخـش بزرگـی از جمعیـت آن روز روسـیه را تشـکیل می‌دادنـد) و بـا بـورژوازی دموکـرات و جـز آن تفـاوت قابل‌توجهـی بـا یکدیگـر داشـت. اگرچـه منشـویک‌ها و بلشـویک‌ها هـر دو جـزو حـزب سوسـیال دموکـرات کارگـری روسـیه بودنـد، ولـی هـر کـدام مراکـز و دفترهـای خـود و روزنامه‌هـای خـود را داشـتند و در عمـل بـه صـورت دو حـزب جداگانـه عمـل می‌کردنـد. منشـویک‌ها روزنامـهٔ «ایسـکرا» را در دسـت داشـتند و منتـشر می‌کردنـد، و بلشـویک‌ها از ژانویـهٔ ۱۹۰۵ روزنامـهٔ «وِپریـود» (بـه پیـش) را در ژنـو منتـشر

می‌کردند. (پس از کنگرهٔ سوّم حزب سوسیال دموکرات (بلشویک)، روزنامهٔ «پرولتاری» به‌جای وپریود ارگان مرکزی حزب شد.) به علّت اختلاف در تاکتیک‌ها، لزوم برگزاری کنگرهٔ سوّم حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه بیش از پیش احساس می‌شد. بلشویک‌ها ابتکار سازمان‌دهی و برگزاری کنگره را به عهده گرفتند، ولی منشویک‌ها به کنگره نرفتند و «کنفرانس کارکنان حزبی» خودشان را با نمایندگان ۸ کمیتهٔ حزبی تشکیل دادند. کنگرهٔ بلشویک‌ها در بهار (آوریل) سال ۱۹۰۵با حضور ۲۴ نماینده از ۲۱ سازمان حزبی (و ۱۴ نماینده با حق رأی مشورتی) در لندن، و کنفرانس منشویک‌ها نیز هم‌زمان در ژنو برگزار شد.

به همین دلیل بود که لنین اوضاع را چنین توصیف کرد: «دو کنگره، دو حزب». قطعنامه‌ها و مصوّبه‌های این دو همایش نشانگر دو تاکتیک متفاوتِ این دو جناح سوسیال دموکراسی روسیه در جریان تحوّلات پیش رو بود. بلشویک‌ها معتقد بودند که انقلاب بورژوا-دموکراتیک که در روسیه در حال شکل‌گیری بود به پرولتاریا فضا و فرصت تشکل و رشد سیاسی می‌دهد. به همین علّت، پرولتاریا خواستار پیروزی قطعی این انقلاب است و در این راه، دهقانان متحد طبیعی کارگران‌اند. البته بورژوازی لیبرال تا آنجا با انقلاب پیش خواهد آمد که رژیم تزاری سرنگون نشود، بلکه فقط اندکی اصلاح و کمی محدود شود، و رژیم سلطنتی تزاری بر اساس قانون اساسی (مشروطه) ادامه یابد. پیروزی کامل انقلاب فقط به رهبری پرولتاریا و سازمان سیاسی آن، در اتحاد با دهقانان، قابل تأمین است. سوسیال دموکراسی برای پیروزی همه‌جانبهٔ انقلاب در دولت موقت شرکت خواهد کرد و تلاش خواهد کرد که رهبری آن را به دست گیرد.

منشویک‌ها معتقد بودند که پیشوای انقلاب بورژوایی، بورژازی لیبرال است که پرولتاریا باید به آن- و نه دهقانان- نزدیک گردد. پرولتاریا نباید با مطرح کردن قیام (مسلّحانه) بورژوازی لیبرال را بترساند و از انقلاب روگردان کند و موجب تضعیف انقلاب شود. سوسیال دموکرات‌ها نباید در دولت موقت شرکت کنند چون سوسیالیستی نیست، و در ضمن این شرکت ممکن است بورژوازی را بترساند. پرولتاریا باید کار خودش را به پیش ببرد و از بیرون به دولت و مجلس (اگر تشکیل شد) فشار آورد.

لنین به ارزیابی منشویک‌ها از ماهیت و نیروی محرّک انقلاب روسیه انتقاد داشت، چون آنها صرفاً با توجه به تجربهٔ انقلاب‌های بورژوایی گذشته در اروپای غربی، و عدم توجه به منحصربه‌فرد بودن شرایط تاریخی تازه‌ای که در روسیه در حال شکل‌گیری بود، تأکید و اصرار داشتند که در انقلاب روسیه نیز بورژوازی باید سرکردگی را به عهده داشته باشد، و به عبارت دیگر، نیروی محرّک انقلاب باشد. در حالی که لنین با ارائهٔ تحلیل مارکسیستی از وضعیت و آرایش نیروهای طبقاتی در روسیهٔ آن زمان، تصریح داشت که سرکردگی انقلاب باید و می‌تواند در دست طبقهٔ کارگر (در اتحاد با دهقانان) باشد؛ بورژوازی از انقلاب می‌ترسد و تلاش دارد که با تزاریسم معامله کند. به‌علاوه، در حالی که منشویک‌ها به توان (پتانسیل) انقلابی دهقانان

روسیه اعتقادی نداشتند، لنین نشان داد که دهقانان متحدان طبیعی پرولتاریا در مبارزه برای پیروزیِ انقلاب دموکراتیک هستند.

در چنین زمینهٔ تاریخی بود که اندکی پس از برگزاری کنگرهٔ سوّم حزب سوسیال دموکرات کارگری (بلشویک) در بهار (آوریل) سال ۱۹۰۵، لنین کتاب **دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک** را نوشت (همان‌طور که «**یک گام به پیش، دو گام به پس**» را چند ماه بعد از کنگرهٔ دوّم حزب نوشته بود).

این کتاب نخستین بار در ماه ژوییهٔ ۱۹۰۵ توسط کمیتهٔ مرکزی حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه در ژنو منتشر شد. لنین در این کتاب برای نخستین بار در تاریخ مارکسیسم موضوع ویژگی انقلاب بورژوا-دموکراتیک در دوران امپریالیسم، و نیروهای محرّک و دورنمای آن را بررسی و تحلیل کرد. لنین در این کتابش به طور مفصّلی به اختلاف‌های تاکتیکی میان سوسیال دموکرات‌ها در روند انقلاب دموکراتیک در حکومت سلطنت مطلق تزاری روسیه می‌پردازد.

دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک

لنین در پیش‌گفتار کتابش ضمن اشاره به اوج‌گیری پُرشتاب انقلاب در روسیه می‌نویسد: «انقلاب با چنان سرعت و عمقی تعلیم می‌دهد که در دوره‌های مسالمت‌آمیز تحوّل سیاسی غیرقابل تصوّر است... آنچه اهمیت دارد این است که انقلاب نه فقط به رهبران، بلکه به توده‌ها نیز می‌آموزد.» او سپس به نقش سوسیال دموکرات‌ها در زدن «مُهر و نشان پرولتاری به انقلاب» اشاره می‌کند و آن را «منوط به صحّت ارزیابی ما [سوسیال دموکرات‌ها] از موقعیت سیاسی و درستی شعارهای تاکتیکی، و از طرف دیگر، به پشتیبانی نیروی مبارز عملاً موجود توده‌های کارگر از این شعارها» می‌داند. در همین پیش‌گفتار، لنین در مورد تشکل و آموزش طبقهٔ کارگر در شرایط آن روزی روسیه و در زمینهٔ تحوّل‌های جامعهٔ روسیه می‌نویسد: «اکنون تمام مطلب بر سر این است که مرکز ثقل عمدهٔ سیاسی این تربیت و تشکل در کجا باید باشد؟ در اتحادیه‌ها و جمعیت‌های علنی یا در قیام مسلّحانه و در کار ایجاد ارتش انقلابی و حکومت انقلابی؟» او سپس دوباره بر اهمیت شعارهای تاکتیکی صحیح تأکید می‌کند و می‌نویسد: «تدوین تصمیم‌های تاکتیکی صحیح برای حزبی که می‌خواهد پرولتاریا را رهبری کند، نه اینکه فقط به دنبال حوادث گام بردارد، حائز اهمیت است... حزب ما باید در امر مراعات شدید قطعنامه‌های تاکتیکی خود برای احزاب دیگر نمونه باشد.» او سپس هدفش از نگارش این کتاب پس از برگزاری کنگرهٔ سوّم حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه را این‌گونه بیان می‌کند: «مطالعهٔ دقیق قطعنامه‌های تاکتیکی... و درک وظایف مشخص پرولتاریای سوسیال دموکرات در انقلاب دموکراتیک.»

لنین متن اصلی کتاب را با طرح کردن «یک مسئلهٔ سیاسی مبرم» در اوضاع آن روز روسیه آغاز می‌کند که مربوط به دعوت از مجلس مؤسسان است. یادآوری می‌شود که در آن زمان در روسیه هنوز سلطنت مطلق تزار نیکلای دوّم حکومت می‌کرد و هنوز هیچ نهاد قانون‌گذاری در کشور وجود نداشت (مثل ایران آن زمان که زیر سلطنت مطلق قاجاریه و در آستانهٔ انقلاب مشروطیت بود که حدود یک سال و نیم بعد رخ داد و منجر به تأسیس نخستین مجلس قانون‌گذاری «شورا» شد). به نوشتهٔ لنین، «دولت تزاری با یک مجلس مشورتی... موافقت دارد؛ پرولتاریای انقلابی خواستار انتقال کامل قدرت به مجلس مؤسسان است [که قبلاً در برنامهٔ حزبی بیان شده بود]، و علاوه بر آن، در راه سرنگون کردن رژیم تزاری و جایگزینی آن با دولت انقلابی موقت می‌کوشد؛ و بورژوزای لیبرال (حزب دموکرات مشروطه‌خواه «کادِت«) می‌کوشد یک زدوبند حتّی‌المقدور مسالمت‌آمیز میان تزار و تودهٔ انقلابی به وجود آورد تا قدرت به دست وی، یعنی بورژوازی، بیفتد... و خواستار سرنگونی رژیم تزاری نیست.» از همین‌جاست که لنین به ارزیابی برخورد سوسیال دموکرات‌ها می‌پردازد که در قطعنامه‌های کنگرهٔ سوّم بلشویک‌ها و کنفرانس منشویک‌ها منعکس شده بود. لنین تاکتیک را این‌گونه تعریف می‌کند: «منظور از تاکتیکِ حزب، روش سیاسی آن، یا به عبارت دیگر، خصلت و خط‌مشی و شیوه‌های فعالیت سیاسی آن است.» به نوشتهٔ لنین، محور قطعنامه‌های تاکتیکی کنگرهٔ سوّم، تعیین دقیق «روش سیاسی حزب به مثابه یک واحد کل نسبت به وظایف جدید و وضعیت سیاسی جدید» است که عنصر شاخص آن «جدایی کامل و قطعی و آشکار اکثریت عظیم مردم از دولت تزاری» است. لنین سپس به موضوع «دولت موقت انقلابی» پس از سرنگونی رژیم تزاری می‌پردازد که حزب پرولتاریایی باید اهمیت این دولت، شیوهٔ برخورد حزب با این دولت، شرایط شرکت حزب در این دولت، و شرایط فشار از پایین به این دولت را (در صورتی که حزب در آن شرکت نداشته باشد) روشن کند. لنین سپس متن کامل قطعنامهٔ کنگرهٔ سوّم را منعکس می‌کند که به طور مشخص به مسئلهٔ دولت موقت انقلابی (و نه به دست گرفتن قدرت به طور کلی) اختصاص داده شده و در آن به لزوم «تعویض حکومت [سلطنتی] مطلق با جمهوری دموکراتیک» و نقش بازدارندهٔ بورژوازی اشاره شده است. این قطعنامه مقرر کرده بود که «محتمل‌ترین سیر انقلاب... [باید] در بین طبقهٔ کارگر اشاعه داده شود؛ با توجه به تناسب قوا و عوامل دیگری که تعیین دقیق آنها از پیش غیرممکن است، شرکت حزب ما در دولت موقت انقلابی مُجاز است؛ شرط لازم چنین شرکتی، حفظ مداوم استقلال سوسیال دموکراسی است؛ و باید اندیشهٔ لزوم فشار دائمی بر دولت موقت... را در میان پرولتاریا ترویج کرد.» او با این توضیح‌ها، زمینهٔ بحث خود در کتاب «دو تاکتیک...» را فراهم می‌کند.

لنین در تأکید بر اهمیت دولت موقت انقلابی که «قادر است آزادی کامل تبلیغات پیش

از انتخابات را تأمین کند» می‌نویسد: «کسی که بخواهد این امر را نفی کند، قطعاً باید ادعا داشته باشد که دولت ترازی ممکن است جانب ارتجاع را نگیرد، می‌تواند در انتخابات بی‌طرف بماند، و می‌تواند نسبت به مظهر واقعی ارادهٔ مردم همدردی داشته باشد.» به نوشتهٔ لنین، «فقط دولت انقلابی که اُرگان قیام است» می‌تواند چنین کند، و «دولت لیبرال که با ترزار زدوبند کرده باشد» نه خواستار مجلس مؤسسان انتخابی واقعی است و نه قادر به تأمین آزادی انتخابات. لنین سپس هشدار می‌دهد که «جنبهٔ طبقاتی تحوّل دموکراتیک نباید از نظر دور گردد» و ادامه می‌دهد که «در همان حال که بورژوازی دربارهٔ سرنگونی حکومت ترزاری سکوت می‌کند، ما باید آن را در درجهٔ اوّل اهمیت قرار دهیم و در مورد لزوم تشکیل دولت موقت انقلابی اصرار کنیم.» او سپس بر تعیین برنامهٔ عمل این دولت «بر طبق شرایط عینی لحظهٔ تاریخی موجود و طبق وظایف دموکراسی پرولتاریا» تأکید می‌کند که «شامل تمام برنامهٔ حداقل حزب است که در شرایط فعلی کاملاً قابل اجراست، و نیز برای برداشتن گام بعدی به جلو و عملی کردن سوسیالیسم ضروری است.» در همین‌جا لنین از نیمه‌آنارشیست‌ها انتقاد می‌کند که شرایط عینی و ذهنی موجود را در نظر نمی‌گیرند و بی‌درنگ خواهان انقلاب سوسیالیستی در آن مرحله‌اند. او می‌نویسد: «سطح فعلی تکامل روسیه و سطح فعلی آگاهی و تشکل توده‌های وسیع پرولتاریا آزادی تامّ و فوری طبقهٔ کارگر را غیرممکن می‌سازد.... بدون آگاهی و تشکل توده‌ها و مبارزهٔ طبقاتی آشکار برضد تمام بورژوازی، کوچک‌ترین سخنی دربارهٔ انقلاب سوسیالیستی نمی‌تواند در میان باشد...ما [انقلاب سوسیالیستی] را به تعویق نمی‌اندازیم، بلکه از همان راه جمهوری دموکراتیک، نخستین گام را به سوی آن برمی‌داریم... تنها به جمله‌های پُرسروصدا ولی توخالی آنارشیستی اکتفا نکنید.» در عین حال، لنین بر اساس قطعنامهٔ کنگرهٔ سوّم، به دو شرط شرکت در دولت موقت (اگر تناسب قوا امکانش را به وجود آورد) نیز اشاره می‌کند، یکی دفاع از منافع مستقل طبقهٔ کارگر، و دیگری مبارزه با تلاش‌های ضدانقلابی. او در پاسخ به آنارشیست‌ها و منشویک‌ها که شرکت در دولت بورژازی را «در حکم تجلیل و تقدیس رژیم بورژوایی» می‌دانستند نوشت: «دوران طولانی ارتجاع سیاسی که از زمان کمون پاریس در اروپا حکم‌فرما است بیش از حد ما را با اندیشهٔ اعمال نفوذ فقط از پایین مأنوس کرده است... در این دورانی که روسیه می‌گذراند، اکتفا کردن به نمونه‌های قالبی کار گذشته جایز نیست.» لنین سپس مجدداً تأکید می‌کند که در صورتی که اعمال نفوذ از بالا میسّر نباشد، «اعمال نفوذ بر دولت موقت انقلابی از پایین در هر صورت وظیفهٔ ماست... هدفِ اعمال فشار مسلّحانهٔ پرولتاریا، حفظ و تحکیم و بسط و توسعهٔ پیروزی‌های انقلاب» است.

در ادامه، لنین پس از روشن کردن موضع بلشویک‌ها و کنگرهٔ سوّم دربارهٔ مرحلهٔ انقلاب و دولت موقت و وظایف سوسیال دموکرات‌ها، به بازگویی موضع منشویک‌ها بر اساس قطعنامهٔ

«کنفرانس» آنها و انتقاد از این قطعنامه می‌پردازد که موضوع اصلی آن نیز «به دست آوردن قدرت و شرکت در دولت موقت» بود. نخستین انتقاد لنین به خودِ عنوانِ قطعنامه است که در آن آشفته‌فکری وجود دارد، چون «دو مسئلهٔ کاملاً ناهمگون با یکدیگر مخلوط می‌شود: شرکت ما در یکی از مراحل انقلاب دموکراتیک [دولت موقت] از یک طرف، و در انقلاب سوسیالیستی [به دست گرفتن قدرت] از طرف دیگر.» ایراد بعدی لنین به قطعنامهٔ منشویک‌ها این است که می‌گویند «پیروزی قطعی انقلاب بر تزاریسم ممکن است یا با قیام پیروزمندانهٔ مردم و تشکیل دولت موقت، یا با تصمیم به تشکیل مجلس مؤسسان» مسجّل گردد، در حالی که این دو در «پیروزی قطعی انقلاب بر تزاریسم» هم‌ردیف نیستند. «تصمیم» به تشکیل مجلس مؤسسان فقط پیروزی در حرف است، و قیام پیروزمندانهٔ مردم و استقرار دولت موقت معنایش پیروزی انقلاب در عمل است. ایرادِ لنین این است که منشویک‌ها «در مقابل این حقیقت که نیرو و قدرت حاکم در دست تزار باقی می‌ماند چشم فرومی‌بندند و فراموش می‌کنند که برای «استقرار» باید نیروی مستقر کردن داشت... مادام که قدرت در دست تزار است، هر «تصمیمی» که از طرف هر نماینده‌ای گرفته شود، همان یاوه‌سرایی پوچ و بی‌مقداری خواهد بود که... مارکس [در انتقاد از لیبرال‌ها در انقلاب ۱۸۴۸ آلمان] آن را می‌کوبید که کلمات زیبا به کار می‌بردند... ولی عملاً قدرت را در دست شاه [آلمان] باقی می‌گذاشتند.» لنین می‌نویسد: «یک سوسیال دموکرات مجاز نیست ذهن کارگران را در خصوص راه واقعاً انقلابی مشوّب سازد و چیزی را پیروزی قطعی انقلاب بنامد که فاقد شرط اساسی پیروزی [سرنگونی تزاریسم] است.» ایراد بعدی لنین به منشویک‌ها این است که در قطعنامهٔ خود راجع به دولت موقت انقلابی «فراموش کرده‌اند از جمهوری سخن به میان آورند!» که به معنای آن است که هدف آنها «رهبری مبارزهٔ پرولتاریا نبوده، بلکه لنگ‌لنگان از دنبال جنبش پرولتاریا روان شدن است.»

لنین در اینجا از «مبهم و سردرگم» بودن تحلیل منشویک‌ها از پایهٔ اجتماعی-اقتصادی انقلاب، «سکوت مطلق دربارهٔ وظایف پیکارجویانهٔ پرولتاریا»، «روحیهٔ تماشاگری غیرفعال» و «حاشیه‌رَوی و درازگویی» بدون اینکه به‌روشنی تاکتیک‌های سوسیال دموکرات‌ها را معیّن کند، انتقاد می‌کند. او معتقد است که «طبقهٔ پیشرو باید با تهوّر بیشتری وظایف دموکراتیک خود را مطرح کند...» و با اشاره به متن مبهم قطعنامهٔ منشویک‌ها که کلی‌گویی می‌کند و به طور مشخص از «استقرار جمهوری دموکراتیک» سخنی نمی‌گوید، می‌نویسد: «این زبان مردان سیاسی نیست؛ این زبان کارمندان بایگانی است!» و اینکه «ما اکنون برای مبارزه در راه جمهوری و برای جدّی‌ترین شرکت پرولتاریا در این مبارزه، باید شعارها و رهنمودهای عملی بدهیم.» او در ادامه، ضمن نقل قول از نظر مارکس در تزهای مشهور او دربارهٔ فویرباخ که می‌گفت فیلسوف‌ها تا کنون فقط دنیا را به اشکال گوناگون تعبیر و تفسیر می‌کردند، و حال

آنکه سخن بر سر تغییر دادن جهان است، می‌نویسد که منشویک‌ها هم «می‌توانند نسبتاً خوب توصیف کنند و توضیح دهند، ولی به‌هیچ‌وجه قادر نیستند در این مبارزه یک شعار صحیح بدهند.» انتقاد لنین از منشویک‌ها این است که به علّت صراحت نداشتن در تاکتیک، نمی‌توانند انقلاب را به جلو ببرند و در حقیقت آن را به عقب می‌برند. لنین معتقد بود که برای پیشبُرد انقلاب روسیه در آن شرایط، باید از آن حدّی که بورژوازی سلطنت‌طلب می‌خواهد، تجاوز کرد. او دو شعار عمدهٔ سوسیال دموکراسی در آن لحظهٔ معیّن را (۱)دولت موقت انقلابی و (۲)جمهوری می‌داند. در حالی که منشویک‌ها از «شعارهای دموکراتیک بورژوازی سلطنت‌طلب گامی فراتر نمی‌نهند.» در همین‌جا لنین به همکاری سوسیال دموکرات‌ها با بورژوازی در شرایط خاص اشاره می‌کند و می‌نویسد: «سوسیال دموکراسی که زمینهٔ عملش جامعهٔ بورژوایی است، نمی‌تواند بدون اینکه در بعضی موارد با دموکراسی بورژوایی همدوش گام بردارد در سیاست شرکت کند... ما همدوش بورژوازی انقلابی و جمهوری‌خواه حرکت می‌کنیم بدون اینکه با آن درآمیزیم، ولی شما [منشویک‌ها] با بورژوازی لیبرال و سلطنت‌طلب همدوشید.» اشارهٔ لنین در اینجا به محدود بودن خواست منشویک‌ها به تصمیم برای تشکیل «مجلس مؤسسان همگانی» است که آن را هم‌ردیف با «پیروزی قطعی انقلاب» دانسته بودند. در ادامه، لنین بر اهمیت اتحاد پرولتاریا با دهقانان و خرده‌بورژوازی در تلاش برای پیروزی انقلابِ (از لحاظ مضمون اقتصادی-اجتماعی) بورژوایی روسیه و استقرار جمهوری دموکراتیک و مشارکت در دولت موقت انقلابی تأکید می‌کند.

پرولتاریا و انقلاب بورژوایی

در فصل ششم کتاب «دو تاکتیک...» لنین به موضوع انقلاب بورژوایی و نقشی که پرولتاریا و سازمان سیاسی آن می‌تواند در آن به عهده بگیرد می‌پردازد. لنین خیزشی را که در سال ۱۹۰۵ در روسیه شکل گرفته بود، در مرحلهٔ انقلاب بورژوایی ارزیابی می‌کند ولی بسته به اینکه توازن نیروها در آن چگونه باشد و اینکه آیا سوسیال دموکراسی (نمایندهٔ سیاسی پرولتاریا) بتواند مُهر و نشان خود را بر آن بزند یا نه، ممکن است سرانجام متفاوتی داشته باشد. لنین با توجه به شرایط تاریخی اقتصادی-اجتماعی آن زمان روسیه، می‌نویسد: «در کشورهایی مثل روسیه، آن‌قدر که به طبقهٔ کارگر از کافی نبودن تکامل سرمایه‌داری آسیب می‌رسد، از خودِ سرمایه‌داری آسیب نمی‌رسد... از بین بردن کلیهٔ بقایای کهن [فئودالی و سرواژ] مسلماً به حال طبقهٔ کارگر سودمند است... بدین سبب، انقلاب بورژوایی به منتها درجه برای پرولتاریا سودمند است.» استدلال لنین این است که هرچه انقلاب بورژوایی در روسیه کامل‌تر و پیگیرتر باشد، می‌تواند شرایط را برای پرولتاریا در مبارزه با خودِ بورژوازی هموارتر کند تا پرولتاریا «به قول فرانسوی‌ها، تفنگ را از دوشی به دوش دیگر اندازد»، یعنی همان اسلحه‌ای را که انقلاب بورژوایی در مقابل نظم کهن فئودالی و تزاریسم برای پرولتاریا فراهم کرده بود، همان آزادی

را کـه ایـن انقـلاب بورژوایـی خواهـد داد، در مرحلـهٔ بعـدی انقـلاب بـر ضـد خـود بـورژوازی متوجـه کنـد. بـه همیـن دلیـل اسـت کـه او می‌نویسـد: «بـورژوازی از تـرس پیشرفـت و ترقـی دموکراسـی، کـه خطـر افزایـش قـدرت پرولتاریـا را در بـر دارد، همـواره بـه عقـب می‌نگـرد. پرولتاریـا جـز زنجیـر خـود چیـزی نـدارد از دسـت بدهـد، ولـی بـه کمـک دموکراتیسـم، تمـام جهـان را بـه دسـت خواهـد آورد.» البتـه لنیـن تذکـر می‌دهـد کـه «دموکراسـی بورژوایـی داریـم تـا دموکراسـی بورژوایـی... بایـد قـادر بـود فـرق میـان دموکراسـی بورژوایـی جمهوری-انقلابـی و دموکراسـی بورژوایـی سـلطنتی-لیبرال را تمیز داد» و پرولتاریـا بایـد بـرای رسـیدن بـه دموکراتیسـم پرولـتری پیگیـر و رسـاندن انقـلاب بورژوایـی بـه هـدف نهایـی آن قاطعانـه مبـارزه کنـد و «حـدود چهاردیـوار بورژوا-دموکراتیـک انقـلاب روس را بـه مقیـاس عظیمـی وسـعت» دهـد. لنیـن در همین‌جـا بـه خطـر «حـل شـدن» سوسـیال دموکراسـی در دموکراسـی بورژوایـی بـا وجـود اسـتقلال ظاهـری اشـاره می‌کنـد و تصریـح می‌کنـد کـه اگـر سوسـیال دموکراسـی «قـادر نباشـد مُهـر و نشـان اسـتقلال پرولـتری خـود را بـر جریـان حـوادث بگـذارد»، در مبـارزه بـا ناپیگیـری بـورژوازی آزادی عمـل را از دسـت خواهـد داد و در دموکراسـی بورژوایـی «حـل می‌شـود». لنیـن تأکیـد می‌کنـد در پیـکار در مسـیر انقـلاب بورژوایـی، سوسـیال دموکراسـی «بایـد خواهـان پیـروزی» باشـد و بتوانـد «راه واقعـی وصـول بـه آن را» نشـان دهـد. در ایـن مبـارزه، لنیـن البتـه از تـوازن نیروهـای اجتماعـی و نیـز سازشـکاری و ناپیگیـری بـورژوازی غافـل نیسـت و می‌دانـد کـه «اگـر ایـن نیروهـا [دهقانـان و کارگـران] کفایـت نکـرد، در ایـن صـورت تزاریسـم موفـق بـه زدوبنـد خواهـد شـد... کار بـه مشروطـهٔ ناقـص و نیم‌بنـد ختـم خواهـد شـد. ایـن نیـز «انقـلاب بورژوایـی» خواهـد بـود، منتهـا یـک انقـلاب سـقط شـده و یـک مولـود نـارس و حـرام‌زاده.» (هـمان اتفاقـی کـه در انقـلاب بورژوا-دموکراتیـک مشروطیـت ایـران افتـاد و ناتمـام مانـد.) و دسـت آخـر، لنیـن بـاز هـم تأکیـد می‌کنـد کـه «فقـط در صورتـی کـه انقـلاب دموکراتیـک بـه پیـروزی کامـل برسـد، پرولتاریـا در مبـارزه بـا بـورژوازی ناپیگیـر آزادی عمـل خواهـد داشـت، فقـط در ایـن صـورت در دموکراسـی بورژوایـی حـل نخواهـد شـد، و مُهـر و نشـان پرولـتری و دهقانـی خـود را بـر تمـام انقـلاب خواهـد گـذارد.» در غیـر ایـن صـورت، «سیاسـت دنبالـه‌رَوی در لحظـهٔ انقـلاب... پرولتاریـا را از راه منحـرف می‌کنـد... و از اهمیـت تاکتیـک سوسـیال دموکراسـی می‌کاهـد.»

لنیـن در ادامـهٔ گفتـارش دربـارهٔ نقـش فعـال سوسـیال دموکراسـی در انقـلاب بورژوایـی روسـیه، موضـوع قیـام مسـلّحانه در شرایطـی را مطـرح می‌کنـد کـه زد و خوردهـای مسـلّحانه میـان پلیـس تـزاری و معترضـان و اعتصاب‌کننـدگان در شـهرها و روسـتاهای روسـیه بـه راه افتـاده بـود. او ضمـن اسـتناد بـه بیـان صریـح قطعنامـهٔ کنگـرهٔ سـوّم حـزب سوسـیال دموکـرات کارگـری دربـارهٔ «لـزوم» قیـام مسـلّحانه بـرای پیـروزی قطعـی انقـلاب، از تزلـزل و ناروشـنی قطعنامـهٔ منشـویک‌ها و عقـب افتـادن آنهـا از حـوادث، و موضـع آنهـا کـه هم‌ردیـف بـا موضـع سـلطنت‌طلبان مشروطه‌خـواه شـده اسـت، انتقـاد می‌کنـد و می‌نویسـد: «رفقـای نوایسـکرایی، آیـا می‌فهمیـد کـه بـه دنبـال بـورژوازی

سلطنت‌طلب افتاده‌اید؟ آیا این نکته را از نظر دور داشته‌اید که آشکار بودن عملیات انقلابی اکنون یکی از مهم‌ترین شرایط نفوذ تربیتی در توده‌های مردم است؟» در همین‌جا لنین از نتیجه‌گیری قطعنامهٔ منشویک‌ها انتقاد می‌کند که در آن آمده است: «سوسیال دموکراسی نباید هدف خود را تصرف قدرت یا تقسیم آن در دولت موقت قرار دهد، بلکه باید به صورت حزب اپوزیسیون افراطی انقلابی باقی بماند.» انتقاد لنین این است که منشویک‌ها از شعارها و تاکتیک‌هایی که در شرایطی دیگر (سلطهٔ دولت بورژوایی و رکود جنبش) درست بوده‌اند، در شرایطی متفاوت (شرایط اوج‌گیری انقلابی و امکان پیروزی انقلاب و تشکیل دولت موقت انقلاب) و نابجا استفاده می‌کنند. او می‌نویسد: «در لحظه‌ای که توده‌ها برای نیل به پیروزی، هجوم قطعی خود را از هر سو آغاز می‌کنند، جریان کار از اساس دگرگون می‌گردد.»

لنین در ادامهٔ ارزیابی‌اش از قطعنامهٔ کنفرانس منشویک‌ها و تاکتیک‌های ارائه شده در آن، بار دیگر بر ضرورت جامع و هماهنگ بودن شعارها و تاکتیک‌ها و هدف مبارزه تأکید می‌کند و با اشاره به «تاکتیک تشکیل گاه‌گاهی کمون‌های انقلابی در این و آن شهر و استان» که در قطعنامهٔ کنفرانس منشویک‌ها مطرح شده بود (در حالی که قبلاً به طور کلی عدم شرکت در دولت انقلابی را مطرح کرده بودند)، نتیجه‌گیری‌های منشویک‌ها را ضد و نقیض و درهم و برهم می‌داند، و از منشویک‌ها به خاطر «آشفته‌فکری و جمله‌بافی انقلابی» انتقاد می‌کند. لنین حتّی به کاربرد واژهٔ کمون ایراد می‌گیرد و آن را در شرایط خاص توسعه و رشد صنعتی-سرمایه‌داری آن روز جامعهٔ روسیه، «آواز دهل» می‌خواند. او با برشمردن اشتباه‌های کمون پاریس، از جمله مخلوط کردن مبارزه در راه جمهوری با مبارزه در راه سوسیالیسم، می‌نویسد: «به همان نسبتی که کمون سال ۱۸۷۱ پاریس در نظر ما گرامی است، به همان اندازه هم ما کمتر مُجازیم بدون تجزیه و تحلیل اشتباه‌ها و شرایط مخصوص آن، به آن استناد کنیم.» او سپس به منشویک‌ها می‌گوید که اگر کارگری از شما پرسید که این «کمون انقلابی» چیست، «ناچار باید بگویید: این دولتی بود که دولت ما نباید مثل آن باشد.» اشارهٔ لنین در اینجا توجه اکید به شرایط ویژهٔ هر موقعیت تاریخی، پرهیز از جمله‌بافی انقلابی، روشنی بیان، و بالاخره درس‌گیری از اشتباه‌های مرتکب شده در تجربه‌های گذشته است. لنین در ادامهٔ همین بحث، به این نکتهٔ مهم اشاره می‌کند که «وظایف سیاسی مشخص را باید در شرایط مشخص مطرح کرد. همه‌چیز نسبی است، همه‌چیز گذرنده است، همه‌چیز متغیّر است... حقیقت مجرّد وجود ندارد. حقیقت همیشه مشخص است.» اشارهٔ لنین در اینجا به نسخه‌برداری از تلاش‌هایی است که در شرایط متفاوتی تجربه شده است. او در همین‌جا به مرحلهٔ مشخص مبارزهٔ سوسیال دموکراسی روسیه اشاره می‌کند و می‌نویسد: «مبارزه با حکومت مطلقه وظیفهٔ گذرنده و موقتی سوسیالیست‌هاست، و هرگونه بی‌اعتنایی به این وظیفه یا حقیر شمردن آن، خیانت به سوسیالیسم و خدمت به ارتجاع است.» ولی او باز هم تأکید می‌کند که «سوسیال

دموکراسی باید حزبی جداگانه و مستقل و دارای جنبهٔ شدید طبقاتی باشد»، و «تز ما حاکی از اینکه به اتفاق بورژوازی باید با هم کوبید، جنبهٔ موقتی دارد و ما موظفیم متفق را مانند دشمن به‌شدّت زیر مراقبت داشته باشیم.»

لنین در بخش دیگری از **دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک** به موضوع تلاش فعالانهٔ سوسیال دموکراسی برای شرکت در دولت موقت و غلبه بر ناپیگیری بورژوازی و پیش بردن انقلاب می‌پردازد. منشویک‌ها معتقد بودند که تشکیل دولت موقت توسط سوسیال دموکراسی (در صورت داشتن نیروی کافی) یا شرکت در آن موجب یأس پرولتاریا می‌شود چون چنان دولتی نمی‌تواند سوسیالیسم را عملی کند و نیازمندی‌های حیاتی طبقهٔ کارگر را برآورده کند، و در ضمن، همان‌طور که در قطعنامهٔ کنفرانس تصویب کرده‌اند، «طبقات بورژوایی را از انقلاب رم می‌دهد و در نتیجه، دامنهٔ عمل انقلاب کاهش می‌یابد.» امّا لنین و بلشویک‌ها مخالف این نظر بودند و معتقد بودند که «در این صورت سرکردگی انقلاب را تماماً به بورژوازی واگذار خواهیم کرد و پرولتاریا را کاملاً تحت قیمومیت بورژوازی درمی‌آوریم. پرولتاریا را مجبور می‌کنیم میانه‌رو و حرف‌شنو باشد تا مبادا بورژوازی رم کند.» بلشویک‌ها در مقابل بورژوازی، به نیروی دهقانان به مثابه متحد طبقهٔ کارگر توجه داشتند که می‌تواند توازن نیروی انقلاب را به سود زحمتکشان تغییر دهد. لنین می‌پرسد: «آیا شما آقایان هیچ فکر کرده‌اید که دامنهٔ انقلاب به کدام‌یک از نیروهای واقعاً موجود اجتماعی وابسته است؟» و سپس ادامه می‌دهد: «ما مارکسیست‌ها می‌دانیم که بورژوازی طرفدار ناپیگیر و مغرض و جبون انقلاب است و همین‌که خواست‌های مغرضانه و محدودش برآورده شد، علیه انقلاب و مردم دست به عمل خواهد زد... باقی می‌ماند مردم، یعنی پرولتاریا و دهقانان. پرولتاریا تنها طبقه‌ای است که قادر است تا هدف نهایی پیش رود... دهقانان به شرط اینکه سیر حوادث انقلابی موجب روشن شدن افکار آنها باشد، مسلماً تکیه‌گاه انقلاب و جمهوری خواهند بود... زیرا برخلاف بورژوازی، برای آنها حاکمیت مردم وحشت‌آور نیست، بلکه سودمند است... کسی که واقعاً به نقش دهقانان در انقلاب پیروزمندانهٔ روس پی ببرد، ممکن نیست بتواند بگوید در صورتی که بورژوازی از انقلاب برَمَد دامنهٔ انقلاب کاهش پیدا می‌کند.» در انتهای این بحث، لنین بار دیگر دو تاکتیک بلشویک‌ها و منشویک‌ها در برخورد با انقلاب بورژوا-دموکراتیک روسیه را مقایسه می‌کند: «قطعنامهٔ کنگره [بلشویک‌ها] می‌گوید بورژوازی ناپیگیر است و حتماً سعی خواهد کرد پیروزی‌های انقلاب را از چنگ ما درآورد. پس رفقا، کارگران، با انرژی بیشتری خود را برای مبارزه آماده کنید. مسلّح شوید، دهقانان را به سوی خود جلب کنید.» در حالی که قطعنامهٔ منشویک‌ها می‌گوید: «بورژوازی ناپیگیر است و ممکن است از انقلاب برَمَد. پس رفقا، کارگران، مبادا فکر شرکت در دولت موقت را کنید چون بورژوازی خواهد رمید و دامنهٔ انقلاب کاهش خواهد یافت.»

لنین در خاتمهٔ این بحث و پیش از «پس‌گفتار» کتاب، به موضوع آمادگی و «کردار عملی» برای مبارزهٔ قطعی و «جرئت پیروز شدن» می‌پردازد و آن را یکی دیگر از علّت‌های اختلاف‌های تاکتیکی میان منشویک‌ها و بلشویک‌ها می‌داند. او با تأکید بر اینکه سوسیال دموکرات‌ها وظایف پیشین خود در دوره‌های پیشین مبارزه را فراموش نمی‌کنند به این نکته اشاره می‌کند که با توجه به پیش آمدن «عصر انقلابی در روسیه»، وظایف و شعارهای جدیدی تعیین می‌کنند و بی‌درنگ برای تحقق آنها دست به کار می‌شوند. قیام مسلّحانه در آستانهٔ انقلاب بورژوا-دموکراتیک روسیه تاکتیک تازهٔ سوسیال دموکرات‌ها برای دستیابی به پیروزی قطعی است، و برخلاف منشویک‌ها که می‌ترسیدند بورژوازی برمد، «از پیروزی می‌ترسیدند، و پرولتاریا را از آن می‌ترساندند»، بلشویک‌ها به‌روشنی از هدف نهایی خود و وظایف انقلابی سخن می‌گفتند.

در این بخش، لنین به ماهیت تحوّلی که در روسیه در جریان است اشاره می‌کند و می‌نویسد: «تحوّل دموکراتیک در روسیه، انقلابی که از لحاظ ماهیت اجتماعی-اقتصادی خود بورژوایی است» و ادامه می‌دهد: «به طور کلی، آزادی سیاسی در زمینهٔ مناسبات تولید معاصر، یعنی سرمایه‌داری، تماماً آزادی بورژوایی است... پرولتاریا دریافته است که [این] آزادی سیاسی برای او لازم است و بیش از همه هم لازم است. پرولتاریا راه نجات خود را نه در سرپیچی از مبارزهٔ طبقاتی، بلکه در تکامل این مبارزه، بسط دامنهٔ آن، بالا بردن سطح آگاهی و تشکل و قاطعیت آن می‌داند.» در همین بحث است که او به مراحل گذار انقلابی در دوران امپریالیسم و در شرایطی که هنوز چیزی به عنوان قطب سوسیالیستی یا اردوگاه سوسیالیستی وجود نداشت اشاره می‌کند و می‌نویسد: «انقلاب دموکراتیک یک تحوّل بورژوایی است... ولی ما مارکسیست‌ها باید بدانیم که برای نیل به آزادی واقعی پرولتاریا و دهقانان هیچ راهی به‌جز آزادی به شیوهٔ بورژوایی و ترقی به شیوهٔ بورژوایی نبوده و نمی‌تواند باشد. فراموش نکنیم که در حال حاضر، برای نزدیک کردن سوسیالیسم... سوای جمهوری دموکراتیک و دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان وسیلهٔ دیگری موجود نیست و نمی‌تواند باشد.» به عبارت دیگر، در دورهٔ امپریالیسم نمی‌توان مرحلهٔ انقلاب بورژوا-دموکراتیک را دور زد و مستقیم به سوی سوسیالیسم رفت.

لنین از مارکس (در «مبارزهٔ طبقاتی در فرانسه») نقل قول می‌کند که «انقلاب لوکوموتیو تاریخ است» و می‌افزاید: «رهبران احزاب انقلابی در چنین مواقعی باید وظایف خود را با تهوّر بیشتر مطرح کنند» تا نه‌فقط از جنبش انقلابی عقب نیفتند، بلکه انقلاب را به جلو سوق دهند و نگذارند که در چارچوب تنگ آزادی‌های بورژوایی محدود بماند. در آستانهٔ انقلاب دموکراتیک بر ضد رژیم سلطنتی مطلق تزاری، لنین این بخش از کتابش را این‌گونه به پایان می‌برد: «در رأس تمام مردم و به‌ویژه دهقانان، در راه آزادی کامل، در راه انقلاب پیگیر

دموکراتیک، در راه جمهوری به پیش!»

در فصل «پس‌گفتار» کتاب، لنین به تلاش بورژوازی لیبرال برای محدود نگه داشتن جنبش انقلابی و طبقهٔ کارگر و روی خوش نشان دادن این بورژوازی به منشویک‌ها می‌پردازد. او می‌نویسد: «بورژوازی همیشه به حکم غریزهٔ طبقاتی خوب می‌داند که پرولتاریا و «مردم» به مثابه گوشت دَمِ توپ بر ضد حکومت مطلقه مفیدند، ولی در صورت پیروزی قطعی بر تزاریسم و انقلاب دموکراتیک برای آن خطرناک‌اند. پس با تمام قوا تلاش می‌کند «پرولتاریا» به ایفای نقشی محجوبانه در انقلاب اکتفا کند، و «واقع‌بین و عملی‌تر» باشد...» روشنفکران بورژوا حتّیٰ با استفادهٔ ظاهری از ادبیات مارکسیستی، سعی می‌کنند «جنبش پرولتاریا را فقط به جنبش حرفه‌یی [صنفی] منحصر نماید... تا آن را از سیاست دور نگاه دارد.» این در حالی است که سوسیال دموکرات‌های انقلابی با توجه به شرایط انقلابی موجود آن زمان در روسیه، خواستار آن بودند که پرولتاریا به مثابه پیشروترین طبقهٔ تا آخر انقلابی تلاش کند مجدانه در انقلاب شرکت کند و رهبری آن را نیز به عهده بگیرد.

لنین در آخرین گفتارهای «پس‌گفتار» کتابش به توضیح‌هایی دربارهٔ دو مفهوم «انقلاب و دیکتاتوری»، با توجه خاص به شرایط و وضعیت روسیهٔ اوایل قرن بیستم، می‌پردازد. او به درک طبقات و قشرهای اجتماعی (بورژوازی لیبرال و بورژوازی دموکراتیک، و پرولتاریا و دهقانان) از انقلاب و واکنش آنها در برابر انقلاب اشاره می‌کند و می‌نویسد: «بورژوا لیبرال‌ها... شروع به درک ضرورت تصدیق انقلاب کردند. نه برای آنکه انقلابی‌اند، بلکه به حکم ضرورت و برخلاف ارادهٔ خود [انقلاب را تصدیق می‌کنند]... این سوداگران فطری از مبارزه و انقلاب نفرت دارند ولی جریان اوضاع آنها را وادار می‌کند... می‌کوشند خود را با کِسوَت انقلابی‌گری بیارایند... این بیشتر پیشرفت و موفقیت‌های واقعی و عیان جنبش انقلابی را نشان می‌دهد که [بورژوازی لیبرال] را وادار کرده است به وجود انقلاب اعتراف کند... امّا همان نغمهٔ قدیمی را ساز می‌کنند که می‌شود کار را مسالمت‌آمیز به سرانجام رساند، و نیکلای [تزار روسیه] ممکن است آنها را به حکومت دعوت کند.» در اینجا لنین وظیفهٔ سوسیال دموکراسی انقلابی در چنین شرایطی را مطرح می‌کند که «باید مضمون واقعی انقلاب را به طور روشن، صریح، پیگیر، و قطعی تعریف کند» که به اعتقاد بلشویک‌ها چیزی نیست جز آنچه در شعار «دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان» منعکس شده است. لنین در اینجا تعریف مارکسیستی انقلاب را یادآوری می‌کند: «در هم شکستن جبری روبنای سیاسی کهنه‌ای که تضاد آن با مناسبات تولیدی نوین در لحظهٔ معیّنی موجب ورشکستگی آن شده است.» روسیهٔ آن زمان آبستن انقلاب بورژوایی و گذار از نظام فئودالی به سرمایه‌داری بود، و روبنای کهنه (سلطنت مطلق تزاری) دیگر با مناسبات نوین تازه (سرمایه‌داری) همخوان نبود و باید برچیده می‌شد. لنین در اینجا با اشاره به سوءاستفاده همه طبقات از کلمهٔ انقلاب، اضافه می‌کند که «انقلاب

را همه به رسمیت می‌شناسند، ولی اکنون وظیفه این است که تصریح شود چه طبقات به‌خصوصی باید روبنای جدید را بسازند و چگونه بسازند. بدون چنین تصریحی، شعار انقلاب پوچ و بی‌مضمون خواهد بود.» تأکید لنین در اینجا بر تأثیر و نفوذ نیروهای مترقی و انقلابی بر روند انقلاب است که پله به پله انقلاب را به جلو سوق می‌دهد. در همین بحث دربارهٔ روند انقلاب و پیروزی آن و تحکیم آن به سود زحمتکشان است که لنین مفهوم دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان در مرحلهٔ انقلاب دموکراتیک را بیشتر توضیح می‌دهد.

امروزه، در قرن بیست‌ویکم، واژهٔ دیکتاتوری معنای عامّ دیگری پیدا کرده که لنین نیز بیشتر از یک قرن پیش به منشأ آن اشاره کرده است. او می‌نویسد: «بورژوا دیکتاتوری را به معنای الغای کلیهٔ آزادی‌ها و تضمین‌های دموکراسی، به معنای انواع خودسری‌ها و سوءاستفاده از قدرت به نفع شخص دیکتاتور تعبیر می‌نماید.» او سپس بر این مسئلهٔ مهم تأکید می‌کند که فرق است میان مفهوم دیکتاتوری طبقه (مثلاً طبقهٔ کارگر یا بورژوازی) با دیکتاتوری فردی، و فرق است میان مضمون دیکتاتوری طبقه در انقلاب دموکراتیک و در انقلاب سوسیالیستی. در مارکسیسم و لنینیسم وظیفهٔ دیکتاتوری طبقه «محو بقایای مؤسسات کهنه» پس از پیروزی انقلاب و در هم شکستن روبنای سیاسی و دستگاه دولتی کهنه است. در این مضمون، دیکتاتوری به معنای مستحکم کردن دستاوردهای سیاسی-اجتماعی-اقتصادی انقلاب و دولت انقلابی است که ماهیت آن باید دموکراتیک و به سود زحمتکشان و دیگر طبقات و قشرهای حامی انقلاب باشد که می‌توانند انقلاب را به سرانجام برسانند.

در آخرین گفتار این بخش و کتاب، لنین ضمن اشاره به وضعیت متفاوت روسیه با انقلاب ۱۸۴۸ آلمان از لحاظ نیروهای انقلابی و مرحلهٔ انقلاب بورژوایی، به نقش دهقانان در اتحاد با نیروهای شرکت کننده در انقلاب، و لزوم از میان بردن فئودالیسم برای به پیروزی رساندن قطعی انقلاب دموکراتیک اشاره می‌کند. او بار دیگر تأکید می‌کند که «فقط پرولتاریا قادر است در این مبارزه تا آخر از دهقانان پیشتیبانی کند» در حالی که بورژوازی لیبرال حاضر است برای حفظ موقعیت خود، با ملاکان و مرتجعان بر سر خواست‌های دهقانان سازش کند. در حالی که منشویک‌ها به توان (پتانسیل) انقلابی دهقانان روسیه اعتقادی نداشتند، لنین خاطر نشان می‌کند که دهقانان متحدان طبیعی پرولتاریا در مبارزه برای پیروزیِ انقلاب دموکراتیک هستند.

آخرین نکته‌ای که لنین در این کتابش به آن می‌پردازد، ضرورت مبارزهٔ سیاسی پرولتاریا در کنار مبارزهٔ صنفی و سندیکایی و انتقاد از اقتصادگرایی (اکونومیسم) منشویک‌ها در مرحلهٔ انقلاب بورژوا-دموکراتیک روسیه در سال ۱۹۰۵ است که وظایف جنبش عظیم سیاسی پرولتاریا را درک نمی‌کنند. بزرگ‌ترین دستاورد تاریخی طبقهٔ کارگر در این مرحله از انقلاب روسیه، «شوراها» بودند که سرمشق سیستم دولتی شوروی پس از پیروزی انقلاب ۱۹۱۷ شدند.

کتاب **دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک** لنین اثر مهمی در گنجینهٔ اندیشگی (ایدئولوژیکی) لنینیسم و توسعهٔ تکمیل نظریهٔ مارکسیستی انقلاب در عمل است. مضمون این کتاب، به طور مشخص، به چالش کشیدن نظریه‌ها و تاکتیک‌های منشویک‌ها در انقلاب بورژوا-دموکراتیک سال ۱۹۰۵ روسیه است، امّا حاوی دیدگاه‌های عامّ و عملی قابل‌توجهی در تدوین تاکتیک‌های ممکن کمونیست‌ها در مبارزه در راه به پیروزی رساندن انقلاب دموکراتیک و ضداستبدادی، نقش پیشاهنگ پرولتاریا و سرکردگی حزب آن در این انقلاب، اتحاد میان طبقهٔ کارگر و دهقانان، شناخت نیروهای بازدارندهٔ انقلاب، تنوّع راه‌ها و شیوه‌های رسیدن به جمهوری دموکراتیک، و تحکیم دستاوردهای انقلاب و دستیابی به دموکراسی است. مثل هر کتاب دیگر لنین، این کتاب را نیز نمی‌توان به سطح دستورهای عملی برای مبارزهٔ کمونیست‌ها در همه و هر زمان و شرایطی تقلیل داد، اگرچه حاوی رهنمودها و اندیشه‌هایی بنیادی دربارهٔ ضرورت‌های تاکتیکی جنبش ترقی‌خواهی کمونیستی است.

به نقل از «نامهٔ مردم»، شمارهٔ ۱۰۲۸، ۵ تیر ماه ۱۳۹۶

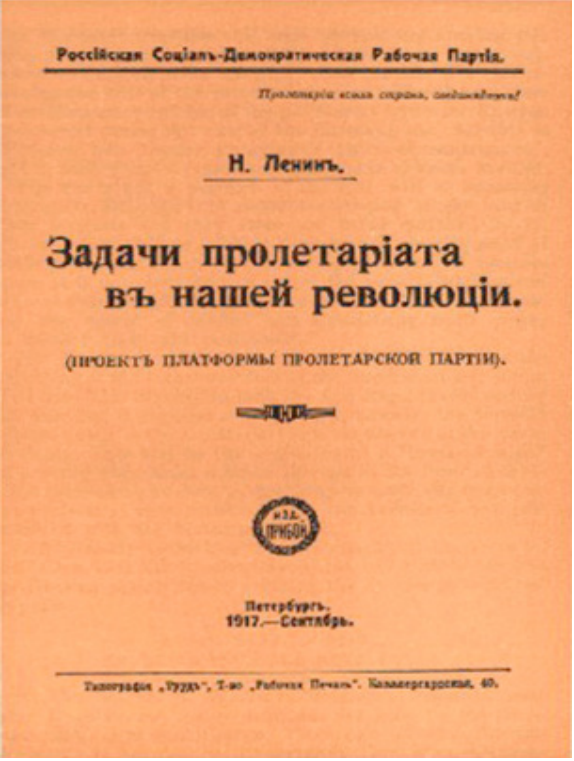

روسیه در میان دو انقلاب

مروری بر چند اثر کلاسیک لنینیسم و زمینه‌های تاریخی و اجتماعی آنها

انقلاب بورژوا-دموکراتیک روسیه که از سال ۱۹۰۵ شعله‌ور شده بود، در ماه‌های فوریه و مارس ۱۹۱۷ خیز دیگری برداشت که در نهایت به سرنگونی سلطنت مطلق تزاری نیکلای دوّم و تشکیل دولت موقت و شوراهای کارگران و دهقانان و سربازان پتروگراد (پایتخت روسیه) منجر شد. بلشویک‌های روسیه، به رهبری لنین و یاران او، که در دو دههٔ گذشته تجربه‌های زیادی آموخته و کارآزموده شده بودند، خود را برای مرحلهٔ بعدی انقلاب، یعنی گرفتن قدرت از سرمایه‌داری و به قدرت رساندن طبقهٔ کارگر و دهقانان و زحمتکشان، از لحاظ نظری و عملی آماده می‌کردند. پس از انقلاب فوریهٔ ۱۹۱۷، لنین در آثاری مثل «دربارهٔ وظایف پرولتاریا در انقلاب حاضر»، «قدرت دوگانه»، و «وظایف پرولتاریا در انقلاب ما» برنامه و تاکتیک بلشویک‌ها در وضعیت موجود و در تلاش برای تحقق انقلاب پرولتری و گام گذاشتن در راه سوسیالیسم را توضیح می‌دهد. لنین در همین ایّام «**دولت و انقلاب**» را نوشت و در سپس در نوشته‌های گوناگون، به موضوع ضرورت قیام و به دست گرفت قدرت دولتی پرداخت که در نهایت، در انقلاب پیروزمند اکتبر ۱۹۱۷ از عرصهٔ نظری به عرصهٔ عمل در آورده شد.

انقلاب بورژوا-دموکراتیک ۱۹۰۵- ۱۹۰۷ روسیه بر ضد رژیم سلطنتی مطلق تزار نیکلای دوّم، در شرایطی که روسیه راه توسعهٔ سرمایه‌داری را با سرعت می‌پیمود و طبقهٔ کارگر در حال رشد بود، در نهایت با خشونت سرکوب شد، امّا بذرهای این انقلاب به هدر نرفت و بار دیگر در سال ۱۹۱۷ شکفت. در روند انقلاب اوّل (که یک سال زودتر از انقلاب مشروطیت ایران آغاز شد)، تزار به تشکیل مجلسی به نام «دوما» تن در داد که مجمعی از نمایندگان خاص و

برگزیدهٔ طبقات حاکم روسیه بود که در عمل قدرتی هم نداشت و تمام قدرت سیاسی همچنان در دست دربار و شورای وزیران رژیم سلطنتی و البته بیش از همه در دست خود تزار بود. در سال‌های پس از آن انقلاب، تزار همین دوما را نیز دو بار منحل کرد. دومای سوّم از لحاظ شرایط و شیوهٔ انتخاب نمایندگان، حتّی از دو دومای قبلی نیز ارتجاعی‌تر بود، ولی تنها دومایی بود که دورهٔ کامل پنج‌ساله‌اش را تا سال ۱۹۱۲ گذراند. دومای چهارم، که زیر سلطهٔ کامل مالکان بزرگ و سرمایه‌داران بزرگ بود، در پی انقلاب فوریهٔ ۱۹۱۷ از هم پاشید و بخشی از آن با عنوان «کمیتهٔ موقتی دوما» به جا ماند که نخستین دولت موقت پس از انقلاب فوریه را تشکیل داد. علّت‌های عمدهٔ شکست انقلاب ۱۹۰۵- ۱۹۰۷، که تقریباً مقارن با انقلاب مشروطیت در ایران بود، عبارت بودند از: کافی نبودن نیروی کارگران و دهقانان، نبود اتحاد محکم میان کارگران و دهقانان (که هنوز چشم امید به تزار داشتند)، نبود هماهنگی کافی میان کارگران، نبود مرکز سیاسی واحد برای رهبری قیام در سراسر کشور، و حمایت مالی امپریالیست‌های خارجی از تزار به علّت هراس از گسترش انقلاب به کشورهای دیگر. اگرچه انقلاب ۱۹۰۵ به هدف اصلی خود که برانداختن رژیم سلطنتی تزاری بود دست نیافت، ولی نخستین رخنه را در رژیم خودکامهٔ سلطنتی انداخت. حزب مارکسیستی طبقهٔ کارگر در این انقلاب تجربه‌ای غنی به دست آورد. بلشویک‌ها هنگام انقلاب پیشرَوی را آموختند، و شکست انقلاب، شیوهٔ عقب‌نشینی منظم و حفظ نیروهای اصلی را به آنان آموخت.

دههٔ بعد از شکست انقلاب اوّل روسیه، شاهد بی‌رحمانه‌ترین ارتجاع سیاسی و سرکوب جنبش انقلابی در روسیه بود. تا مدّتی، از شدّت مبارزهٔ توده‌ها کاسته شد و امواج جنبش کارگری و اعتصاب‌ها فروکش کرد. جنبش نیاز به فرصت برای تجدید انرژی داشت، ولی آتش انقلاب همچنان در زیر خاکسترِ شکست، زنده بود. در این دورهٔ شکست، تزلزل‌های اندیشگی و گرایش‌های تسلیم‌طلبانه یا ماجراجویانه پدیدار می‌شد که هر دو به امکان انقلابی توده‌ها و پیروزی طبقهٔ کارگر ناباور بودند. در این روزهای دشوار، لنین که مجبور به ترک وطن شده بود (تابستان ۱۹۰۷)، واقع‌بینانه و امیدوارانه می‌نوشت: «ما توانستیم سالیان دراز در دورهٔ پیش از انقلاب کار کنیم. سوسیال دموکرات‌ها حزبی پرولتری به وجود آورده‌اند که از ناکامی در برابر نخستین یورش روحیهٔ خود را نمی‌بازد. این حزب بدون آنکه خود و سرنوشتش را به نتایج مرحله‌ای از مراحل انقلاب‌های بورژوایی وابسته سازد، به سوی سوسیالیسم پیش می‌رود.» در آن سال‌های دشوار، علّت‌های بنیادی عینی انقلاب مثل فقر و نابرابری و بی‌عدالتی و بی‌حقوقی همچنان باقی بود، و دیر یا زود جنبش انقلابی بار دیگر اوج می‌گرفت. هدف سیاسی اصلی بلشویک‌ها، پیروزی کامل انقلاب بورژوا-دموکراتیک و ارتقای آن به انقلاب سوسیالیستی بود. امّا وضع تغییر کرده بود و مبارزهٔ انقلابی بایستی در شرایطی دیگر ادامه می‌یافت. بلشویک‌ها در عرصهٔ مبارزهٔ ایدئولوژیکی نیز با تسلیم‌طلبان

و فرصت‌طلبان و ماجراجویان و ایدئالیست‌ها و هواداران «توکل به قضا و قدر» سخت درگیر بودند. کتاب «**ماتریالیسم و اِمپیریوکریتیسیسم- نظریات انتقادی بر فلسفهٔ ارتجاعی**» که لنین در سال ۱۹۰۸ در مهاجرت نوشته بود، در زمینهٔ همین مبارزات اندیشگی و در دفاع از فلسفهٔ مارکسیستی بود. لنین در این کتاب بر پایهٔ تازه‌ترین دستاوردها و دانسته‌های علمی آن زمان، از فلسفهٔ ماتریالیستی مارکسی و دیالکتیک که برای فعالیت انقلابی پرولتاریا و حزب آن اهمیت دارد، دفاع کرد و درک ماتریالیستی دیالکتیکی از جهان پیرامون را توسعه داد. این کتاب لنین در تکامل فکری حزب مارکسیستی، پرورش نظری و اندیشگی کادرها، و بسط مبانی نظری حزب مارکسیستی و آموزش انقلابی در روسیه و در جهان نقش برجسته‌ای داشت و سال‌ها جزو کتاب‌های درسی دانشگاهی در شوروی بود.

در سال‌های تسلّط ارتجاع پس از شکست انقلاب اوّل، سوسیال دموکرات‌های روسیه به‌رغم سرکوب خشن رژیم سلطنتی و شورای وزیران به ریاست «استولیپین» فعالیت علنی و مخفی را هم‌زمان به پیش می‌بردند. هم در میان کارگران و دهقانان و دیگر زحمتکشان فعالیت می‌کردند و آنها را سازمان می‌دادند و نشریه‌های حزبی را منتشر می‌کردند، هم سعی می‌کردند در دوما نفوذ داشته باشند و در سازمان‌های علنی فعالیت کنند. به‌علاوه، بلشویک‌ها که اعتقاد عمیقی به انترناسیونالیسم پرولتری داشتند، در زندگی بین‌المللی در بیرون از روسیه نیز فعالانه شرکت می‌کردند و در برگزاری کنفرانس‌ها و مجامع گوناگون بین‌المللی نقش برجسته‌ای داشتند.

به‌تدریج دورهٔ نوینی از اعتلای جنبش انقلابی آغاز شد. در سال‌های ۱۹۱۰ تا ۱۹۱۴ حزب بلشویک به بزرگ‌ترین نیروی سیاسی انقلابی کشور تبدیل شد. ششمین کنفرانس حزبی سوسیال دموکرات کارگری روسیه در همین دوره، در نوامبر سال ۱۹۱۲ در پراگ تشکیل شد که توانست صفوف حزب را از انحلال‌طلبان پاک کند و انسجام و سازمان‌یافتگی حزب را تأمین کند. لنین در ارزیابی این کنفرانس نوشت: «از سال ۱۹۱۲، هم‌اکنون بیش از دو سال است که بین مارکسیست‌های متشکل روسیه فراکسیون وجود ندارد.» در همین کنفرانس بود که پیروزی بلشویک‌ها بر منشویک‌ها تثبیت شد و رهبری حزب به عهدهٔ بلشویک‌ها افتاد. نشریهٔ پراودا وظیفهٔ ارتباط حزب با طبقهٔ کارگر را به عهده گرفت. امواج جنبش کارگری دوباره اوج می‌گرفت و خیزش تازه‌ای در راه بود. در همین زمان، زمزمه‌های جنگ به گوش می‌رسید. روسیه دوباره وارد دورانی بحرانی شده بود. امّا شعله‌ور شدن جنگ جهانی اوّل ضربه‌ای کاری به این اعتلای انقلابی زد. مثل همهٔ جنگ‌های ناعادلانه، به بهانهٔ وضعیت جنگی، سرکوب‌ها شدید شد.

جنگ جهانی اوّل که زاییدهٔ تضادهای امپریالیستی بود روز اوّل اوت ۱۹۱۴ آغاز شد. کشورهای پیش‌افتاده‌تر سرمایه‌داری برای خود بازارها و مستعمرات و منابع طبیعی تازه طلب می‌کردند.

همهٔ کشورهای امپریالیستی در تدارک جنگ بودند، امّا آلمان در مساعدترین لحظه جنگ را آغاز کرد. امپراتوری روسیه در کنار فرانسه و بریتانیا و ایتالیا و ژاپن، در برابر امپراتوری‌های آلمان و اتریش-مجار و عثمانی قرار گرفت. طبیعی بود که حزب‌های بورژوایی و طبقات حاکم در همهٔ این امپراتوری‌ها و کشورها، مردم را به پشتیبانی از جنگ و شرکت در آن با عنوان «سربازان وطن» دعوت می‌کردند، در حالی که این جنگ غارتگرانه هیچ منفعتی برای مردم نداشت و هیچ‌یک از کشورهای دو طرف، درگیر جنگی عادلانه نبودند. از سوی دیگر، برخی از حزب‌های انترناسیونال دوّم نیز همراه با طبقهٔ حاکم کشورهای متخاصم، پشتیبانی خود را از جنگ اعلام کردند. امّا در روسیه و بلغارستان، حزب‌های سوسیال دموکرات به رهبری و.ا. لنین و گئورکی دیمیتروف، با نگاه مارکسیستی به مسئلهٔ جنگ امپریالیستی، با آن مخالفت می‌کردند. مارکسیست‌های انقلابی جنگ‌ها را به عادلانه و غیرعادلانه تقسیم می‌کردند و آن جنگ امپریالیستی را از هر جهت ناعادلانه می‌دانستند. حزب بلشویک روسیه، نه‌فقط با آن جنگ مخالفت می‌کرد، بلکه خواستار تبدیل کردن آن به نبردی داخلی و انقلاب علیه طبقات حاکم بود. شعار بلشویک‌ها، شکست دادن حکومت تزاری د رجنگ امپریالیستی بود. بلشویک‌ها دست به فعالیت تبلیغاتی گسترده در میان مردم و سربازان زدند. آنها نیرنگ بورژوازی در تفسیر معنای میهن را به توده‌های مردم توضیح می‌دادند. به علّت همین تفاوت موضع با احزاب انترناسیونال دوّم، حزب بلشویک خواستار قطع ارتباط با انترناسیونال دوّم شد که در عمل در اتحاد با بورژوازی کشورها قرار گرفته بود. لنین پیشنهاد تشکیل انترناسیونال سوّم را مطرح کرد. ناگفته پیداست که مخالفت بلشویک‌ها با جنگ، موجی از سرکوب و دستگیری و زندان را برای آنها به دنبال آورد، ولی با وجود این آنها توانستند در سندیکاها و سازمان‌های کارگری و سربازان نفوذ زیادی به دست آورند. در دورهٔ جنگ، بورژوازی سودهای سرسام‌آوری به دست می‌آورد، و بار سنگین جنگ بر دوش توده‌های مردم سنگینی می‌کرد. بلشویک‌ها با ورود کارگران به کمیته‌های صنایع جنگی مخالف بودند، و تلاش می‌کردند که زحمتکشان به جنون جنگ‌طلبی مبتلا نشوند. پس از چند پیروزی اوّلیهٔ روسیه در جنگ، ناکامی‌های ارتش تزاری آغاز شد. طی ماه‌های آتی، سختی‌های جنگ چنان فشاری به سربازان آورد که بارها سربازان متخاصم جنگ را متوقف کردند با یکدیگر دستِ آشتی دادند. در داخل کشور و بر اثر فعالیت تبلیغی و ترویجی بلشویک‌ها نیز به‌تدریج همراهی سربازان روسی با زحمتکشان کشور شکل می‌گرفت.

لنین در سال‌های جنگ اثر معروف خود به نام «امپریالیسم، بالاترین مرحلهٔ سرمایه‌داری» را نوشت (۱۹۱۶) و در آن چنین نتیجه‌گیری کرد: «امپریالیسم را باید سرمایه‌داری در حال گذار، یا صحیح‌تر، سرمایه‌داری در حال احتضار تعریف کرد.» لنین در آن سال‌ها، و بر پایهٔ تجزیه و تحلیل امپریالیسم، تئوری انقلاب سوسیالیستی را تکامل بخشید و آن را با اندیشه‌های تازه‌ای

غنی‌تر کرد. از دید لنین، جنگ مظهر و آغاز بحران عمومی سرمایه‌داری بود که در اغلب کشورها موجب پیدایش وضعیت انقلابی می‌شد. لنین علامت‌های وضعیت انقلابی یا شرایط عینی انقلاب را به طور خلاصه چنین می‌دید: طبقات پایین دیگر نخواهند زندگی را با شرایط موجود ادامه دهند، و طبقات بالا نیز نتوانند به شکل و شیوهٔ پیشین به حکومت ادامه دهند؛ فقر و نابرابری تشدید می‌شود؛ و توده‌های زحمتکش بیش از پیش به مبارزهٔ تاریخی مستقل جلب می‌شوند. امّا او خوب می‌دانست که هر وضع انقلابی، به انقلاب تبدیل نمی‌شود و علاوه بر شرایط عینی، شرایط ذهنی، یعنی سازمان‌دهی و فعالیت و توان طبقهٔ انقلابی در پیشبُرد انقلاب نیز باید وجود داشته باشد تا بتواند دولت کهنهٔ حاکم را در هم شکند، چون که اگر دولت کهنه را نیندازد، دولت خودش نمی‌افتد.

در شرایط اوایل قرن بیستم و رشد ناموزون و متفاوت سرمایه‌داری در کشورهای گوناگون و وقوع جنگ جهانی اوّل، لنین معتقد بود که انقلاب سوسیالیستی می‌تواند در یک کشور جداگانه رخ دهد، و حتماً هم در پیشرفته‌ترین کشور سرمایه‌داری رخ نخواهد داد. او در دو مقالهٔ «راجع به شعار ایالات متحد اروپا» (۱۹۱۵) و «برنامهٔ جنگی انقلاب پرولتری» (۱۹۱۶، به زبان آلمانی) موضوع را بیشتر توضیح داد. لنین در مقالهٔ اوّل نوشت: «ناموزونی تکامل اقتصادی و سیاسی، قانون بی‌چون‌وچرای سرمایه‌داری است. بنابراین، پیروزی سوسیالیسم نخست در چند کشور یا حتّی در یک کشور سرمایه‌داری امکان‌پذیر است.» لنین در مقالهٔ دوّم در توضیح نبرد یا جنگ عادلانه چنین نوشت: «سوسیالیسم نخست در یک یا چند کشور پیروز خواهد شد، و بقیه تا مدّت زمانی در دوران بورژوازی یا پیش از بورژوازی باقی خواهند ماند. این امر ناچار نه‌فقط موجب بروز برخورد و درگیری خواهد شد، بلکه بورژوازی کشورهای دیگر را وادار به تلاش مستقیم برای قلع‌وقمع پرولتاریای پیروزمند کشور سوسیالیستی خواهد کرد. در چنین مواردی، جنگ از جانب ما قانونی و عادلانه خواهد بود.»

همراه با شکست‌های ارتش تزاری در جبهه‌ها، و تشدید فقر و نابرابری و سرکوب در داخل کشور، وضعیت تازه‌ای در روسیه شکل گرفت که منجر به اوج‌گیری مجدد جنبش مردمی و انقلابی شد. جنگ امپریالیستی همهٔ تضادهای داخل کشور را تشدید می‌کرد. امّا تفاوت این وضع جنگی با سال‌های منتهی به انقلاب اوّل (۱۹۰۵- ۱۹۰۷) این بود که این بار شرایط مساعد برای تحوّل سریع‌تر انقلاب بورژوا-دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی فراهم شده بود. سربازانِ خسته از جنگ، جبهه‌ها را رها می‌کردند یا از سنگرها بیرون می‌آمدند و با سربازان متخاصم دست برادری می‌دادند. جنبش اعتراضی کارگری در داخل کشور به‌شدّت اوج گرفته بود. دهقانان انبارهای مالکان را تصرّف می‌کردند. ملّت‌های ستم‌دیده قیام کرده بودند. و خلاصه بحران انقلابی آشکارا در حال شکل گرفتن بود. وضع به‌خصوص در پتروگراد (سن‌پترزبورگ سابق، پایتخت روسیه، در غرب روسیه) متشنج‌تر از همه‌جا بود. در روز جهانی

زن (هشتم مارس ۱۹۱۷ یا ۲۳ فوریه به تقویم قدیم روسیه)، زحمتکشان برای راه‌پیمایی به خیابان‌ها آمدند. شعارهای «نان! نابود باد جنگ!» و «نابود باد استبداد سلطنتی» سر داده می‌شد. در دو روز بعدی، اعتصاب عمومی شکل گرفت. روزنامه‌ها بسته شد و حمل‌ونقل شهری مختل شد. حزب بلشویک در بیانیه‌ای مردم را به برانداختن تزاریسم و تشکیل حکومت موقت انقلابی و پایان دادن به جنگ فراخواند. کارگران و زحمتکشان معترض خواستار سرنگونی سلطنت خودکامهٔ تزار و پایان دادن به جنگ بودند. نیکلای دوّم که از اوت ۱۹۱۵ فرماندهی کل قوا را در اختیار گرفته بود و در جبهه بود، از همان‌جا فرمان سرکوب اعتصاب‌ها و تظاهرات را صادر کرد. امّا در زد و خورد میان مردم و پلیس، مردم و به‌ویژه کارگران بلشویک اقدام به خلع سلاح پلیس و مسلّح کردن خود کردند. کار به قیام عمومی در پتروگراد کشید و کارگران انبارهای اسلحه و مهمات را تصرّف کردند و مسلّح شدند. ده‌ها هزار سرباز پادگان‌های پتروگراد که به آنها دستور تیراندازی به مردم داده شده بود، از دستور سرپیچی کردند و به مردم پیوستند. مردم درهای زندان‌ها را باز و زندانیان سیاسی را آزاد کردند. با تلاش بلشویک‌ها «شورای کارگران و سربازان و ناویان پتروگراد» تشکیل شد، امّا منشویک‌ها و سوسیالیست‌های انقلابی (اِس‌اِر) که در آن لحظه تمایلی به تحوّل انقلاب بورژوایی به سوسیالیستی نداشتند، در شورای پتروگراد بیشترین نمایندگان را داشتند. دومای تزاری در عمل منحل شد، ولی دوازده عضو آن «کمیتهٔ موقت» را تشکیل دادند و از تزار خواستند که قدرت مطلق خود را با نهادهای دیگر تقسیم کند، که البته تزار نپذیرفت. روز ۲۸ فوریه به تقویم قدیم روسیه (۱۳ مارس به تقویم امروزی) توده‌های انقلابی شهر مسکو را در اختیار گرفتند و وزیران تزاری را که به مسکو رفته بودند، بازداشت کردند. کمیتهٔ موقت دوما و شورای کارگران و سربازان پتروگراد بر سر تشکیل دولت جدید وارد مذاکره شدند. روز دوّم مارس، به‌رغم تلاش کمیتهٔ موقتِ دوما برای حفظ و ادامهٔ سلطنت نیکلای دوّم، این آخرین تزار سلسلهٔ رومانوف‌ها زیر فشار عمومی از قدرت کناره‌گیری و برادرش میخاییل را در مقام جانشین خود معرفی کرد، که او نیز روز بعد، از پذیرش این مقام خودداری کرد. به این ترتیب، در روز ۳ مارس ۱۹۱۷ (۱۶ مارس تقویم کنونی) انقلاب مردمی روسیه به حکومت ۳۰۴ سالهٔ سلسلهٔ رومانوف‌ها در روسیه پایان داد. نیکلای دوّم در راه بازگشت به پایتخت، بازداشت و زندانی شد. در جریان آن انقلاب در حدود ۱۰۰۰ نفر جان خود را از دست دادند.

در پی پیروزی انقلاب فوریه، یک حکومت دوگانه در روسیه به وجود آمد. قدرت سیاسی کشور از یک سو در اختیار دولت موقت بود که دوما تشکیل داده بود، و از سوی دیگر زیر نفوذ شورای نمایندگان کارگران و سربازان پتروگراد (پایتخت) بود که بلشویک‌ها برای تشکیل آن کوشیده بودند، ولی رهبری آن به طور عمده در اختیار منشویک‌ها و اِس‌اِرها بود. شوراها توزیع خواربار در شهرها را به عهده گرفتند، هشت ساعت کار در روز را برقرار کردند،

کارخانه‌ها را زیر نظارت کارگری گرفتند، و برای حفاظت از کارخانه‌ها و دفاع از انقلاب، گارد سرخ را تشکیل دادند. امّا به‌رغم مخالفت بلشویک‌ها و خواست عمومی مردم برای پایان دادن به جنگ، دولت موقت جنگ را ادامه داد. بورژوازی کشورهای امپریالیستی دیگر، از جمله و به‌ویژه بورژوازی کشورهای درگیر در جنگ، به یاری دولت موقت روسیه آمدند و سعی کردند با تقویت این دولت که به طور عمده متشکل از عناصر بورژوازی و زمین‌داران بزرگ بود، از عمیق‌تر شدن انقلاب در روسیه و بروز انقلاب در پشت جبههٔ خود جلوگیری کنند. دولت موقت قراردادهای تزاری با فرانسه و بریتانیا را مجدداً تأیید کرد. بورژوازی روسیه امیدوار بود که با ادامهٔ جنگ بتواند حاکمیت دوگانه در مشارکت با شورای نمایندگان کارگران و سربازان را از میان بردارد و حکومت را به‌تنهایی در دست بگیرد. به همین دلیل، شعار «جنگ تا پیروزی نهایی» را پیش کشید. از سوی دیگر، دولت موقت در فکر حل کردن مسئلهٔ زمین، بهبود وضع زندگی زحمتکشان، و از بین بردن ستم ملّی نبود. دولت موقت از اصلاحات ارضی و تقسیم زمین خودداری کرد و درخواست لهستان برای استقلال را نپذیرفت. به‌علاوه، چون به علّت قدرت شوراهای مورد پشتیبانی مردم نمی‌توانست با آنها آشکارا مبارزه کند، در خفا به هر ترفندی برای مبارزه با آنها دست می‌زد. از سوی دیگر، اِس‌اِرها و منشویک‌ها (از جمله شخصیت‌های بنامی مانند پلخانف) عقیده داشتند که حالا که سلطنت سرنگون شده و بورژوازی (در انقلاب بورژوایی) به قدرت رسیده، و انقلاب پایان یافته، موقع صحبت کردن دربارهٔ انقلاب سوسیالیستی نیست. آنها بر این نظر بودند که با پیروزی انقلاب، ماهیت جنگ عوض شده و گویا جنگ روسیه دیگر امپریالیستی نیست، و باید از میهن (بورژوایی) دفاع کرد و البته این دفاع را «دفاع انقلابی» می‌خواندند. در سیاست داخلی، آنها ادعا داشتند که کارهای دولت موقت را زیر نظر دارند و در آن شرایط نباید به فکر برانداختن آن دولت بود. امّا حزب بلشویک که در پی رخدادهای اخیر و سرنگونی سلطنت تزاری از حالت مخفی بیرون آمده بود و روزنامهٔ «پراودا» را دوباره منتشر می‌کرد، با ابراز اعتماد به دولت موقت بورژوایی مخالف بود. حزب بلشویک بر ضد ادامهٔ جنگ امپریالیستی و به سود صلح و نان و زمین مبارزه می‌کرد. با سرنگونی تزاریسم مرحلهٔ تازه‌ای در تحوّل تاریخی روسیه آغاز شده بود که برنامه و تاکتیک و شعارهای نو می‌طلبید.

لنین در «نامه‌هایی از دور» که در مارس ۱۹۱۷ و در مهاجرت به رفقایش نوشت، سیاست‌های حزب پس از انقلاب فوریه-مارس ۱۹۱۷ را که «بساط سلطنتی را که قرن‌ها دوام داشت فقط طی ۸ روز برچید» توضیح داد. بخش‌هایی از نامهٔ اوّل در همان زمان در پراودا منتشر شد، امّا نامه‌های بعدی فقط پس از پیروزی انقلاب اکتبر منتشر شد. او در نامهٔ اوّل با تأکید بر اینکه «این جنگ [جهانی اوّل] از هر دو جانب امپریالیستی است» اضافه کرد: «هم بورژوازی آلمان و هم بورژوازی انگلیسی-فرانسوی هر دو برای غارت کشورهای بیگانه، برای سیادت مالی

بـر جهـان، بـرای تقسـیم و تجدیـد تقسـیم مسـتعمرات، بـرای نجـات رژیـم محتـضر سرمایـه‌داری از راه تحمیـق و ایجـاد تفرقـه در میـان کارگـران کشـورهای مختلـف می‌جنگنـد... جنـگ امپریالیسـتی می‌بایسـت بـه جنـگ داخلـی بیـن طبقـات متخاصـم تبدیـل شـود. انقـلاب فوریه-مـارس ۱۹۱۷ ایـن تبدیـل را آغـاز کـرد.» پیـش از ایـن، حـزب بلشـویک در سـندی بـا عنـوان «جنگ و سوسـیال دموکراسـی روسـیه» (اکتبر ۱۹۱۴) موضـع حـزب سوسـیال دموکـرات کارگـری روسـیه را دربـارهٔ جنـگ امپریالیسـتی جهانـی اوّل مشـخص کـرده بـود. در آن بیانیـه، کـه لنیـن آن را نوشـته بـود، آمـده اسـت: «تبدیـل جنـگ امپریالیسـتی کنونـی بـه جنـگ داخلـی، یگانـه شـعار راسـتین پرولـتری اسـت کـه تجربهٔ‌کمـون [پاریـس] آن را نشـان داده... و خـود از مجمـوع شرایـط جنـگ امپریالیسـتی میـان کشـورهای کامـلاً پیشرفتـه بـورژوازی ناشـی می‌شـود... در شرایطـی کـه ایـن جنـگ واقـع شـده اسـت، سوسیالیسـت‌ها هرگـز از کار تدارکاتـی منظـم و پیگیـر و مـداوم در ایـن زمینـه خودداری نخواهنـد کـرد. فقـط از ایـن راه اسـت کـه پرولتاریـا خواهـد توانسـت خـود را از شر وابسـتگی بـه بـورژوازی شوونیسـت [ملّی‌گـرای افراطـی] برهانـد و در راه آزادی واقعـی خلق‌هـا، در راه سوسیالیسـم، بـا گام‌هـای مصمّـم بـه پیـش رود.» لنیـن در بخشـی دیگـر از نامـه‌ای کـه از مهاجـرت نوشـته بـود، بـه جنگ‌افـروزی فرانسـه و بریتانیـا و تـلاش آنهـا بـرای ادامـهٔ جنـگ اشـاره می‌کنـد و می‌نویسـد: «سـفارتخانه‌های انگلیـس و فرانسـه بـا عـمّال و ارتباط‌هـای خـود آنچـه در تـوان داشـتند بـه کار بردنـد تـا از سـازش جداگانـه و صلـح جداگانـهٔ نیـکلای دوّم بـا ویلهلـم دوّم [امپراتـور آلمـان] جلوگیـری کننـد.» او سـپس بـه ماهیـت دولـت موقـت اشـاره می‌کنـد کـه متشـکل از نماینـدگان گوناگـون بـورژوازی اسـت و «یـک اجتـماع تصادفـی از افـراد نیسـت» و کرنسـکی دموکـرات خرده‌بـورژوازی هـم کـه ابتـدا وزیـر دادگسـتری و جنـگ دولـت موقـت و سـپس نخسـت‌وزیر شـد، «بـرای فریـب کارگـران و دهقانـان» وارد دولـت موقـت شـده اسـت. لنیـن سـپس بـا اشـاره بـه حاکمیـت دوگانـهٔ پـس از انقـلاب فوریه-مـارس ۱۹۱۷ می‌نویسـد: «سـلطنت تـزاری در هـم شکسـته شـده اسـت ولـی هنـوز از پـا در نیامـده اسـت. حکومـت بورژوایـی خواهـان ادامـهٔ جنـگ امپریالیسـتی تـا آخریـن لحظـه اسـت... شـورای نماینـدگان کارگـران نطفـهٔ دولـت کارگـری اسـت و در راه صلـح، نـان، و آزادی می‌کوشـد.» او سـپس وضعیـت مشـخص کننـدهٔ دورهٔ گـذار از مرحلـهٔ اوّل انقـلاب بـه مرحلـهٔ دوّم را مبـارزهٔ میـان بقایـای سـلطنت تـزاری، دولـت موقـت بورژوایـی، و شـورای نماینـدگان کارگـران و سربـازان می‌دانـد و هشـدار می‌دهـد کـه «هـر کـس بگویـد کارگـران بـه منظـور مبـارزه بـا ارتجـاع تـزاری بایـد از دولـت جدیـد پشـتیبانی کننـد، آن کـس بـه کارگـران و راه پرولتاریـا و امـر صلـح و آزادی خیانـت کـرده اسـت... خیـر! بـرای مبـارزهٔ واقعـی بـر ضـد سـلطنت، دولـت جدیـد بایـد از کارگـران پشـتیبانی کنـد، نـه کارگـران از دولـت جدیـد! زیـرا یگانـه تضمیـن آزادی، و نابـودی قطعـی تزاریسـم، مسـلّح کـردن پرولتاریـا و تقویـت، بسـط، و توسـعهٔ نقـش و اهمیـت و نیـروی شـورای نماینـدگان کارگـران اسـت.» او در مـورد ماهیـت دولـت موقـت می‌نویسـد کـه ایـن دولـت «نـه می‌توانـد بـه مـردم صلـح بدهـد، نـه نـان و نـه آزادی. صلـح [نمی‌دهـد] چـون دولـت جنـگ،

دولت ادامهٔ کشتار امپریالیستی و حکومت غارت است... نان [نمی‌دهد] چون این دولت، دولت بورژوایی است. آزادی [نمی‌دهد] چون این دولت، دولت مالکان و سرمایه‌داران است که از مردم می‌ترسد و هم‌اکنون دست به کار بند و بست با خاندان رومانوف‌ها شده است.» به این ترتیب، لنین شعار یا وظیفهٔ روز در دورهٔ انتقال از نخستین مرحلهٔ انقلاب به دوّمین مرحله را چنین بیان می‌کند: «کارگران، شما در جنگ داخلی بر ضد تزاریسم معجزه‌هایی از قهرمانی پرولتری و توده‌یی از خود نشان داده‌اید. باید در کار متشکل ساختن پرولتاریا و تمام مردم نیز از خود معجزه نشان دهید تا زمینه را برای پیروزی خود در دوّمین مرحلهٔ انقلاب فراهم آورید.» لنین متحدان پرولتاریا در این مبارزه را «اولاً توده‌های وسیع چندین ده میلیونی، یعنی اکثریت عظیم اهالی که برای آنها صلح، نان، آزادی، و زمین ضروری است... و ثانیاً، پرولتاریای کلیهٔ کشورهای درگیر در جنگ و به طور کلی همهٔ کشورها» می‌داند. لنین این نامه‌اش را این طور به پایان می‌برد: «پرولتاریا به اتفاق این دو متحد، با بهره‌گیری از ویژگی لحظهٔ گذار کنونی می‌تواند نخست در راه رسیدن به جمهوری دموکراتیک و پیروزی کامل دهقانان بر مالکان، و سپس در راه رسیدن به سوسیالیسم، یعنی یگانه وسیله‌ای که می‌تواند به ملّت‌های رنج‌دیده از جنگ، صلح و نان و آزادی بدهد، گام بردارد، و گام برخواهد داشت.» لنین اندیشه‌هایی را که در این نامه‌ها مطرح کرده بود، بعدها در نوشته‌های دیگری مثل «وظایف پرولتاریا در انقلاب ما» توسعه و شرح داد.

لنین که پس از سرکوب انقلاب ۱۹۰۵- ۱۹۰۷ در تابستان ۱۹۰۷ از کشور خارج شده بود، پس از نزدیک به ۱۰ سال، اندکی پس از انقلاب فوریه-مارس ۱۹۱۷، در روز سوّم آوریل ۱۹۱۷ از راه سوئیس وارد روسیه و شهر پتروگراد شد و در ایستگاه قطار مورد استقبال پُرشور کارگران، سربازان، ناویان، و اعضای حزب قرار گرفت. روز بعد، در دو جلسهٔ متوالی با بلشویک‌ها و در جلسهٔ مشترک بلشویک‌ها و منشویک‌ها، لنین برای نمایندگان شوراهای کارگران و سربازان سخنرانی کرد و در آنجا تزهایی را مطرح کرد که از آن پس به «تزهای آوریل» معروف شد. او سپس این تزها را در مقاله‌ای با عنوان «دربارهٔ وظایف پرولتاریا در انقلاب کنونی» در روزنامهٔ پراودا (۷ آوریل ۱۹۱۷) منتشر کرد و در مقاله‌های بعدی‌اش، از جمله در «نامه‌هایی دربارهٔ تاکتیک»، «دربارهٔ قدرت دوگانه»، «وظایف پرولتاریا در انقلاب ما»، و «حزب‌های سیاسی در روسیه و وظایف پرولتاریا» باز هم بیشتر به این تزها پرداخت.

لنین در مقالهٔ «دربارهٔ قدرت دوگانه» که در ۹ آوریل ۱۹۱۷ در پراودا چاپ شد، به شرح وضعیت قدرت حاکمیت پس از انقلاب فوریه-مارس ۱۹۱۷، یعنی قدرت شورای کارگران و سربازان پتروگراد در کنار دولت موقتی که در دوما شکل گرفت، می‌پردازد. او نوشته‌اش چنین آغاز می‌کند که «مسئلهٔ اساسی هر انقلاب، مسئلهٔ قدرت حاکم در کشور است» و سپس ادامه می‌دهد که «در کنار دولت موقت، یعنی دولت بورژوازی، دولت دیگری تشکیل شده

است که هنوز ضعیف و در مرحلهٔ جنینی است؛ این دولت، شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان است.» لنین در تشریح قدرت شوراها در حاکمیت، می‌نویسد: «این قدرت از همان نوع کمون ۱۸۷۱ پاریس است. سرچشمهٔ قدرت، آن قانونی نیست که پیشتر در پارلمان بحث شده و به تصویب رسیده باشد، بلکه ابتکار مستقیم توده‌ها از پایین و تصرّف مستقیم [قدرت] است.» به عبارت دیگر، از دید لنین، قدرت مردمی شوراهای انقلابی با قدرتی که در جمهوری پارلمانی بورژوا-دموکراتیک حکم‌فرما می‌شود، به‌کلی متفاوت است. او در همین مقاله می‌نویسد: «بشر حکومتی عالی‌تر و بهتر از شوراهای نمایندگان کارگران و دهقانان و کارگران کشاورزی و سربازان به وجود نیاورده است و ما تا کنون نظیر آن را ندیده‌ایم.» در آن مقطع زمانی، لنین و بلشویک‌ها نه به دولت موقت بورژوازی اعتماد داشتند، و نه در رهبری اس‌ارها و منشویک‌ها در شوراهای کارگران قاطعیت انقلابی می‌دیدند، چون رهبران شوراها، و به‌ویژه شورای پتروگراد، کاملاً از دولت موقت انقلابی حمایت می‌کردند. لنین در همین مقاله‌اش در پاسخ به این سؤال که «آیا باید فوراً دولت موقت را برانداخت؟» می‌نویسد: «آن را باید برانداخت زیرا این یک دولت اُلیگارشی بورژوایی است نه حکومت تمام مردم؛ این دولت نه صلح می‌تواند بدهد نه نان و نه آزادی کامل.» امّا با توجه به پشتیبانی نهاد جوان و مردمی شورای کارگران و سربازان از دولت موقت، لنین چون نمی‌خواست به وجههٔ شوراها لطمه‌ای بخورد، معتقد بود که دولت موقت را «نمی‌توان اکنون سرنگون ساخت، زیرا با سازش مستقیم و غیرمستقیم با شوراها، و پیش از همه با شورای پتروگراد خود را روی پا نگه داشته است. آن را اصولاً با وسایل معمولی نمی‌توان برانداخت، چون متکی بر پشتیبانی دولت دوّم، یعنی شورای نمایندگان کارگران، از بورژوازی است.» لنین ضمن رد کردن فعالیت جدا از تودهٔ یک گروه روشنفکر کوچک، می‌نویسد: «ما مارکسیست، یعنی طرفدار مبارزهٔ طبقاتی پرولتری علیه سرگیجی خرده‌بورژوایی، علیه شوونیسم دفاع‌طلبانه [دفاع از میهن بورژوایی در جنگ جهانی]، و علیه پیروی از بورژوازی هستیم. پس به تشکیل حزب کمونیست پرولتاریا بپردازیم... بورژوازی طرفدار قدرت یگانهٔ بورژوازی است. کارگران آگاه طرفدار قدرت یگانهٔ شوراهای نمایندگان، یعنی طرفدار قدرت یگانه‌ای هستند که موجبات آن از راه روشن کردن ذهن پرولتاریا و رهایی وی از قید نفوذ بورژوازی فراهم شده باشد، نه از راه ماجراجویی.» در حدود هفت ماه بعد از نوشتن این مقاله، در اوضاع بحرانی‌ای که در روسیه پیش آمد، حزب بلشویک به اتکای قدرت انقلابی شوراهای نمایندگان کارگران و دهقانان و سربازان و ناویان که رهبری‌اش در اختیار بلشویک‌ها قرار گرفته بود، ضربهٔ کاری را به دولت موقت زد و با سرنگون کردن آن در روز ۷ نوامبر (تقویم جدید)، نخستین انقلاب سوسیالیستی جهان را به پیروزی رساند.

تزهای آوریل

تزهای آوریل در واقع خط مشی حزب بلشویک در دورهٔ زمانی پس از انقلاب فوریه-مارس

۱۹۱۷ بـه منظـور فراروياندن انقـلاب بورژوا-دموکراتیـک بـه انقـلاب سوسیالیسـتی بـود. لنیـن ایـن تزهـا را در روز ۴ آوریـل ۱۹۱۷ در سـخنرانی خـود دربـارهٔ وظایـف پرولتاریـای انقلابـی در برابـر اعضـای کمیتـهٔ مرکـزی و کمیتـهٔ حزبـی پتروگـراد و نماینـدگان بلشـویک شرکـت کننـده در کنفرانـس شـوراهای کارگـران و سربـازان ارائـه داد، کـه شـامل ۹ تـز اسـت.

۱. جنـگ کنونـی (جهانـی اوّل) همچنـان جنـگ امپریالیسـتی و غارتگرانـه اسـت. کوچک‌تریـن گذشـتی نسـبت بـه «دفاع‌طلبـی انقلابـی» از میهـن در ایـن جنـگ امپریالیسـتی جایـز نیسـت. بایـد اشـتباه قشرهـای وسـیع و پاک‌نیّـت توده‌هـای هـوادار دفـاع را بـا تفصیـل و شـکیبایی توضیـح داد و ثابـت کـرد کـه پایـان دادن بـه جنـگ از طریـق یـک صلـح واقعـاً دموکراتیـک و غیرتحمیلـی، بـدون برانداختـن سرمایـه ممکـن نیسـت. بایـد میـان سربـازان ارتش‌هـای متخاصـم ایجـاد بـرادری کـرد.

۲. ویژگـی مشـخص لحظـهٔ کنونـی در روسـیه، گـذار از مرحلـهٔ اوّل انقلاب-کـه در آن قـدرت بـه دسـت بـورژوازی (یعنـی دولـت موقـت) افتـاده اسـت- بـه مرحلـهٔ دوّم انقـلاب اسـت کـه در آن حاکمیـت بایـد بـه دسـت پرولتاریـا و قشرهـای تهی‌دسـت دهقانـان بیفتـد.

۳. از دولـت موقـت به‌هیچ‌وجـه پشـتیبانی نگـردد. بـه جـای مطالبـهٔ اینکـه ایـن دولـت از امپریالیسـت بـودن خـود دسـت بکشـد، کـه موجـب اشـاعهٔ تصوّرهـای خـام می‌شـود، بایـد ماهیـت ایـن دولـت را افشـا کـرد.

۴. بایـد بـه ایـن واقعیـت اعـتراف کـرد کـه حـزب مـا در اکـثر شـوراها در برابـر منشـویک‌ها و اس‌ارهـا کـه بـه نفـوذ بـورژوازی تـن در داده‌انـد، فعـلاً در اقلیـت، و آن هـم در اقلیـت ضعیفـی اسـت. مـادام کـه در اقلیـت هسـتیم، کار مـا انتقـاد و توضیـح اشتباه‌هاسـت، و در عیـن حـال، لـزوم انتقـال حاکمیـت بـه شـوراها را تبلیـغ می‌کنیـم.

۵. برقـراری جمهـوری شـوراهای نماینـدگان کارگـران، دهقانـان، وکارگـران کشـاورزی در سراسر کشـور، از پاییـن بـه بـالا، نـه جمهـوری پارلمانـی. بازگشـت از شـوراهای نماینـدگان بـه ایـن جمهـوری پارلمانـی، گامـی اسـت بـه عقـب.

۶. ملّـی کـردن زمین‌هـای کشـاورزی و ادارهٔ آنهـا توسـط شـوراهای محلـی نماینـدگان دهقانـان و کارگـران کشـاورزی.

۷. ادغام همهٔ بانک‌ها و ایجاد یک بانک ملّی واحد.

۸. وظیفـهٔ فـوری مـا «معمـول کـردن» سوسیالیسـم نیسـت، بلکـه فقـط آوردن فـوری تولیـد اجتماعـی و توزیـع کالاهـا زیـر نظـارت شـوراهای نماینـدگان کارگـران اسـت.

۹. وظایـف حـزب عبارتنـد از: تشـکیل کنگـره، تغییـر برنامـهٔ حـزب در مـورد امپریالیسـم و جنـگ امپریالیسـتی، و در مـورد موضـع مـا نسـبت بـه دولـت و خواسـت مـا دربـارهٔ «دولـت کمونـی»، تغییـر برنامـهٔ حداقـل حـزب، و بالاخـره تغییـر نـام حـزب. به‌جـای سوسـیال دموکراسـی کـه پیشـوایان

رسمی آن در تمام جهان به سوسیالیسم خیانت کرده‌اند و به بورژوازی گرویده‌اند (از جمله دفاع‌طلبان)، باید نام حزب را به حزب کمونیست تغییر داد.

۱۰. ایجاد یک انترناسیونال تازه، یک انترناسیونال انقلابی (انترناسیونال سوّم بعدی).

به این ترتیب، لنین با توجه به شرایط مشخصی که در هر بازهٔ زمانی پیش می‌آمد، تاکتیک‌ها و شعارهای مبارزه را تنظیم می‌کرد. بدین‌گونه بود که در روند مبارزهٔ مارکسیست‌های روسیه، لنین و بلشویک‌ها آموزش مارکسیستی دربارهٔ شکل‌های سازمانی جامعه در دوران گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم (و کمونیسم) را تکمیل می‌کردند. حزب بلشویک در آن مقطع زمانی که «قدرت دوگانه» در کشور وجود داشت، شعار «تمام حاکمیت به شوراها» را مطرح می‌کرد. نکتهٔ مهم در اینجا این است که منظور از این شعار، جابه‌جایی وزیران و وکیلان بورژوازی با نمایندگان شوراها نبود، بلکه بر هم زدن ماشین دولتی سابق و تشکیل نوع تازه‌ای از دولت بود که بر شالودهٔ شوراهای مردمی استوار باشد. هدف فوری از مطرح کردن این شعار، از میان بردن حاکمیت دوگانه به سود شوراها بود. لنین اعتقاد داشت که در شرایط ویژه‌ای که در آن زمان پیش آمده بود، و به قول لنین «بی‌اندازه نادر و گران‌بهاست»، انتقال تمام حاکمیت به شوراها از راه مسالمت‌آمیز فراهم بود. البته چند ماه بعد که دولت موقت با همکاری وزیران منشویک و اس‌ار که از طرف شورای پتروگراد وارد دولت شده بودند، نه‌فقط بر ادامهٔ جنگ صحّه گذاشت، بلکه دست به سرکوب بلشویک‌ها زد، حزب بلشویک تاکتیک و شعارش را به‌اجبار عوض کرد، و شعار قیام مسلّحانه را مطرح کرد. تزهای آوریل کارپایه‌ای شد برای فعالیت چند ماه آیندهٔ بلشویک‌ها، و از جمله تنظیم سیاست‌های نوین حزب که در هفتمین کنفرانس کشوری سازمان‌های حزب (۲۴ تا ۲۹ آوریل ۱۹۱۷) در پتروگراد تنظیم شد.

وظایف پرولتاریا در انقلاب ما

لنین در جزوهٔ «وظایف پرولتاریا در انقلاب ما» که عنوان فرعی آن «پیش‌نویس کارپایهٔ حزب پرولتری» و تاریخ نگارش آن ۱۰ آوریل ۱۹۱۷ بود، دربارهٔ مشخصات عمدهٔ لحظه‌ای از تاریخ که روسیه در حال گذر از آن بود توضیح‌های مفصّلی داده است. نگاهی اجمالی می‌اندازیم به سرفصل‌های این جزوه:

«جنبهٔ طبقاتی انقلاب- حاکمیت قدیمی تزاری در هم شکسته ولی کارش تمام نشده است. باند رومانوف‌ها همچنان به دسیسه‌پردازی ادامه می‌دهد. قدرت دولتی به دست طبقهٔ جدید، یعنی بورژوازی و زمین‌داران بزرگ افتاده است. از این لحاظ، انقلاب بورژوا-دموکراتیک در روسیه پایان یافته است. دولت جدید می‌کوشد همهٔ دستگاه دولتی تزاری را با کمترین اصلاحات در اختیار بورژوازی قرار دهد. حتّیٰ موعد فراخواندن مجلس مؤسسان را هم تا کنون معیّن نکرده است. عمده‌ترین مقام‌های وزارتی همچنان در اختیار سلطنت‌طلبان و زمین‌داران

بـزرگ اسـت. کرنسـکی به‌اصطـلاح «سوسیالیسـت» (کـه در آن زمـان وزیـر دادگسـتری بـود و بعدهـا وزیـر جنـگ و نخسـت‌وزیر شـد) به‌جـز تخدیـر هوشـیاری مـردم و انحـراف توجـه آنهـا بـه کمـک عبارت‌هـای پُرسروصـدا، نقـش دیگـری بـازی نمی‌کنـد. دولـت جدیـد بـورژوازی در سیاسـت داخلـی شایسـتهٔ هیچ‌گونـهٔ اعتـمادی از طـرف پرولتاریـا نیسـت و پشـتیبانی از آن به‌هیچ‌وجـه جایـز نیسـت.

«سیاسـت خارجـی دولـت جدیـد- دولـت جدیـد دولـتِ ادامـهٔ جنـگ امپریالیسـتی اسـت. بـرای متوقـف سـاختن کشـتار ملّت‌هـا کـه بـه سـود سرمایـه‌داران صـورت می‌گیـرد، هیـچ گام عملـی برنداشـته اسـت. ایـن دولـت حتّـیٰ آن قراردادهـای سرّی غارتگرانـه را نیـز کـه آشـکارا روسـیه را بـا سرمایـهٔ غارتگرانـهٔ امپریالیسـتی انگلیسـی و فرانسـوی مربـوط می‌سـازد (قراردادهـای غـارت ایـران، چپـاول چیـن، غـارت ترکیـه...) منتـشر نکـرده اسـت. دولـت جدیـد در زمینـهٔ سیاسـت خارجـی درخـور کمتریـن اعتـمادی نیسـت، و توقـع صلـح از آن، در عمـل فقـط بـه معنـای فریـب مـردم و تلقیـن امیدهـای واهـی بـه آنهاسـت.

«ماهیـت ویـژهٔ قـدرت دوگانـه و اهمیـت طبقاتـی آن- ایـن قـدرت در وجـود دو دولـت دیـده می‌شـود: دولـت عمـده و واقعـی بـورژوازی، یعنـی دولـت موقـت لِـوُوف [نخسـت‌وزیر] و شریـکان، و دیگـری دولـت مـوازی و تکمیلـی و «نظـارت کننـده» بـه شـکل شـورای نماینـدگان کارگـران و سربـازان پتروگـراد کـه هیـچ نهـاد دولتـی را در دسـت نـدارد ولـی اتـکای مسـتقیم بـه اکثریـت بی‌چون‌وچـرای مـردم و کارگـران و سربـازان مسـلّح دارد. ویژگـی مهـم وضعیـت کنونـی ایـن اسـت کـه شـورای پتروگـراد نقـش خـود را بـه نظـارت بـر امـور و فراخوانـدن مجلـس مؤسسـان (کـه دولـت موقـت هنـوز تاریخـی بـرای آن معیّـن نکـرده) محـدود کـرده اسـت. تردیـدی نیسـت کـه ایـن دوگانگـی بـرای مـدّت طولانـی نمی‌توانـد دوام بیـاورد. یکـی از آنهـا بایـد از میـان بـرود. قـدرت دوگانـه فقـط نمـوداری از یـک لحظـهٔ انتقالـی در رونـد تحـوّل انقـلاب اسـت. بـر اثـر انقـلاب، میلیون‌هـا نفـر از خـواب برخاسـته و بـه صحنـهٔ سیاسـت گام گذاردنـد. بخـش اعظـم آنهـا از لحـاظ موقعیـت خـود بیـن سرمایـه‌داران و کارگـران قـرار دارنـد. روسـیه خرده‌بورژوایی‌تریـن کشـور اروپاسـت. خرده‌بـورژوازی در زندگـی خـود بـه شـیوهٔ کارفرماهـا زندگـی می‌کنـد نـه بـه شـیوهٔ پرولـتری (از لحـاظ موقعیـت خـود در تولیـد اجتماعـی). اعتـماد غیرآگاهانـهٔ توده‌هـای روسـیه بـه سرمایـه‌داران بـا سرعتـی انقلابـی رشـد کـرده اسـت. ایـن اسـت پایـهٔ طبقاتـی سـازش بیـن دولـت موقـت و شـورای نماینـدگان کارگـران و سربـازان (تحـت رهـبری اس‌ارهـا و منشـویک‌ها). کافـی نبـودن عـدهٔ پرولتاریـا در روسـیه و آگاهـی و تشـکل آن، روی دیگـر همیـن سـکّه اسـت.

«ماهیـت ویـژهٔ تاکتیک‌هایـی کـه از وضـع پیش‌گفتـه ناشـی می‌شـود- تاکتیـک لحظـهٔ کنونـی، انتقـاد از حزب‌هـای خرده‌بورژوایـی اس‌ار و منشـویک، توضیـح اشـتباه‌های آنهـا، آمـاده و متحـد کـردن عنـاصر آگاه پرولـتری، یعنـی حـزب کمونیسـت، و رهانـدن پرولتاریـا از قیـد سم‌پاشـی سرگیجه‌آور خرده‌بـورژوازی اسـت. ایـن کارهـا فقـط تبلیغاتـی بـه نظـر می‌رسـد، ولـی در حقیـت ایـن عملی‌تریـن

کار انقلابی است. تجربهٔ جهانی دولت‌های بورژوازی و زمین‌داران دو روش برای ستم بر مردم پیدا کرده است، یکی اعمال زور، و دیگری فریب، چاپلوسی، سخن‌پردازی، وعده و وعید، صدقه‌های ناچیز، و گذشت‌های بی‌اهمیت و حفظ آنچه عمده و اساسی است. ویژگی لحظهٔ کنونی در روسیه، سرعت سرسام‌آور تبدیل روش اوّل به دوّم است. سران خرده‌بورژازی اعتماد به بورژوازی را به مردم می‌آموزند. پرولترها هم باید بی‌اعتمادی به بورژوازی را به مردم بیاموزند.

«دفاع‌طلبی انقلابی و معنای انقلابی آن- موج خرده‌بورژوایی دفاع‌طلبی انقلابی [دفاع از میهن بورژوایی در جنگ جهانی اوّل] بدترین دشمن پیشرفت جنبش و موفقیت انقلاب روس است. بورژوازی قضیه را این طور وانمود می‌کند که گویی در نتیجهٔ طی این مرحلهٔ انقلاب، جنبهٔ اجتماعی-سیاسی جنگ نیز برای روسیه تغییر کرده است. ما باید به توده‌ها توضیح دهیم که شاخص جنبهٔ اجتماعی-سیاسی جنگ، وضع طبقه‌ای است که جنگ می‌کند، سیاست این طبقه است که جنگ ادامهٔ آن است. البته توضیح این نکته کار آسانی نیست. مردمِ عادی هوادار دفاع‌طلبی مسئله را به‌سادگی این طور می‌بینند: «من خواهان الحاق سرزمین‌های دیگران نیستم، ولی آلمان‌ها به سراغ من می‌آیند، پس من از حق دفاع می‌کنم نه از فلان یا بهمان منافع امپریالیستی.» اینها آن بورژواها و برادران روشنفکری نیستند که خیلی خوب می‌دانند که بدون نفی حاکمیت سرمایه نمی‌توان از الحاق‌طلبی دست کشید و بدون دغدغهٔ‌خاطر توده‌ها را با الفاظ زیبا و وعده‌های بی‌پایان فریب می‌دهند [باید بین اینها تفاوت گذاشت].

«چگونه می‌توان به جنگ [امپریالیستی جهانی اوّل] پایان داد؟ این جنگ نه محصول ارادهٔ شیطانی سرمایه‌داران درنده‌خو، بلکه مولود تکامل نیم‌قرنی سرمایهٔ جهانی و میلیاردها رشته و ارتباط آن است. بدون برانداختن حاکمیت سرمایه و بدون انتقال حاکمیت دولتی به پرولتاریا نمی‌توان از جنگ امپریالیستی بیرون جست و به یک صلح دموکراتیک و غیرتحمیلی دست یافت.

«نوع جدید دولتی که در انقلاب ما پدید می‌آید- شوراها شکل جدید، یا به عبارت صحیح‌تر، نوع جدیدی از دولت هستند. این دولتی است از نوع کمون پاریس، نه از نوع جمهوری پارلمانی بورژوایی. مارکسیسم، برخلاف آنارشیسم، ضرورت وجود دولت و حاکمیت دولتی در دوران انقلابی و از آن جمله در دوران گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم را تشخیص می‌دهد. دولت شورایی ماشین دولتی کهنه را در هم می‌شکند و از میان برمی‌دارد. شوراها آن نوع دولتی را احیا می‌کنند که از دل کمون پاریس بیرون می‌آمد و مارکس [در «جنگ داخلی در فرانسه»] آن را این طور توصیف کرد: «شکل سیاسی سرانجام کشف‌شده‌ای که می‌تواند رهایی اقتصادی زحمتکشان را عملی سازد.» بدون شرکت مستقل زنان در زندگی سیاسی،

نه‌فقط دربارهٔ سوسیالیسم، که از دموکراسی کامل و پایدار نیز نمی‌تواند سخنی در میان باشد.

«برنامهٔ ارضی و برنامهٔ ملّی- ما باید ملّی کردن همهٔ زمین‌ها را طلب کنیم، یعنی تمام زمین‌های کشور در مالکیت حاکمیت دولتی مرکزی درآید. ولی اختیار بهره‌برداری کاملاً و منحصراً در دست شوراهای ایالتی و محلی نمایندگان دهقانان باشد. در مورد مسئلهٔ ملّی، حزب پرولتاریا پیش از هر چیز باید از این دفاع کند که همهٔ ملیت‌ها و اقوام ستم‌دیده از تزاریسم، آزادی کامل برای جدایی از روسیه دارند و این امر باید بی‌درنگ محقق شود.

«ملّی کردن بانک‌ها و سندیکاهای سرمایه‌داران- اقدام‌هایی از قبیل ملّی کردن زمین و بانک‌ها و سندیکاهای سرمایه‌داران باید تا جایی که ممکن است از راه انقلابی به موقع اجرا گذاشته شود. حزب پرولتاریای انقلابی از مصادره و ضبط سودهای فوق‌العاده هنگفت سرمایه‌داران و بانک‌داران که به‌ویژه به نحوی مفتضحانه از قِبَلِ جنگ سود می‌برند، هرگز خودداری نخواهد کرد.

«وضعیت در انترناسیونال سوسیالیستی- در این ایّام حتّی پلخانف و کرنسکی هم خود را انترناسیونالیست می‌نامند. ولی انترناسیونالیسم در کردار، یکی و فقط یکی است، و آن هم کار بی‌دریغ در راه توسعهٔ جنبش انقلابی و مبارزهٔ انقلابی در کشور خویش، و پشتیبانی از این مبارزه، بدون استثنا، در تمام کشورها است. مهم‌ترین علامت مشخصهٔ این جریان، گسست کامل پیوند هم با سوسیال‌شوونیسم (سوسیالیست در گفتار، شوونیست در کردار، که دفاع از میهن در جنگ امپریالیستی را تأیید می‌کند) و هم با «میانه‌گیر»ها (که میان سوسیال‌شوونیست‌ها و انترناسیونالیست‌های واقعی در نوسان‌اند)، و مبارزهٔ انقلابی بی‌دریغ بر ضد دولت امپریالیستی خودی است. کارل لیبکنشت نامدارترین نمایندهٔ این جریان و نمایندهٔ انترناسیونال پرولتری جدید و حقیقی است. او کارگران و سربازان آلمان را دعوت کرد که سلاح را به سوی دولت خود برگردانند، و اکنون همراه با هزاران سوسیالیست واقعی در زندان آلمان است. در عصر جنگ هولناک امپریالیستی، انترناسیونالیست بودن در کردار کار آسانی نیست. برای خروج از جنگ [امپریالیستی] و عقد پیمان صلح دموکراتیک و غیرتحمیلی، هیچ راهی جز انقلاب پرولتاریا وجود ندارد.

«باید انترناسیونال سوّم را تأسیس کرد- باید فوراً پیوند با این انترناسیونال [شوونیستی دوّم] را گسست. حزب ما نباید به انتظار بنشیند، بلکه باید بی‌درنگ انترناسیونال سوّم را تأسیس کند. هیچ کشوری در جهان اکنون [پس از انقلاب فوریه-مارس ۱۹۱۷] مثل روسیه این‌قدر آزادی ندارد. از این آزادی استفاده کنیم، ولی نه برای تبلیغ پشتیبانی از بورژوازی یا «دفاع‌طلبی انقلابی» بورژوایی، بلکه برای تأسیس جسورانه و لیبکنشتی انترناسیونال سوّم، انترناسیونالی که دشمن آشتی‌ناپذیر هم خیانتکاران سوسیال‌شوونیست و هم «میانه‌گیر»های متزلزل است.

«حزب ما چه عنوانی باید داشته باشد؟ ما باید خود را حزب کمونیست بنامیم، همان‌گونه که مارکس و انگلس خود را کمونیست می‌نامیدند. «سوسیال دموکراسی» با طرح دفاع از میهن در جنگ امپریالیستی به سوسیالیسم خیانت کرده و به بورژوازی ملّی کشورش گرویده است، و انترناسیونال دوّم هم آموزش مارکسیسم دربارهٔ دولت را تحریف کرده است. عنوان سابق حزب ما [یعنی سوسیال دموکرات] فریب توده‌ها را تسهیل می‌کند، مانع پیشرَوی می‌شود. ما می‌خواهیم جهان را دوباره بسازیم. ما می‌خواهیم به جنگ امپریالیستی جهانی پایان دهیم که صدها میلیون تن گرفتار آنند و منافع صدها و صدها میلیارد سرمایه با آن درآمیخته است. بدون انقلاب پرولتری، یعنی بزرگ‌ترین انقلاب در تاریخ بشری، نمی‌توان جنگ را از راه یک صلح واقعاً دموکراتیک به پایان رساند. وقت آن رسیده است که جامهٔ چرکین را از تن به در کنیم، و جامهٔ تمیزی به تن کنیم.»

آنچه تا اینجا بیان شد، چکیدهٔ نوشته‌های لنین دربارهٔ نظر او و حزب بلشویک دربارهٔ اوضاع سیاسی پس از انقلاب فوریه-مارس و برنامهٔ عمل این حزب در این دوره از انقلاب روسیه بود. در هفتمین کنفرانس کشوری حزب بلشویک در ماه مه ۱۹۱۷، و سپس در نخستین کنگرهٔ شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان سراسر روسیه که در حدود یک ماه بعد از کنفرانس کشوری بلشویک‌ها برگزار شد، این نظرهای لنین و حزب بلشویک کارپایهٔ تنظیم برنامه‌ها و تاکتیک‌های این دو نهاد حزبی و شورایی شد. لنین در روز ۱۷ ژوئن ۱۹۱۷ در کنگرهٔ شوراها سخنرانی کرد. چند هفته پیش از برگزاری این کنگره، در پی توافق دولت موقتِ منصوبِ دوما با منشویک‌ها و اس‌ارها، پنج وزیر به‌اصطلاح سوسیالیست وارد کابینهٔ دولت شدند که کرنسکی یکی از آنها بود. همان‌طور که پیشتر گفته شد، این دولت همچنان به جنگ امپریالیستی ادامه داد. لنین در سخنرانی ۱۷ ژوئن خود در کنگرهٔ شوراها باز هم به تشریح ماهیت دولت موقت پرداخت و گفت: «کدام طبقه همچنان سلطه و سیادت دارد؟ همان طبقهٔ سرمایه‌دار، و به همین علّت هم جنگ همچنان جنبهٔ امپریالیستی دارد. دولتی که وزیران سوسیالیست‌نما در آن شرکت دارند چیزی را تغییر نداده است: قراردادهای محرمانه همان‌طور محرمانه مانده است، روسیه می‌جنگد تا سرزمین‌ها را تصرف کند و سیاست لیاخوف در ایران را ادامه دهد، و غیره.» روشن است که در اینجا اشارهٔ لنین به کودتای محمدعلی‌شاه و به توپ بستن مجلس شورای ملّی ایران است که به دست لیاخوف قزاق روسیهٔ تزاری صورت گرفت.

رخدادهای چند ماه بعدی، تا پیروزی انقلاب در روز ۲۵ اکتبر ۱۹۱۷ (۷ نوامبر به تقویم جدید)، از یک سو شاهد شکست‌های سنگین نیروهای روسی در جبهه‌ها، افزایش فقر و تنگدستی مردم و گرانی و کمبود سوخت و مواد غذایی در نتیجهٔ جنگ، و از سوی دیگر، شاهد رشد نارضایتی مردم و اوج‌گیری جنبش مردمی و فعالیت و نفوذ حزب بلشویک بود.

روسیه در بحران اقتصادی عمیقی فرو رفته بود. حزب بلشویک نخست تلاش کرد که به طور مسالمت‌آمیز مسئلهٔ حاکمیت دوگانه را به سود قدرت شوراها به پایان برساند، ولی پس از آنکه تظاهرات گستردهٔ زحمتکشان در ماه ژوییه برای صلح به دستور دولت موقت با خشونت سرکوب شد، آن هم در حالی که اس‌ارها و منشویک‌ها در دولت بودند، در عمل قدرت یگانه به دست بورژوازی و مالکان بزرگ افتاد. حزب بلشویک از همین زمان به فکر قیام مسلّحانه افتاد ولی در عین حال برای کسب نفوذ بیشتر در شورای کارگران و سربازان پتروگراد (پایتخت) و شوراهای شهرهای دیگر، سخت تلاش می‌کرد. در همین اثنا کنگرهٔ ششم حزب در روزهای آخر ژوییه و اوایل اوت ۱۹۱۷ برگزار شد. از کنفرانس آوریل تا کنگرهٔ ششم، شمار اعضای حزب سه برابر شده بود. لنین نظریات خود را در مقاله‌هایی مثل «دربارهٔ اوضاع سیاسی- چهار تز» یا «دربارهٔ شعارها» و «درس‌های انقلاب» بیان کرد که در تنظیم اسناد کنگره مورد استفاده قرار گرفت. کنگرهٔ ششم به این نتیجه رسید که چون حکومت در عمل به دست بورژوازی ضدانقلابی افتاده و پیشرفت مسالمت‌آمیز انقلاب و انتقال آرام حاکمیت به شوراها غیرممکن شده است، تنها شعار صحیح در آن لحظه الغای کامل دیکتاتوری بورژوازی از راه قیام مسلّحانه است تا حاکمیت به دست پرولتاریا و متحدان آن یعنی دهقانان بیفتد. کارگران به دعوت حزب مسلّح می‌شدند. واحدهای گارد سرخ به سرعت تشکیل می‌شدند و سربازان فراری از جبهه و هوادار انقلاب به آنها می‌پیوستند. به‌تدریج تعداد نمایندگان بلشویک در شوراهای پتروگراد و شهرها بیشتر شد. در روز ۲۵ اوت همان سال، کورنیلوف ژنرال تزاری دست به کودتا به منظور سرکوب جنبش مردمی و شوراها و حزب بلشویک زد که نیروهای گارد سرخ با آن مقابله کردند و در نهایت کودتا را شکست دادند. دولت موقت زیر فشار توده‌ها مجبور به دستگیری و محاکمهٔ کورنیلوف و همدستانش شد. کودتای کورنیلوف به مردم نشان داد که سلطنت‌طلبان و ژنرال‌های تزاری همچنان می‌کوشند جنبش را سرکوب و رژیم سلطنتی را دوباره برقرار کنند. روز ۳۱ اوت ۱۹۱۷ شورای پتروگراد برای نخستین بار از زمانی که تشکیل شده بود، قطعنامهٔ انتقال حاکمیت به شوراها را تصویب کرد و شوراهای شهرها دیگر مثل مسکو و مینسک و تاشکند و غیره نیز به این تصمیم پیوستند. حزب بلشویک نیز مجدداً شعار «همهٔ حاکمیت به شوراها» را مطرح کرد. در ماه‌های اوت و سپتامبر همین سال بود که لنین کتاب «**دولت و انقلاب**» را نوشت و آموزش مارکسیسم دربارهٔ دولت را در شرایط تازه تکامل بخشید. این کتاب در امر تشکیل دولت تراز نوین پرولتاریایی، دولت سوسیالیستی، پایهٔ سندهای برنامه‌ای حزب بلشویک شد.

تا ماه سپتامبر ۱۹۱۷ رهبری شوراهای پتروگراد و مسکو به دست بلشویک‌ها افتاده بود. شمار اعضای گارد سرخ نیز نزدیک به دویست‌هزار نفر شده بود. بورژوازی دولت موقت (که نخست‌وزیر آن اکنون کرنسکی بود) نیز در پی سازش با آلمان‌ها و نجات خود به قیمت

از دست دادن بخش‌هایی از سرزمین روسیه بود (اسناد این سازش بعد از پیروزی انقلاب اکتبر فاش شد). امپریالیست‌های انگلیسی و فرانسوی نیز از ترس انقلاب در کشورهای خود می‌کوشیدند با آلمانی‌ها سازش و صلح کنند.

لنین در همین ماه‌های سپتامبر و اکتبر ۱۹۱۷ نامه‌های متعددی به کمیته‌های حزبی پتروگراد و مسکو و نیز به کمیتهٔ مرکزی حزب بلشویک، به اعضای حزب، و به نمایندگان حزب در شوراهای کارگران و سربازان پتروگراد و مسکو (دو شهر بزرگ روسیه) نوشت که محور اصلی و اساسی آنها بررسی مسئلهٔ قیام عمومی و مسلّحانه و این موضوع بود که «بحران رسیده و نضج یافته است» (عنوان نامه به تاریخ ۲۹ سپتامبر ۱۹۱۷) و با توجه به وضعیت متزلزل حکومت موقت و بحران عمومی و افزایش نفوذ بلشویک‌ها در شوراهای پتروگراد و مسکو، اکنون زمان آن رسیده است که «بلشویک‌ها باید زمام حکومت را به دست گیرند» (نامه به تاریخ ۱۴ سپتامبر ۱۹۱۷). یکی از انتقادهایی که منشویک‌ها و برخی از سوسیال دموکرات‌ها به لنین و حزب بلشویک داشتند این بود که حزب اگر هم بتواند حکومت در دست بگیرد، قادر به حفظ آن نخواهد بود. لنین در نوشته‌ای نسبتاً طولانی با عنوان «آیا بلشویک‌ها می‌توانند زمام حکومت را در دست خود نگه دارند» (اواخر سپتامبر ۱۹۱۷) به این موضوع پرداخت. انقلاب ۲۵ اکتبر مواضع لنین و بلشویک‌ها را از عرصهٔ نظری به عرصهٔ عمل آورد و درستی آنها را در شرایط موجود آن زمان روسیه نشان داد. در ماه سپتامبر و به‌ویژه در ماه اکتبر، کمیتهٔ مرکزی حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه (بلشویک) بارها تشکیل جلسه داد تا دربارهٔ اقدام حزب در مورد قیام و به دست گرفتن حاکمیت دولتی بحث و تصمیم‌گیری کند. جلسهٔ روز ۱۰ اکتبر ۱۹۱۷ کمیتهٔ مرکزی در آن برههٔ حسّاس اهمیتی تاریخی داشت. در این جلسه، قطعنامه دربارهٔ قیام مسلّحانه با ده رأی موافق و دو رأی مخالف (کامنوف و زینوویف) تصویب شد. استدلال مخالفان این بود که باید منتظر تشکیل مجلس مؤسسان شد. این قطعنامه رهنمودی بود برای همهٔ اعضای حزب تا دست به کار تدارک قیام مسلّحانه شوند. در جلسهٔ بعدی کمیتهٔ مرکزی (۱۶ اکتبر) مرکز نظامی-انقلابی برای رهبری قیام تشکیل شد که لنین در رأس آن قرار داشت. لنین در یکی از نامه‌هایش به کمیتهٔ مرکزی (۱ اکتبر ۱۹۱۷) نوشت: «سیر حوادث آن‌چنان وظیفهٔ ما را به‌روشنی تعیین کرده است که تأخیر و درنگ، منتظر شدن، تبهکاری در برابر انقلاب است.» لنین در «مارکسیسم و قیام» (۱۴ سپتامبر) دربارهٔ قیام مسلّحانهٔ انقلابی و تفاوت آن با ماجراجویی عده‌ای اندک چنین نوشت: «قیام برای اینکه موفق شود باید نه به توطئه و نه به حزب، بلکه به طبقهٔ پیشاهنگ متکی باشد. این اولاً. قیام باید به شور انقلابی مردم متکی باشد. این ثانیاً. قیام باید به چنان نقطه‌عطفی در تاریخ انقلابِ در حال اعتلا متکی باشد که در آن فعالیت گروه پیشرو مردم به حد اکثر خود رسیده باشد و تزلزل صفوف دشمن و صفوفِ دوستانِ ضعیف و دودل و نیمه‌راه انقلاب، از هر وقت دیگر شدیدتر

باشد. این هم ثالثاً. این سه شرط لازم برای طرح مسئلهٔ قیام، مارکسیسم را از بلانکیسم متمایز می‌کند.»

روز ۲۴ اکتبر (۶ نوامبر جدید) و قبل از گشایش کنگرهٔ دوّم شوراها، به پیشنهاد لنین قیام مردمی مسلّحانهٔ کارگران و سربازان و ناویان برای سرنگون کردن دولت موقت و انتقال قدرت به شوراها آغاز شد. اداره‌های دولتی و کاخ زمستانی محل استقرار (و پناه) دولت موقت محاصره شد. در فاصلهٔ یک روز، یعنی صبح روز ۲۵ اکتبر (۷ نوامبر جدید) دولت موقت سرنگون و کرنسکی فراری شد. ساعت ۱۰ صبح پیام لنین با عنوان «خطاب به شهروندان روسیه» پخش شد: «دولت موقت سرنگون شد. ارگان شورای نمایندگان کارگران و سربازان، یعنی کمیتهٔ نظامی-انقلابی که در رأس پرولتاریا و پادگان شهر قرار دارد حاکمیت دولتی را در دست گرفت. زنده باد انقلابِ کارگران، سربازان، دهقانان». در پایان همان روز، کاخ زمستانی سقوط کرد و وزیران دولت موقت بازداشت شدند. انقلاب اکتبر روسیه به‌سرعت و بدون خونریزی زیادی به پیروزی رسید. همان شب کنگرهٔ دوّم شوراها برگزار شد که بیش از ۴۰۰ نماینده در آن شرکت داشتند. کنگرهٔ دوّم شوراها در همان روز پیامی را که لنین نوشته بود تصویب کرد. در این پیام آمده بود: «کنگره بنا به ارادهٔ اکثریت عظیم کارگران، سربازان، و دهقانان، و به اتکای قیام پیروزمند کارگران و پادگان پتروگراد، حاکمیت دولتی را به دست می‌گیرد.»

روز ۲۵ اکتبر (۷ نوامبر) سال ۱۹۱۷ به عنوان روز پیروزی انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر در روسیه در تاریخ ثبت شد. برقراری صلح و ملّی کردن زمین و بانک‌ها جزو نخستین فرمان‌های در دستورکار انقلاب بودند. با اجرای این فرمان‌ها، استقرار حاکمیت شوراها (شوروی) در سرزمین پهناور روسیه آغاز شد. با انقلاب اکتبر روسیه، دوران انقلاب‌های سوسیالیستی جهان و دوران نوین گذار از نظام سرمایه‌داری به سوسیالیسم و کمونیسم آغاز شد.

به نقل از «نامهٔ مردم»، شمارهٔ ۱۰۳۳، ۱۳ شهریور ماه ۱۳۹۶

صلح برست-لیتوفسک، آغاز ساختمان سوسیالیسم، بیماری «چپ‌گرایی»

مروری بر برخی از آثار لنینیسم و زمینه‌های تاریخی و اجتماعی آن‌ها (بخش اول)

روز ۲۵ اکتبر (۷ نوامبر به تقویم امروزی) سال ۱۹۱۷، در حالی که جنگ امپریالیستی جهانی اوّل همچنان ادامه داشت، انقلاب سوسیالیستی در روسیه به رهبری حزب انقلابی بلشویک‌ها به پیروزی رسید. کارگران و دهقانان زحمتکش حکومت بورژوازی را برانداختند و روند برقراری حاکمیت شوروی (شورایی) زحمتکشان در سرزمین پهناور روسیه آغاز شد. انقلاب اکتبر روسیه زندگی بهتر، حقوق عادلانهٔ اجتماعی-سیاسی، و دموکراسی اجتماعی-اقتصادی به مردم نوید می‌داد و شعار صلح را مطرح می‌کرد. کمیتهٔ نظامی-انقلابی شورای نمایندگان کارگران و سربازان در پتروگراد در ساعت ۱۰ صبح روز ۲۵ اکتبر در «پیام به شهروندان روسیه» اعلام کرد که «دولت موقت [بورژوازی] سرنگون شد. قدرت دولتی به دست کمیتهٔ نظامی-انقلابی که ارگان شورای نمایندگان کارگران و سربازان پتروگراد است، منتقل شده است. آنچه مردم در راه آن مبارزه می‌کردند: پیشنهاد صلح دموکراتیک، الغای مالکیت اربابی بر زمین، برقراری کنترل کارگری بر تولید، و تشکیل دولت شوروی، محقق شد. زنده باد انقلاب کارگران، سربازان، و دهقانان!»

پیروزی زحمتکشان روس در انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، تأثیر قابل‌توجهی بر زحمتکشانی داشت که در حکومت‌های سرمایه‌داری و امپریالیستی در دیگر کشورهای جهان استثمار می‌شدند، و مرگ و ویرانی و مشقت جنگ زندگی آنها را بیش از پیش تباه کرده بود. کشور شوراها پیشگام تحوّل نوینی در تاریخ بشر و پویندهٔ راهی تازه در گذار از سرمایه‌داری به سوی سوسیالیسم شد که تا کنون در این مقیاس آزموده نشده بود و «دستورالعملی» هم برای آن نوشته نشده بود. انقلاب اکتبر دورانی نوین، دوران تاریخی پیروزی سوسیالیسم و حرکت به سوی کمونیسم را در

تاریخ بشر آغاز کرد.

حزب بلشویک‌های روسیه انقلابی تاریخی را به پیروزی رسانده بود و با به دست آوردن حاکمیت و قدرت دولتی، گام در راهی گذاشته بود که ناشناخته‌های فراوانی داشت. حزب بلشویک روسیه این وظایف بنیادی را پیش روی خود داشت: ساختن و تحکیم دولت شوروی (شورایی)، نوسازی جامعه بر مبنای نظام اقتصادی-اجتماعی سوسیالیستی، سازمان‌دهی دفاع کشور در برابر تهاجم و تجاوز خصمانهٔ سرمایه‌داری از قدرت رانده‌شده، و تقویت ارتباط با پرولتاریای سایر کشورها و پشتیبانی از آنها. همهٔ اینها در شرایطی بود که پرولتاریای روسیه و حزب آن برای ادارهٔ دولت و کشور در عرصه‌های گوناگون اقتصادی-اجتماعی-سیاسی فاقد کادرهای مُجرّب بود. به‌علاوه، ضدانقلاب نیز خیلی زود مبارزهٔ مسلحانه با حاکمیت نوین را آغاز کرد و حکومت شورایی مجبور شده بود مقاومت دشمنان را با نیروی نظامی سرکوب کند. مبارزه با اِس‌اِرها (سوسیالیست‌های انقلابی) و مِنشویک‌ها که در شوراها حضور پُررنگی داشتند نیز در برابر بلشویک‌ها قرار داشت. حزب بلشویک هم‌زمان با دفاع از انقلاب و سرکوب ضدانقلاب، و در هم شکستن تسلیم‌طلبان داخلی، فعالیت دشوار و پُرمسئولیت ایجاد دولت جدید شوروی را نیز به پیش می‌برد که نخستین تجربهٔ جهانی در چنین مقیاسی بود و جای دیگری نبود که بتوان از آن تجربه آموخت. امّا نبوغ سازمان‌دهی و سیاسی لنین و رفقایش در روند انقلاب و ساختمان دولت شوروی، عامل نیرومندی در انجام موفقیت‌آمیز این وظیفهٔ حزب بود. لنین و بلشویک‌ها به نیروی آفریننده و خلاقیت توده‌ها به منزلهٔ عاملی اساسی در شکل دادن سازمان‌های اجتماعی نوین اعتقاد و اتکا داشتند. دستگاه دولتی سابق در هم شکسته می‌شد و به جای آن دستگاه نوین دولت پرولتری بر بنیاد شوراهای مردمی ایجاد می‌شد. تشکیل نیروهای مسلّح نوین از دشوارترین کارها بود. حکومت تازه به دموکراتیک کردن ارتش پرداخت؛ رتبه‌ها و درجه‌های نظامی لغو شد و فرماندهان نظامی توسط سربازان انتخاب شدند. فرمان ایجاد ارتش سرخ صادر شد.

از دیگر اقدام‌های عاجل حکومت تازه، صدور فرمان زمین به سود دهقانان زحمتکش و دادن زمین به آنها، برابر اعلام کردن همهٔ مردم کشور به عنوان «شهروند روسیه»، جدا کردن کلیسا و دین از دولت، اعلام آزادی مذهب‌ها، برابری حقوق زنان و مردان، اعلام حق تعیین سرنوشت ملّت‌ها تا حد جدایی و تشکیل دولت مستقل (برای نمونه: فنلاند، و اوکراین که البته بعداً وارد اتحاد با جمهوری شوروی روسیه شد)، و لغو قراردادهای نابرابر دولت تزاری و حکومت موقت بورژوایی با کشورهای دیگر (از جمله ایران) بود. صدها هزار خانوادهٔ کارگری به ساختمان‌هایی که پیشتر متعلق به سرمایه‌داران و مالکان بود انتقال و اِسکان داده شدند. تحصیل و خدمات پزشکی رایگان شد. کاخ‌ها به موزه و محل‌های تجمع عمومی تبدیل شد. هشت ساعت کار در روز برقرار شد. بیمهٔ خدمات درمانی و از کار افتادگی و بیکاری برقرار شد.

بانک‌ها، معادن، و راه‌های آهن به مالکیت مردمی درآمد، کارخانه‌ها و صنایع بزرگ ملّی شد، و در صنایع نظارت کارگری برقرار شد. پایه‌گذاری بخش سوسیالیستی اقتصاد آغاز شد. در ماه ژانویهٔ ۱۹۱۸ کمیتهٔ اجرایی مرکزی حزب بلشویک و کنگرهٔ سوّم شوراهای سراسر روسیه «اعلامیهٔ حقوق زحمتکشان و مردم استثمارشده» را تصویب کردند که برای نخستین بار در تاریخ، ارادهٔ حقیقی طبقات زحمتکش را بیان می‌کرد، حاکمیت آنها را برقرار می‌ساخت، و نابودی استثمار انسان از انسان، ایجاد سوسیالیسم، و الغای طبقات را هدف خود قرار می‌داد. در همین اعلامیه بود که موضوع‌هایی مثل اعلام تشکیل جمهوری شوراها (جمهوری شوروی روسیه)، لغو مالکیت خصوصی بر زمین، ملّی کردن بانک‌ها، الغای قراردادهای سرّی و برقراری صلح دموکراتیک بدول الحاق‌طلبی و بدون غرامت بین ملّت‌ها، استقلال فنلاند، خروج نیروهای روس از ایران، و تشکیل فدراسیون جمهوری‌های شوروی روسیه مطرح شده بود. این اعلامیه بعدها پایه و اساس قانون اساسی شوروی شد که در کنگرهٔ پنجم شوراها در ژوییهٔ ۱۹۱۸ تصویب شد. زحمتکشان و بلشویک‌ها گام به گام طرز ادارهٔ اقتصاد را می‌آموختند.

همان‌طور که گفته شد، یکی از عاجل‌ترین اقدام‌های حزب بلشویک روسیه از همان نخستین روز پس از پیروزی انقلاب، مبارزهٔ فعال در راه پایان دادن به جنگ جهانی اوّل و خروج روسیه از آن جنگ بود. به همین دلیل، حزب بلشویک با صدور فرمان صلح، «به همهٔ ملّت‌های درگیر در جنگ و دولت‌های آنها، مذاکره دربارهٔ صلح عادلانهٔ دموکراتیک» بدون الحاق و پرداخت غرامت را پیشنهاد داد. این فرمان، یا منشور، در کنگرهٔ دوّم شوراهای نمایندگان که در روزهای ۲۵ و ۲۶ اکتبر ۱۹۱۷ تشکیل شد، طی سخنرانی لنین در روز دوّم کنگره، به اطلاع همگان رسانده شد. در منشور صلح آمده است: «دولت روسیه رسماً اعلام می‌دارد که عزم راسخ دارد پیمان صلح را برای پایان دادن به جنگ با آن‌چنان شرایطی که بدون استثنا برای همهٔ ملیت‌ها به یک اندازه عادلانه باشد، فوراً امضا کند... در عین حال، دولت روسیه حاضر است هر گونه شرایط دیگر برای صلح را مورد بررسی قرار دهد، فقط اصرار دارد که شرایط صلح با نهایت وضوح پیشنهاد شود و از هر گونه ابهام و سریّت عاری باشد... ما مخالف دیپلماسی سرّی هستیم و [در مورد قرارداد صلح] در برابر همهٔ مردم آشکارا عمل خواهیم کرد... به نظر ما، نیرومندی دولت در آگاهی توده‌هاست. دولت زمانی نیرومند است که توده‌ها از همه‌چیز باخبر باشند، دربارهٔ همه‌چیز بتوانند قضاوت کنند.» امّا بریتانیا و فرانسه و آمریکا و دیگران از پذیرش پیشنهاد صلح دولت شوروی روسیه خودداری کردند. به این ترتیب، حکومت تازهٔ روسیه جداگانه وارد مذاکرات صلح با آلمان و متفقانش در «قدرت‌های محور» شد. مذاکره دربارهٔ صلح در ۲ دسامبر ۱۹۱۷ (کمتر از یک ماه پس از پیروزی انقلاب) در شهر برِست-لیتوفسک (در بلاروس، در نزدیکی مرز لهستان) آغاز شد که حاصل آن برقراری آتش‌بس و توقف جنگ بود که هنوز به معنای پیمان صلح کامل نبود. مذاکره برای صلح قطعی از روز ۲۲ دسامبر

۱۹۱۷ در برست-لیتوفسک آغاز شد و در ماه‌های بعدی ادامه یافت. آلمان شرایط سنگینی را برای برقراری صلح در پیش روی حکومت شوروی گذاشت که شامل حفظ سرزمین‌هایی بود که آلمان در اشغال داشت. با توجه به اوضاع داخلی و شرایط بین‌المللی، خستگی مفرط نیروهای نظامی و زحمتکشانی که باید نیرو و تدارکات به ارتش می‌رساندند، و تلاش بورژوازی خارجی و روس که خواهان ادامهٔ جنگ روسیه با آلمان بودند و امیدوار بودند که جنگ موجب شکست انقلاب و حکومت انقلابی و احیای رژیم کهنه شود، لنین در جلسه با رفقای کمیتهٔ مرکزی حزب و نمایندگان بلشویک کنگرهٔ شوراها نظر خود دربارهٔ لزوم عقب‌نشینی و ضرورت برقراری صلح جداگانه با آلمان و تن در دادن به شرایط سنگین آلمان را مطرح کرد، ولی اکثریت به دست نیاورد. لنین پیش از اینها، در سخنرانی خود در دوّمین کنگرهٔ شوراها، دربارهٔ روند مذاکرات صلح گفته بود: «ما آتش‌بس سه ماهه پیشنهاد می‌کنیم و مدّت را هم طولانی انتخاب می‌کنیم، چون که ملّت‌ها خسته شده‌اند و مشتاق استراحت از این کشتار خونینی‌اند که اکنون چهارمین سال است که ادامه دارد.» لنین اصرار زیادی در تحقق آتش‌بس و پایان دادن به جنگ داشت، و به همین دلیل می‌گفت «پیشنهاد ما نباید لحن اتمام‌حجت داشته باشد... به دشمنان امکان نمی‌دهیم که آشتی‌ناپذیری ما را وسیله‌ای برای پنهان کردن نیّت خود کنند و تمام حقیقت را از ملّت‌ها پوشیده نگاه دارند.» امّا در داخل رهبری و اعضای حزب بلشویک، گروه «کمونیست‌های چپ» که بوخارین هدایت آن را در دست داشت، اصرار می‌کرد که باید بر ضد آلمان جنگ انقلابی اعلام گردد. ولی لنین معتقد بود که باید عقب‌نشینی کرد و شرایط سنگین صلح را پذیرفت تا حکومت تازه فرصت پیدا کند «نفسی بکشد». لنین در مطلبی با عنوان «تزهای مربوط به مسئلهٔ انعقاد فوری صلح جداگانه و الحاق‌آمیز» که روز ۸ ژانویه ۱۹۱۸ در جلسهٔ کمیتهٔ مرکزی مطرح کرد، باز هم به بررسی ضرورت تحقق صلح و پایان دادن به جنگ پرداخت. او نوشت: «برای موفقیت سوسیالیسم در روسیه مدّت معیّنی لازم است که طی آن حکومت سوسیالیستی باید کاملاً دستش باز باشد تا بتواند بر بورژوازی، ابتدا در کشور خود پیروز گردد و کار سازمان‌دهی توده‌یی وسیع و عمیقی را روبه‌راه کند. وضع انقلاب سوسیالیستی در روسیه باید پایه و اساس هر گونه تعیین وظایف بین‌المللی حکومت شوروی ما باشد.» او در مقابل مخالفانش در کمیتهٔ مرکزی که خواستار «جنگ انقلابی» بودند و پیمان صلح با امپریالیسم را خیانت به سوسیالیسم می‌دانستند، نوشت: «کسی که در لحظهٔ معیّنی که برای ادامهٔ جنگ نیرو و توان ندارد، شرایط صلحی را امضا می‌کند که به صرفهٔ ملّت ضعیف نیست بلکه به سود یک گروه امپریالیست‌هاست، مرتکب کوچک‌ترین خیانتی به سوسیالیسم نمی‌شود... از هنگام پیروزی دولت سوسیالیستی در یک کشور، باید مسائل را نه از نظر ارجحیت این یا آن امپریالیسم، بلکه صرفاً از دیدگاه تأمین بهترین شرایط برای رشد و تقویت انقلاب سوسیالیستی که اینک آغاز شده است حل کرد... ما با انعقاد صلح جداگانه

به حداکثر میزانی که برای لحظهٔ کنونی ممکن است، از شرّ هر دو گروه متخاصم امپریالیستی خلاص می‌شویم و از خصومت و جنگ میان آنها که بندوبستشان را بر ضد ما دشوار می‌سازد، استفاده می‌کنیم و برای دوران معیّنی دستمان باز می‌شود تا انقلاب سوسیالیستی را ادامه دهیم و پایه‌های آن را محکم کنیم.»

«کمونیست‌های چپ» به رهبری بوخارین، و بخش دیگری از رهبری حزب به سرکردگی تروتسکی خواهان ادامهٔ جنگ بودند و با انعقاد پیمان صلح مخالفت می‌کردند، به این دلیل که «انقلاب جهانی» را به تأخیر می‌اندازد و انقلاب (جهانی) را باید از طریق جنگ با امپریالیسم جهانی برانگیخت. آنان امکان پیروزی سوسیالیسم در یک کشور را انکار می‌کردند و حفظ انقلاب اکتبر را فقط به شرط پیروزی انقلاب سوسیالیستی در جهان ممکن می‌دانستند. امّا در همهٔ این روزها، لنین از تلاش برای قانع کردن کمیتهٔ مرکزی به ادامهٔ مذاکرات صلح و برقراری صلح دست برنداشت، تا بالاخره توانست توافق اکثریت کمیتهٔ مرکزی در مورد امضای فوری پیمان صلح را به دست آورد. به اعتقاد لنین، برانگیختن انقلاب جهانی هیچ وجه مشترکی با مارکسیسم نداشت.

لنین بالاخره موفق شد توافق کمیتهٔ مرکزی را جلب کند که دست‌کم مذاکرات صلح با آلمان به درازا کشانده شود تا بتوان تصمیم لازم را گرفت. هیئت مذاکره کننده به سرپرستی تروتسکی با آلمان‌ها و دیگر نمایندگان قدرت‌های محور (عثمانی، بلغارستان، و اتریش-مجار) روز ۱۰ فوریه ۱۹۱۸ وارد مذاکره شد، ولی برخلاف تصریح و تأکید لنین، تروتسکی در جریان مذاکره اعلام کرد که حکومت شوروی از امضای پیمان صلح خودداری می‌کند، به جنگ با آلمان پایان می‌دهد، و ارتش خود را مرخص می‌کند. این موضع تروتسکی موجب قطع مذاکرات شد. دولت آلمان از این موضع استفاده کرد و آتش‌بس را بر هم زد و روز ۱۸ فوریه دست به حملهٔ مجدد به روسیه زد و تا نزدیکی پتروگراد (پایتخت آن زمان روسیه) پیش آمد. کمیتهٔ مرکزی حزب بلشویک عصر همین روز تشکیل جلسه داد که در آن لنین پس از مبارزه‌ای طولانی و شدید با تروتسکی و «کمونیست‌های چپ» موفق شد برای نخستین بار اکثریت آرا را به نفع امضای قرارداد صلح به دست آورد. روز ۱۹ فوریه ۱۹۱۸ تلگرامی دربارهٔ موافقت دولت شوروی روسیه با امضای قرارداد صلح مطابق شرایط آلمان‌ها برای دولت آلمان مخابره شد که در آن آمده بود: «شورای کمیسرهای ملّی خود را ناگزیر می‌شمارد که در اوضاع و احوالی که به وجود آمده، آمادگی خود را برای امضای رسمی پیمان صلح مطابق با شرایطی که دولت آلمان در برست-لیتوفسک طلب کرده است، اعلام دارد.» روز ۲۳ فوریه پاسخ فرماندهی آلمان دریافت شد که شامل شرایط سنگین‌تری برای پیمان صلح بود. این وضعیت را لنین پیش از این در «سخنرانی دربارهٔ جنگ و صلح در جلسهٔ کمیتهٔ مرکزی» در روز ۲۴ ژانویه ۱۹۱۸ پیش‌بینی کرده بود. او در آن سخنرانی با صراحت گفته بود که «بدون شک صلحی که حالا ما مجبوریم

منعقد کنیم شرم‌آور است، ولی اگر جنگ آغاز شود دولت ما نابود خواهد شد و دولت بعدی صلح را منعقد خواهد کرد» و در مخالفت با تروتسکی و بوخارین (کمونیست‌های چپ) که مخالف انقعاد صلح بودند گفته بود: «اگر آلمان‌ها به تعرض بپردازند، مجبور خواهیم بود به امضای هر گونه قرارداد صلح تن بدهیم و آن‌وقت البته این قرارداد صلح بدتر خواهد بود.» و متأسفانه همین‌طور هم شد. کمیتهٔ مرکزی حزب بلشویک جلسه‌ای فوری تشکیل داد و با اکثریت آرا پیشنهاد لنین دربارهٔ امضای قرارداد صلح با شرایط تازهٔ آلمان را پذیرفت. در اعلامیهٔ دفتر تشکیلات کمیتهٔ مرکزی در مورد «مسئلهٔ مربوط به صلح جداگانه و الحاق‌آمیز» و تصمیم‌های این جلسه آمده است: «ضرورت مسلّم امضای قرارداد صلح اشغالگرانه با آلمان که به طور غیرقابل تصوّری سنگین است، در لحظهٔ کنونی (۲۴ فوریه ۱۹۱۸) پیش از هر چیز ناشی از آن است که ما ارتش نداریم و نمی‌توانیم از خود دفاع کنیم. بورژوازی خواهان جنگ است چون که خواهان سرنگونی حکومت شوروی و سازش با بورژوازی آلمان است.» پس از تصویب کمیتهٔ اجرایی مرکزی سراسری روسیه و سپس شورای کمیسرهای ملّی، روز ۲۴ فوریه قراری در این مورد صادر شد و این تصمیم به اطلاع دولت آلمان رسانده شد.

در مدّتی که بحث و بررسی دربارهٔ صلح در حکومت شوروی در جریان بود، تهاجم مجدد آلمان همچنان ادامه داشت. شورای کمیسران خلق شوروی پیامی را که لنین روز ۲۱ فوریه ۱۹۱۸ با عنوان «میهن سوسیالیستی در خطر است!» به مردم نوشته شده بود، منتشر کرد. بسیج نیروهای مردمی برای دفاع از کشور دوباره آغاز شده بود. در همین روزها بود که ارتش سرخ پایه‌گذاری شد و به همین مناسبت در کشور شوروی هر سال روز ۲۳ فوریه به عنوان روز ارتش جشن گرفته می‌شد.

لنین در مطلبی با عنوان «درس سنگین ولی لازم و ضروری» که در شمارهٔ ۲۵ فوریه ۱۹۱۸ پراودا چاپ شد، بار دیگر به توضیح موضوع جنگ و صلح و بررسی آنچه گذشت پرداخت و نوشت: «هفتهٔ از ۱۸ تا ۲۴ فوریه سال ۱۹۱۸ به عنوان یکی از بزرگ‌ترین تحولات تاریخی در تاریخ انقلاب روسیه- و جهان- ثبت خواهد شد. این هفته، هفتهٔ تعرّض نظامی آلمان امپریالیستی به جمهوری شوروی سوسیالیستی، درس تلخ و موهن و سخت ولی در عین حال درس ضروری و مفید و سودمندی بود... ما طرفدار دفاع از جمهوری شوروی سوسیالیستی روسیه هستیم... [ولی] ما با عبارت‌های انقلابی دربارهٔ «جنگ انقلابی» اعلام جنگ بی‌امان می‌کنیم... از نظر دفاع از میهن، تبهکاری یعنی درگیر جنگ شدن با دشمن بی‌نهایت قوی‌تر و آماده‌تر، هنگامی که می‌دانی ارتش نداری. ما از نظر دفاع از میهن موظفیم سنگین‌ترین، ظالمانه‌ترین، ددمنشانه‌ترین، و ننگین‌ترین قرارداد صلح را امضا کنیم، البته نه برای اینکه در برابر امپریالیسم تسلیم شویم، بلکه برای اینکه به طور جدّی و فعال، جنگیدن را یاد بگیریم و برای آن آماده شویم.» لنین در مخالفت با نظر بوخارین و تروتسکی که ادامهٔ جنگ با

آلمان را تضعیف امپریالیسم آلمان و تقویت جنبش انقلابی آلمان می‌دانستند که به‌زودی به انقلاب منجر خواهد شد، نوشت: «اگر لیبکنشت در عرض دو-سه هفته بر بورژوازی پیروز گردد، ما را از همهٔ دشواری‌ها نجات خواهد داد. امّا اگر ما تاکتیک امروز خود را در مبارزه با امپریالیسم امروزین به این امید معیّن کنیم که لیبکنشت حتماً باید در چند هفتهٔ آینده پیروز گردد، فقط شایستهٔ مسخره کردن خواهیم بود و باعظمت‌ترین شعارهای انقلابی معاصر را به عبارت‌پردازی انقلابی تبدیل خواهیم کرد.» (گفتنی است که انقلاب آلمان در نوامبر ۱۹۱۸ با سرنگونی قیصر و برقراری جمهوری وایمار آغاز شد. لیبکنشت و روزا لوکزامبورگ که هر دو از رهبران قیام کارگران برلن در ژانویهٔ ۱۹۱۹ برای تعمیق و ارتقای جنبش به انقلاب پرولتری بودند، پس از سرکوب قیام به دست ضدانقلاب کشته شدند.)

سرانجام تلاش‌های لنین و همراهانش نتیجه داد و پیمان صلح برست-لیتوفسک در نهایت در روز ۳ مارس ۱۹۱۸ به امضا رسد. کنگرهٔ هفتم حزب بلشویک (نخستین کنگرهٔ حزب پس از پیروزی انقلاب) در روزهای ۶ و ۷ مارس ۱۹۱۸ برگزار شد که یکی از مصوّبه‌های آن، تأیید قرارداد صلح با آلمان بود. در همین کنگره بود که نام حزب بلشویک به «حزب کمونیست (بلشویک) روسیه» تغییر داده شد. کنگره از گروه «کمونیست‌های چپ» خواست که به فعالیت انشعاب‌گرانهٔ خود که وحدت حزب را به خطر می‌انداخت، پایان دهد. مدّتی بعد در همان سال، «کمونیست‌های چپ» خطای خود در مورد صلح را پذیرفتند و فعالانه به کار حزبی و دولتی ادامه دادند. چهارمین کنگرهٔ شوراهای سراسری روسیه نیز در ۱۴ مارس تشکیل شد. قرارداد صلح برست-لیتوفسک در این کنگرهٔ شوراها نیز تأیید و تصویب شد. صلح جداگانهٔ جمهوری شوروی روسیه با آلمان و متفقانش فرصتی برای سامان دادن به اقتصاد کشور، شکل دادن و تحکیم ارتش سرخ، و تقویت اتحاد زحمتکشان برای ساختمان سوسیالیسم به دست داد و به این ترتیب مرحلهٔ نوینی در زندگی دولت شوروی آغاز شد. در نوامبر سال ۱۹۱۸، در روزهای پایانی جنگ جهانی اوّل، وقتی که آلمان به نیروهای متفق تسلیم شد، پیمان برست-لیتوفسک عملاً لغو شد، امّا همین چند ماه که روسیه از جنگ خارجی فارغ بود، فرصتی به حکومت نوین پرولتری داد که بتواند به مقابله با ضدانقلاب داخلی و نیروهای رژیم سرنگون شده و «گارد سفید» بپردازد. روز ششم ژوییهٔ همان سال، اِس‌اِرهای چپ برای بر هم زدن صلح و تحریک کردن مجدد آلمان به جنگ با روسیهٔ شوروی، سفیر آلمان را ترور کردند و به قتل رساندند که بر اثر برخورد هشیارانهٔ حکومت شوروی موضوع حل و فصل شد. در همان ماه، پنجمین کنگرهٔ شوراها قراری دربارهٔ اخراج نمایندگان اِس‌اِرهای چپ از شوراها تصویب کرد.

پس از عقد پیمان صلح برِست-لیتوفسک، امید امپریالیست‌های آمریکا و بریتانیا و فرانسه به از میان بردن انقلاب و جمهوری شوروی نقش بر آب شد. از همین زمان بود که این متحدان پیشین روسیه در جنگ، همراه با ضدانقلاب داخلی، و آتش‌بیاری کادِت‌ها (مشروطه‌طلبان)،

سوسیالیست‌های انقلابی (اِس‌اِرها)، مِنشویک‌ها، و نظامیان رژیم سابق (گارد سفید)، آتش جنگ داخلی علیه حکومت پرولتری را در روسیهٔ شوروی برافروختند که در حدود سه سال (تا پایان سال ۱۹۲۰) ادامه یافت. چرچیل که در آن دوره وزیر جنگ بریتانیا بود، در برهه‌ای از این جنگ به خود می‌بالید که «لشکرکشی ۱۴ دولت» را علیه کشور شوراها سازمان داده است! در همین ایّام بود که اِس‌اِرها لنین را هدف گلوله قرار دادند (۳۰ اوت ۱۹۱۸) که البته منجر به مرگ او نشد ولی زخمی کاری به او زد که یکی از عوامل مرگ او در ژانویهٔ سال ۱۹۲۴ شد، قرارداد صلح برِست-لیتوفسک فسخ شد (نوامبر ۱۹۱۸)، و بر اثر مداخلهٔ نظامی خارجی و ویرانی و خرابی اوضاع کشور، سیاست «کمونیسم جنگی» و کنترل شدید بر تولید و توزیع و خواروبار و به اجرا گذاشتن اصل «هر کس کار نکند نباید بخورد» موقتاً (تا اواخر سال ۱۹۲۰) برقرار شد.

دربارهٔ رفتار کودکانهٔ «چپ‌گرایی» در داخل حزب کمونیست روسیه

لنین در ماه مه ۱۹۱۸ جزوه‌ای با عنوان «دربارهٔ رفتار کودکانهٔ چپ‌گرایی» نوشت که در چند شمارهٔ روزنامهٔ پراودا منتشر شد. مخاطب لنین در این نوشتار، گروه کوچک «کمونیست‌های چپ» در داخل حزب کمونیست روسیه بود که بوخارین از رهبران اصلی آن بود و در جریان صلح برست-لیتوفسک موضعی چپ‌گرایانه داشت. لنین به برخورد اقناعی با چنین مخالفانی اهمیت می‌داد و معتقد بود که «ضرورت و فایده دارد که روی قضاوت‌ها و نظریات کمونیست‌های چپ مکث شود... زیرا آنها مشخصهٔ دوره‌ای هستند که از آن در حال گذاریم؛ و برای ما آموزنده‌اند، زیرا از جملهٔ بهترین افرادی‌اند که لحظهٔ کنونی را درک نکرده‌اند و از لحاظ معلومات و صداقت و وفاداری خیلی برتر از نمایندگان معمولی همان دیدگاه‌های اشتباه، یعنی اِس‌اِرهای چپ هستند.» او ضمن اشاره به دریافت تزهایی که کمونیست‌های چپ به کمیتهٔ مرکزی داده‌اند، «که این یک رسم و عادت خوب مارکسیستی است»، می‌نویسد که در این تزها «چپ‌ها جرئت نکرده‌اند این سؤال قدیمی را به صراحت مطرح سازند که آیا انعقاد صلح برست صحیح بوده است یا نه.» امّا به نوشتهٔ لنین، «حقیقت ساده و روشن راه خود را از میان اظهارات و طفره رفتن‌های چپ‌ها در مسئلهٔ جنگ و صلح در هر حال باز و هموار می‌سازد. تنظیم کنندگان تزها ناگزیر اذعان کرده‌اند که عقد پیمان صلح به تشدید درگیری‌های دولت‌های امپریالیستی منجر شده است... به همین علّت، مخالفان عقد پیمان صلح در عمل نادانسته آلت دست امپریالیست‌ها بودند و در دام آنها افتاده بودند، زیرا تا زمانی که انقلاب سوسیالیستی بین‌المللی چند کشور را فرا نگیرد و به اندازه‌ای نیرومند نباشد که بتوند بر امپریالیسم بین‌المللی پیروز شود، تا آن زمان، وظیفهٔ مستقیم سوسیالیست‌هایی که در یک کشور (به‌ویژه عقب‌مانده) پیروز شده‌اند، این است که با کشورهای نیرومند امپریالیستی جنگ نکنند ومنتظر باشند که جنگ و ستیز میان خود امپریالیست‌ها آنها را ضعیف‌تر کند و انقلاب را در کشورهای دیگر نزدیک‌تر کند.» لنین سپس با اشاره به اینکه

«انفجارهای انقلابی در کشورهای دیگر و پیشرفته‌تر، یک ماه پس از تنفسی که از لحظهٔ عقد پیمان صلح حاصل شده است، اکنون نزدیک‌تر به وقوع است» نتیجه می‌گیرد که «حق کاملاً به‌جانب طرفداران صلح بود که باید حساب تناسب نیروها را دانست و نباید با تسهیل جنگ امپریالیست‌ها با سوسیالیسم، وقتی که سوسیالیسم هنوز ضعیف است و جنگ به سود آن است، به امپریالیست‌ها کمک کرد.»

لنین سپس نمونه‌ای از استدلال‌های «کمونیست‌های چپ» را ذکر می‌کند که: «انقلاب کارگری روسیه نمی‌تواند با خارج شدن از راه انقلاب جهانی و با اجتناب مداوم از جنگ و عقب‌نشینی در برابر فشار سرمایهٔ بین‌المللی و با گذشت‌هایی در قبال سرمایهٔ وطنی، خود را حفظ کند.» او سپس می‌نویسد: «پاسخ حزب ما روشن است: در لحظهٔ کنونی باید عقب‌نشینی کرد و از جنگ پرهیز کرد.» لنین با انتقاد از اینکه «چپ‌ها با کلمات بازی می‌کنند» می‌نویسد که «باید حقیقت تلخ را ساده و روشن و صریح به اطلاع توده‌ها رساند و گفت: ممکن است و حتّی احتمال دارد که گروه جنگ‌طلب در آلمان باز هم تفوق پیدا کند (به این معنا که فوراً به ما حمله کند)... تاکتیک ما، اگر نخواهیم به هوچی‌ها گوش کنیم، انتظار کشیدن، وقت گذراندن، پرهیز از جنگ، و عقب‌نشینی است.» لنین البته توضیح می‌دهد که بلشویک‌ها با تمام وجود از انقلاب و میهن سوسیالیستی دفاع خواهند کرد: «وقتی ما نمایندهٔ طبقهٔ حاکم و مسلّط شدیم که به ایجاد سوسیالیسم پرداخته است، از همه می‌خواهیم دفاع از کشور را جدّی تلقی کنند... [ولی] اگر نیروها آشکارا کم است، آن‌وقت مهم‌ترین وسیلهٔ دفاع، عقب‌نشینی به داخل کشور است... امّا کمونیست‌های چپ حتّی اشاره‌ای به این نکته نمی‌کنند که به اهمیت مسئلهٔ تناسب نیروها پی برده‌اند.» در اینجا لنین به تغییر بنیادی شرایط بر اثر پیروزی انقلاب اکتبر اشاره می‌کند که پیش از آن، حزب بلشویک قاطعانه با شرکت در جنگ و دفاع از میهن در رژیم بورژوایی مخالف بود، امّا پس از پیروزی انقلاب، دفاع از حاکمیت پرولتری در برابر تجاوز خارجی را وظیفهٔ بلشویک‌ها و سیاست درست می‌دانست، اگرچه به علّت فرسودگی نیروهای نظامی و تناسب نیروهای به زیان حاکمیت تازه، قاطعانه خواستار پایان دادن به جنگ و برقراری صلح بود.

لنین در ادامهٔ نوشتارش به انتقاد از سیاست‌های داخلی کمونیست‌های چپ می‌پردازد. در بحث دربارهٔ ملّی و مصادره کردن و سپس سوسیالیستی کردن، لنین باز به وظیفهٔ معیّن در شرایط معیّن اشاره می‌کند و با انتقاد از کمونیست‌های چپ که در فاصلهٔ چند ماه پس از پیروزی انقلاب خواستار سوسیالیستی کردن فوری و قاطعانهٔ وسایل تولید بودند، می‌نویسد: «سوسیالیستی کردن با مصادرهٔ ساده این تفاوت را دارد مصادره را می‌توان با قاطعیت، بدون مهارت در احتساب صحیح و توزیع صحیح انجام داد، ولی سوسیالیستی کردن بدون چنین مهارتی ممکن نیست.» او سپس به طرح سیاست سرمایه‌داری دولتی در دوران گذار

به سوسیالیسم اشاره می‌کند که برای آن اهمیت زیادی قائل بود و آن را نظامی برتر از اقتصاد دهقانی می‌دانست. لنین می‌نویسد: «سرمایه‌داری دولتی در برابر وضع کنونی کارها در جمهوری شوروی ما، گامی به پیش خواهد بود... ریشهٔ اشتباه اقتصادی کمونیست‌های چپ در اینجاست که دوران انتقال از سرمایه‌داری به سوسیالیسم را که به ما حق می‌دهد خود را جمهوری سوسیالیستی شوراها بنامیم، نفهمیده‌اند. آنها محیط خرده‌بورژوایی را به عنوان دشمن عمدهٔ سوسیالیسم در کشور ما نمی‌بینند. آنها با علم کردن مترسک سرمایه‌داری دولتی، نشان می‌دهند که فرق اقتصادی کشور شوروی و کشور بورژوایی را نفهمیده‌اند... اصطلاح جمهوری شوروی سوسیالیستی به معنای عزم راسخ حکومت شوروی برای گذار به سوی سوسیالیسم است، و به‌هیچ‌وجه اذعان به این نکته نیست که مقررات جدید اقتصادی، سوسیالیستی است.» لنین سپس با برشمردن عناصر نظام‌های مختلف اجتماعی-اقتصادی موجود در روسیه در دولت پرولتری، یعنی اقتصاد پدرشاهی، تولید خرده‌کالایی (از جمله دهقانانی که غلّهٔ تولید می‌کردند)، سرمایه‌داری خصوصی، سرمایه‌داری دولتی، و سوسیالیسم، می‌پرسد مبارزه در اینجا بین کدام نظام‌هاست؟ و چنین پاسخ می‌دهد: «سرمایه‌داری دولتی در اینجا با سوسیالیسم مبارزه نمی‌کند، بلکه خرده‌بورژوازی به اضافهٔ سرمایه‌داری خصوصی با هم و یک‌جا، هم با سرمایه‌داری دولتی و هم با سوسیالیسم مبارزه می‌کنند. خرده‌بورژوازی در برابر هر گونه مداخلهٔ دولتی، علیه حساب و کنترل دولتی-سرمایه‌داری و دولتی-سوسیالیستی مقاومت می‌کند.» او سپس از کمونیست‌های چپ چنین انتقاد می‌کند: «کمونیست‌های چپ ما در گفتار دشمنان بی‌رحم خرده‌بورژوازی هستند، ولی در عمل ضمن پیکار با سرمایه‌داری دولتی، فقط به آن [خرده‌بورژوازی] کمک می‌کنند، به آن خدمت می‌کنند، و نظریات آن را بیان می‌کنند، و سخت در اشتباهند.» لنین در شرایط مشخص آن زمان، سرمایه‌داری دولتی را از لحاظ اقتصادی برتر از اقتصاد سرمایه‌داری خصوصی و خرده‌بورژوایی مسلّط می‌دانست و معتقد بود که «در آن برای حکومت شوروی هیچ خطری نیست، چون که دولت شوروی دولتی است که در آن حکومت کارگران و تهی‌دستان برقرار شده است.» لنین در ادامهٔ همین بحث به نمونهٔ سرمایه‌داری دولتی آلمان اشاره می‌کند: «در اینجا ما با آخرین دستاوردهای تکنیک سرمایه‌داری بزرگ معاصر و با سازمانی منظم مواجهیم... سوسیالیسم بدون تکنیک سرمایه‌داری در مقیاس بزرگ که بر پایهٔ تازه‌ترین کشف‌های دانش نوین ساخته شده است، بدون سازمان منظم دولتی که ده‌ها میلیون نفر را در امر تولید و توزیع فرآورده‌ها به رعایت معیاری واحد وادار سازد، غیرقابل تصوّر است... در عین حال، سوسیالیسم بدون سلطهٔ پرولتاریا در کشور نیز غیرقابل تصوّر است. این هم جنبهٔ الفبا دارد... وظیفهٔ ما آموختن سرمایه‌داری دولتی آلمان‌هاست و با تمام نیرو باید آن را یاد بگیریم... معلمان سوسیالیسم بی‌خودی دربارهٔ یک دورهٔ کامل گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم نگفته‌اند، و بی‌جهت دردهای طولانی

زایمان جامعهٔ نوین را خاطر نشان نکرده‌اند... سرمایه‌داری انحصاری دولتی در صورت وجود یک دولت واقعاً انقلابی دموکراتیک به طور حتم و ناگزیر، گام و حتّی گام‌هایی است که به سوی سوسیالیسم برداشته شده است... سرمایه‌داری انحصاری دولتی کامل‌ترین تدارک مادّی سوسیالیسم و درگاه آن است؛ پله‌ای از نردبان تاریخ است که بین آن و پله‌ای که سوسیالیسم نامیده می‌شود، هیچ پلهٔ واسطه‌ای وجود ندارد.»

نکتهٔ بعدی‌ای که لنین در بحث با «کمونیست‌های چپ» مطرح می‌کند، موضوع تلفیق «مصالحه با بورژوازی» و به خدمت گرفتن آن در بخش سرمایه‌داری دولتی، از یک طرف، و «سرکوب غارتگران و سرمایه‌دارانی که مقررات شوروی را نقض می‌کنند»، از طرف دیگر، است. لنین در اینجا نیز با نقل قول از مارکس، مثل همیشه به لزوم توجه به شرایط ویژه و مشخص هر لحظه در تعیین سیاست و خط‌مشی حزب اشاره می‌کند. او نخست «تذکر فوق‌العاده جالب» بوخارین (که او را «مارکسیست و اقتصاددان بسیار بامعلوماتی» می‌داند) در «موضوع مربوط به حقوق‌های گزاف کارشناسان» تأیید می‌کند و ضمن اشاره به عبارتی که بوخارین از سخنان مارکس (که در کتاب انگلس «مسئلهٔ دهقانی در فرانسه و آلمان» ذکر شده است) نقل کرده بود که «در شرایط معیّن، برای طبقهٔ کارگر مصلحت خواهد بود که با پرداخت بهای بازخرید از شرّ این باند [سرمایه‌داران] نجات یابد (یعنی زمین و کارخانه و دیگر وسایل تولید را از بورژوازی بخرد)»، خود نیز از مارکس نقل می‌کند که «کارگران در شرایط معیّنی ابداً از اینکه خسارت بورژوازی را جبران کنند و آن را بازخرید کنند، خودداری نمی‌کنند.» لنین امّا در عین حال می‌نویسد که «مارکس دست خود و رهبران و شخصیت‌های آیندهٔ انقلاب سوسیالیستی را از لحاظ شکل‌ها و شیوه‌ها و وسایل تکوین و تحوّل انقلاب نمی‌بست و به‌خوبی می‌دانست که مسائل جدید زیادی مطرح خواهد شد، و تمام اوضاع در در روند تحوّل و انقلاب تغییر خواهد کرد، و اینکه وضعیت در جریان انقلاب به کرّات و به طور ریشه‌ای عوض خواهد شد.» همهٔ اشارهٔ لنین در این زمینه، به شرایط ویژهٔ روسیهٔ پس از انقلاب اکتبر و تفاوت‌های آن با شرایط ویژهٔ انگلستان سال‌های دههٔ ۱۸۷۰ است که مارکس آن را در نظر داشته است. به همین دلیل هم، لنین از کوشش برای «تلفیق شیوه‌های سرکوب (در مقابل محتکران و غارتگران و رشوه‌خواران) با شیوه‌های مصالحه یا بازخرید در مورد سرمایه‌داران با فرهنگ که با سرمایه‌داری دولتی روی موافقت نشان می‌دهند و می‌توانند آن را اجرا کنند» صحبت می‌کند و «اطلاق سازشکاری» به این مورد اخیر را به این معنا می‌داند که «شخص اصلاً بلد نیست دربارهٔ وظایف اقتصادی سوسیالیسم فکر کند.» او در ادامهٔ همین بحث، و با انتقادی سخت به مِنشویک‌ها و اس‌ارهای چپ که مواضع در ظاهر افراطی چپ در مقابل سیاست‌های حزب بلشویک در این زمینه داشتند، می‌نویسد: «رهبری و مدیریت به سرمایه‌داران- برای انجام وظایف اجرایی در مدّت کار- داده می‌شود، که شرایط آن توسط حکومت شوروی تعیین

گردیده... رهبری و مدیریت از جانب حکومت شوروی به سرمایه‌داران نه به منزلهٔ سرمایه‌دار، بلکه به عنوان کارشناس فنّی یا سازمان‌ده با پرداخت دستمزد گزاف داده می‌شود... ما، حزب پرولتری، آنها را باید به کار بگماریم، چون که افراد کاردان و مجرّب دیگری وجود ندارد.» و در جایی دیگر می‌نویسد: «ایجاد یا پیاده کردن سوسیالیسم، بدون آموختن از سازمان‌دهندگان تراست‌ها غیرممکن است، چون که سوسیالیسم اختراع نیست، بلکه اقتباس و کاربرد چیزی که تراست‌ها ساخته‌اند به وسیلهٔ پیشاهنگ پرولتری است که زمام حکومت را به دست گرفته است... باید از آنها [کارشناسان خبرهٔ سرمایه‌داری] سلب مالکیت کرد، کارشکنی آنها را در هم شکست و عقیم گذارد، و آنها را به مثابه یک قشر یا گروه، تابع حکومت شوروی کرد.»

نکتهٔ آخری که لنین در این نوشته‌اش بر آن تأکید می‌کند، «معمول ساختن انضباط کار» و مبارزه علیه «بی‌انضباطی خرده‌بورژوایی» در تولید و در محل‌های کار است. این هم یکی از مواردی بود که مِنشویک‌ها و اِس‌اِرها و «کمونیست‌های چپ» در پشت پرده‌ای از جمله‌پردازی‌های چپ‌گرایانه با آن مخالفت می‌کردند و رعایت اصل مدیریت و مرکزیت دموکراتیک در کارخانه‌ها، و به‌کارگیری کارشناسان بورژوایی در سرمایه‌داری دولتی را بازگشت به نظام سابق می‌دانستند. لنین در اثر خود با عنوان «وظایف نوبتی حاکمیت شوروی» به تفصیل بیشتری دربارهٔ این موارد، و دیگر وظایف سازمانی انقلاب سوسیالیستی و مبانی اقتصادی دولت پرولتری در دورهٔ گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم توضیح داده است، و جزوهٔ «دربارهٔ رفتار کودکانهٔ چپ‌گرایی» پاسخی به مواضع انتقادی «کمونیست‌های چپ» نسبت به برخی از نکات مطرح شده در «وظایف نوبتی حاکمیت شوروی» بوده است. علاقه‌مندان را به خواندن این هر دو اثر دعوت می‌کنیم.

به نقل از «نامهٔ مردم»، شمارهٔ ۱۰۳۹، ۶ آذر ماه ۱۳۹۶

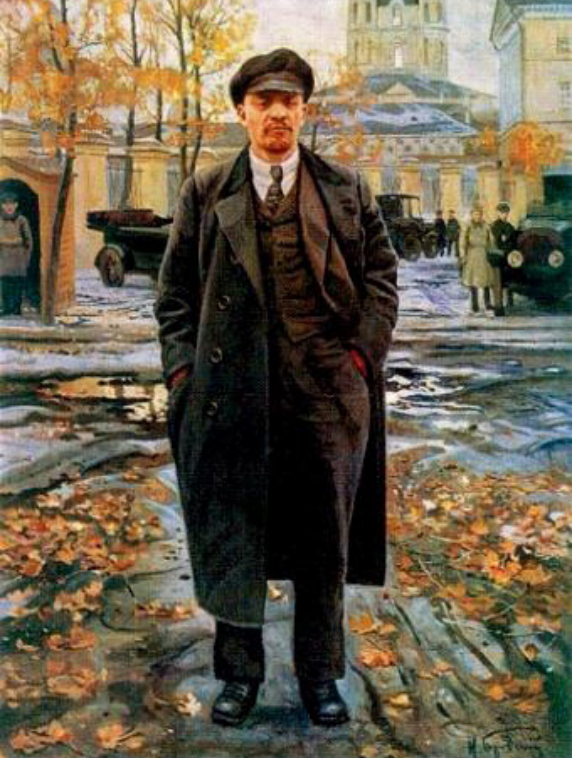

صلح برست-لیتوفسک، آغاز ساختمان سوسیالیسم، بیماری «چپ‌گرایی»

مروری بر برخی از آثار لنینیسم و زمینه‌های تاریخی و اجتماعی آن‌ها (بخش دوم)

انترناسیونال سوّم «کمینترن»

انقلاب اکتبر وضعیت جنبش جهانی کارگری را به طور بنیادی دگرگون کرد. جلسهٔ مشورتی احزاب سوسیالیستی و مارکسیستی در ژانویهٔ ۱۹۱۹ در پتروگراد تشکیل شد که در آن تصمیم به تشکیل انترناسیونال سوّم گرفته شد. در همین سال، چندین حزب کمونیست تشکیل شد، از جمله در آلمان، آرژانتین، فنلاند، اتریش، مجارستان، بلغارستان، و لهستان. این احزاب را «کمونیست» خواندند تا جدایی کامل آنها را از احزاب انترناسیونال رفورمیستی دوّم متمایز کند. کارل لیبکنشت و روزا لوکزامبورگ از چهره‌های سرشناس جنبش کارگری آلمان و از بنیادگذاران حزب کمونیست آلمان بودند که در ژانویهٔ ۱۹۱۹ پس از قیام بزرگ برلن به دست ضدانقلاب کشته شدند. حزب کمونیست ایران در ژوئن ۱۹۲۰ (خرداد ۱۲۹۹) در بندر انزلی تشکیل شد که حیدر عمواوغلی نخستین دبیرکل آن بود. حزب کمونیست ترکیه، آمریکا، انگلستان، یوگسلاوی، و اسپانیا نیز در همین سال تشکیل شد.

روز دوّم مارس ۱۹۱۹ نمایندگان ۳۰ حزب کمونیست و سوسیالیستی چپ از سراسر جهان، از جمله از کشورهای شرقی و آسیایی، در مسکو برای برگزاری نخستین کنگرهٔ انترناسیونال سوّم، یا کُمینترن، گرد هم آمدند. لنین در برگزاری این کنگره نقشی تعیین کننده داشت. در این کنگره تزهای لنین دربارهٔ دموکراسی بورژوایی و دیکتاتوری پرولتاریا تأیید شد، و برنامهٔ عمل کمینترن و «بیانیه خطاب به پرولتاریای سراسر جهان» به تصویب رسید.

تشکیل کمینترن و قدرت گرفتن نخستین حکومت پرولتاریایی جهان در روسیه، جان تازه‌ای به جنبش جهانی کمونیستی و کارگری داد. یکی از دشواری‌های اصلی این جنبش، جوانی و بی‌تجربگی کمونیست‌ها و حزب‌های کمونیست در سراسر دنیا بود که یا آنها را به دنباله‌روی از سنّت‌های میانه‌رو و در پیش گرفتن سیاست‌های اپورتونیستی سوسیال دموکراسی می‌کشاند، یا به چپ‌رَوی و انکار همهٔ شیوه‌ها و تجربه‌های مبارزات گذشته طبقهٔ کارگر. مخالفت سرسختانه با شرکت در پارلمان و تحریم شرکت در سندیکاهای کارگری‌ای که زیر رهبری رفورمیست‌ها و نیروهای ارتجاعی بودند، بخشی از خط‌مشی این کمونیست‌های بی‌تجربه بود که اغلب هم با جمله‌پردازی‌های چپ‌گرایانه مطرح می‌شد و در عمل، برخی از وسایل مبارزه را از حزب کمونیست می‌گرفت. لنین معتقد بود که این حزب‌های جوان، هنوز تجربهٔ مبارزهٔ انقلابی توده‌یی را ندارند و باید در کوران این مبارزه درس بیاموزند. در همین ارتباط بود که لنین کتاب مشهور خود با عنوان «**بیماری کودکی چپ‌گرایی در کمونیسم**» را نوشت که هدفش روشنگری دربارهٔ شیوه‌های نادرست کمونیست‌های «چپ‌گرا» و اصلاح مشی آنها از راه آشنا کردن آنها با تجربه‌های غنی و استراتژی‌ها و تاکتیک‌های کمونیست‌های روس بود. این کتاب لنین در آستانهٔ برگزاری دوّمین کنگرهٔ انترناسیونال سوّم «کمینترن» (که در ژوییهٔ سال ۱۹۲۰ و با شرکت چهل و یک حزب کمونیست برگزار شد) انتشار یافت که نقش مهمی در بحث‌های کنگره داشت و نتیجه‌گیری‌های آن پایهٔ تصمیم‌های کنگرهٔ دوّم کمینترن شد. لنین در تحلیل استراتژی و تاکتیک حزب کمونیست روسیه، همه‌جا بر ضرورت کار در میان توده‌ها، در همهٔ سازمان‌های اجتماعی که توده‌ها در آن هستند، تأکید داشت. در عین حال لنین ناگفته نمی‌گذاشت که «در آن مؤسسات و جامعه‌ها و جمعیت‌ها، ولو بی‌نهایت ارتجاعی، که تودهٔ پرولتر یا نیمه‌پرولتر را در بر دارند، باید به ترویج و تبلیغ پرداخت.» سال‌های بعد، در پی رشد و تحکیم و باتجربه شدن حزب‌های کمونیست کشورها در رهبری مبارزهٔ زحمتکشان و طبقهٔ کارگر کشورهای خودشان، سرانجام در سال ۱۹۴۳ (۱۳۲۲ش) کمینترن پس از برگزاری هفت کنگره به مثابه مرکز رهبری و واحدِ هماهنگ کنندهٔ فعالیت‌های نظری و عملی حزب‌های کمونیست جهان، با تصویب اکثریت مطلق حزب‌های کمونیست عضو آن منحل شد. امروزه حزب‌های کمونیست با شناخت مشخصی که از جامعهٔ خود دارند، جداگانه آموزش‌های عام مارکسیسم-لنینیسم را در کشورهای خود به کار می‌بندند، ضمن اینکه همبستگی بین‌المللی و اصول انترناسیونالیسم پرولتری را میان خود رعایت می‌کنند و در زمینه‌های گوناگون با یکدیگر مشاوره و تبادل نظر می‌کنند.

در زمانی که کتاب «**بیماری کودکی چپ‌گرایی در کمونیسم**» نوشته می‌شد، دو-سه سالی از پیروزی انقلاب اکتبر می‌گذشت و جنبش‌های انقلابی-سوسیالیستی به‌خصوص در قارهٔ اروپا در حال اوج‌گیری بود. لنین با توجه به آن دورهٔ انقلابی معتقد بود که وقوع انقلابی مثل انقلاب

اکتبر روسیه در کشورهای اروپایی از لحاظ تاریخی امری ناگزیر است، البته با ویژگی‌های معیّن هر کشور، و بر اساس اصول کلی و عامّی که در انقلاب روسیه به عمل گذارده شد. در آن سال‌ها، کمونیست‌های اروپایی در آلمان، بریتانیا، هلند، ایتالیا، و دیگر کمونیست‌ها در استرالیا و آمریکا و ایران با شور و اشتیاق انقلابی به فکر پیشبُرد و به پیروزی رساندن انقلاب سوسیالیستی بودند، انقلابی مشابه آنچه در روسیه رخ داده بود. امّا در مواردی، این شور انقلابی به اتخاذ تاکتیک‌های مبارزاتی نسخه‌برداری شده از بلشویک‌های روسیه بدون توجه به شرایط خاص هر کشور، و به موضع‌گیری‌هایی شتاب‌زده و نادرست منجر می‌شد که بیشتر ناشی از بی‌تجربگی و جوان بودن جنبش کمونیستی بود. بخشی از این موضع‌گیری‌ها نیز ریشه در ضدیت کمونیست‌های چپ‌گرا در آلمان و ایتالیا و دیگر کشورها با سوسیال دموکرات‌های اپورتونیست انترناسیونال دوّم داشت که در زمان وقوع جنگ جهانی اوّل، برخلاف مواضع ضدجنگ که پیش از آغاز جنگ داشتند، وقتی جنگ آغاز شد به خواست ناسیونالیسم بورژوازی کشور خود گردن گذاشتند و در جنگی که میان امپریالیست‌ها در گرفته بود، به‌جای موضع‌گیری انترناسیونالیستی برضد جنگ- موضعی که بلشویک‌ها داشتند- از قوای خودی حمایت کردند. یا در آلمان، حزب سوسیال دموکرات پس از انقلاب ۱۹۱۸ که به سرنگونی قیصر منجر شد، تمام تلاش خود را کرد که انقلاب عمیق‌تر از برقراری جمهوری بورژوایی وایمار نشود و در پی همین سیاست بود که در سرکوب جنبش اسپارتاکیست‌ها با ژنرال‌های راست‌گرای حاکم همکاری کردند که از جمله به قتل شخصیت‌های کمونیست برجسته‌ای مثل روزا لوکزامبورگ و کارل لیبکنشت منجر شد. همین ضدیت با سوسیال دموکرات‌ها و تمایل نداشتن به همکاری با آنها نیز منجر به «چپ‌گرایی» کمونیست‌ها و نادیده یا بی‌اهمیت گرفتن سازش‌های موقت و ائتلاف‌های مرحله‌یی، مشارکت در سندیکاهای «سوسیال شوونیست» و «ضدانقلابی»، یا خودداری از شرکت کردن در انتخابات پارلمانی بورژوایی شد. در موقعیت آن روز کشورها و حزب‌ها، این موضع‌گیری که کمونیست‌ها نباید با هیچ نیرویی در سمت راست همکاری کنند، از نظر لنین چپ‌رَوی و کودکانه بود چون به معنای جدا ماندن کمونیست‌ها از اکثریت طبقهٔ کارگر بود.

بن‌مایهٔ انتقادهای لنین از چپ‌گرایان آلمانی و هلندی و ایتالیایی و دیگران این بود که نیروهای انقلابی نباید اصول تاکتیکی و حتّی استراتژیکی را به طور انتزاعی و مجرّد ببینند و بخواهند آنها را در همه و هر شرایطی به یکسان به کار برند. چپ‌گرایانی که عدم شرکت در انتخابات یا تحریم یا رأی ندادن را به یک اصل ثابت و غیرقابل‌تغییر در هر شرایطی تبدیل می‌کنند، باید ببینند که گاهی عدم شرکت در روند انتخابات ممکن است درست باشد، ولی گاهی نیز قطعاً اشتباه است. با شرکت کردن فعالانه در روند انتخابات، عرصهٔ انتخابات دربست در اختیار «راست» رها نمی‌شود. لنین در کتابش به مواردی از این دست در تجربهٔ

بلشویک‌ها اشاره می‌کند. مصالحهٔ بلشویک‌ها با آلمان و بستن پیمان صلح برست-لیتوفسک در سال ۱۹۱۸ با شرط و شروطی بسیار زیانبار و دردناک و دشوار، ممکن است در آن شرایط تصمیم درستی برای روسیه بوده باشد، امّا این بدان معنا نیست که هر مصالحه‌ای در هر شرایطی با دولت‌های امپریالیستی پذیرفتنی است.

در ادامه، نگاهی می‌اندازیم به بخش‌هایی از کتاب «**بیماری کودکی چپ‌گرایی در کمونیسم**»، اثر برجستهٔ لنین که در ماه مه ۱۹۲۰ در آستانهٔ کنگرهٔ دوّم کمینترن نوشته شده است. لنین کار اصلی تدوین این کتاب را در آوریل سال ۱۹۲۰ به پایان برد. این کتاب روز ۱۲ ژوئن سال ۱۹۲۰ منتشر شد و در همان ماه نیز ترجمه‌های آن به زبان‌های فرانسوی و انگلیسی انتشار یافت. همهٔ نمایندگان شرکت کننده در کنگرهٔ دوّم کمینترن یک نسخه از این کتاب را دریافت کردند. انتشار این کتاب تأثیر چشمگیری در تصمیم‌گیری‌های کنگرهٔ کمینترن داشت.

بیماری کودکی «چپ‌گرایی» در کمونیسم

لنین در آغاز این کتابش ضمن اشاره به روند انقلاب اکتبر و پیروزی آن، می‌نویسد: «برخی از خصایص بنیاد انقلاب ما... واجد اهمیت بین‌المللی است» و سپس با بیان «ناگزیری تاریخی تکرار» چنان انقلابی در مقیاس بین‌المللی، هشدار می‌دهد که البته «خطای عظیمی خواهد بود اگر در این حقیقت مبالغه شود و دامنهٔ کاربرد آن از حدود برخی از خصایص بنیادی انقلاب ما فراتر رود.» لنین در اینجا از یکی از نوشته‌های کائوتسکی «در زمانی که هنوز مارکسیست بود، نه مُرتد» نقل می‌کند که در سال ۱۹۰۲ دربارهٔ پیکار طبقاتی در روسیه و نقش آن در تحوّل‌های بنیادی در جهان نوشته بود: «خون و رنج‌های قربانیان پیکار کنونی در روسیه به هدر نخواهد رفت. این خون‌ها جوانه‌های انقلاب اجتماعی را در سراسر جهان متمدن بارور می‌کند.»

لنین برای آماده کردن زمینهٔ بحث دربارهٔ چپ‌گرایی، به «یکی از شرایط اساسی کامیابی بلشویک‌ها» می‌پردازد و می‌نویسد: «اگر در حزب ما انضباط بسیار اکید و واقعاً آهنین نبود و قاطبهٔ طبقهٔ کارگر از حزب ما پشتیبانی نمی‌کرد، بلشویک‌ها نه اینکه دو سال و نیم، بلکه دو ماه و نیم هم بر سر حکومت دوام نمی‌آوردند... تجربهٔ دیکتاتوری پیروزمند پرولتاریا در روسیه به عیان نشان داد که مرکزیت و انضباط پرولتاریا یکی از شرایط پیروزی بر بورژوازی است.» او سپس بنیادهای ضرور انضباط حزب انقلابی پرولتاریا را چنین برمی‌شمارد: «اولاً، آگاهی پیشاهنگ پرولتری و وفاداری آن به انقلاب، بردباری، جان‌فشانی، و قهرمانی آن. دوّم، مهارت این پیشاهنگ در برقراری پیوند با انبوه‌ترین تودهٔ زحمتکشان. سوّم، رهبری راستین سیاسی و درستی استراتژی و تاکتیک سیاسی، مشروط به آنکه انبوه‌ترین توده‌ها با تجربهٔ شخص خویش به درستی آن یقین حاصل کنند... این شرایط فقط از راه کار طولانی و تجربه‌های

دشوار فراهم می‌آید و تئوری انقلابی صحیح- که حکم جَزمی (دُگم) نیست و در پیوند استوار با فعالیت عملی جنبش توده‌یی و انقلابی شکل می‌گیرد- عامل آسان کردن این شرایط است... روسیه مارکسیسم را در نقش یگانه تئوری انقلابی صحیح واقعاً با خون دل فراگرفت.»
در پایان این بخش، لنین به تجربهٔ انقلابی‌های روسیه در مهاجرت اشاره می‌کند و می‌نویسد: «روسیهٔ انقلابی در نتیجهٔ مهاجرت‌های اجباری از لحاظ پیوندهای بین‌المللی چنان غنی بود و از چگونگی اَشکال و تئوری‌های جنبش انقلابی سراسر جهان چنان اطلاعات شگرفی داشت که هیچ کشوری در جهان به پای آن نمی‌رسید.»

در بخش بعدی کتاب، لنین دربارهٔ «مراحل عمدهٔ تاریخ بلشویسم» می‌نویسد و توضیح‌هایی دربارهٔ وضعیت جنبش و رشد نیروهای انقلابی و تجربه کسب کردن این نیروها در کنار مردم می‌دهد. او این مراحل را چنین بخش‌بندی می‌کند: سال‌های تدارک نظری و سازمانی انقلاب (۱۹۰۳ تا ۱۹۰۵)؛ سال‌های انقلاب اوّل (۱۹۰۵ تا ۱۹۰۷) و به میدان آمدن همهٔ طبقات و استفاده از شکل‌های گوناگون مبارزه، از اعتصاب صنفی گرفته تا شکل‌های پارلمانی و علنی و مخفی مبارزه؛ سال‌های سلطهٔ ارتجاع (۱۹۰۷ تا ۱۹۱۰) و در هم کوبیده شدن نیروهای انقلابی، ضعف روحی، دل‌مُردگی، تفرقه و تشتّت افکار، و ارتداد و هرزگی؛ در این سال‌ها نیروهای انقلابی باید شیوهٔ صحیح عقب‌نشینی و کار علنی در ارتجاعی‌ترین پارلمان‌ها و سازمان‌های سندیکایی و بیمه‌های اجتماعی را می‌آموختند و انقلابی‌های اهل حرف و بدون عمل را از صفوف خود می‌راندند؛ سال‌های اعتلای جنبش (۱۹۱۰ تا ۱۹۱۴) که بلشویک‌ها توانستند منشویک‌ها را پس برانند و با تلفیق کار علنی با «امکانات عینی» در مجلس دوما تمام کرسی‌های کارگری را به دست آوردند؛ سال‌هایی که جنگ جهانی اوّل در جریان بود (۱۹۱۴ تا ۱۹۱۷) دورهٔ مبارزه با «دفاع‌طلبان» و «سوسیال میهن‌پرستان» و دفاع از صلح بود؛ و بالاخره دورهٔ انقلاب دوّم روسیه (از فوریه تا اکتبر ۱۹۱۷) که به علّت پوسیدگی تصوّرناپذیر تزاریسم، روسیه نخست در مدّت چند روز به جمهوری بورژوا-دموکراتیک تبدیل شد، و سپس در ماه اکتبر، انقلاب پرولتری به پیروزی رسید. لنین دربارهٔ این دوره می‌نویسد: «بلشویک‌ها پیکار خود علیه جمهوری پارلمانی بورژوایی و علیه منشویک‌ها را با احتیاط آغاز کردند... ما در آغاز این دوره مردم را به سرنگون کردن دولت فرامی‌خواندیم، بلکه توضیح می‌دادیم که بدون انجام دگرگونی‌های مقدماتی درترکیب نمایندگان شوراها سرنگونی میسّر نخواهد بود... بدون یک چنین تدارک احتیاط‌آمیز، جامع، دوراندایشانه، و بلندمدّت، ما نه می‌توانستیم در اکتبر سال ۱۹۱۷ به پیروزی دست یابیم، و نه می‌توانستیم این پیروزی را نگاه داریم.»

همهٔ تلاش لنین در این بخش‌های کتاب، برجسته کردن آزمون و خطاها و تجربه‌های بلشویک‌ها در پیکار انقلابی‌شان، و کارآزموده شدن آنها در جریان این پیکار است. او به چپ‌گرایان حزب‌های سوسیال‌دموکرات اروپایی هشدار می‌دهد که بی‌گدار به آب نزنند و

دچار افراط و تفریط نشوند، و شرایط خاص هر زمان را در نظر بگیرند.

بخش بعدی کتاب، دربارهٔ مبارزهٔ بلشویک‌ها در درون جنبش کارگری و آب‌دیده شدن بلشویک‌ها در روند این مبارزه است. لنین ضمن یاد کردن از مبارزه با اپورتونیست‌ها و سوسیال‌شوونیست‌ها «که در مقیاس بین‌المللی همچنان دشمن عمده» است، به جانب دیگر مبارزهٔ بلشویک‌ها در درون جنبش کارگری، یعنی به «مبارزات چندین ساله با انقلابیگری خرده‌بورژوایی» اشاره می‌کند. لنین این قشر را که زمینهٔ اجتماعی‌اش در میان زمین‌داران و کاسبکاران خرده‌پاست، فاقد توان تشکل، بردباری، انضباط، و ایستادگی می‌داند که از «دِهشت‌های سرمایه‌داری دیوانه شده» و به آنارشیسم غلتیده است. لنین آنارشیسم را «نوعی کیفر گناهان اپورتونیستی جنبش کارگری» می‌داند که «هر دو عیب، یکدیگر را تکمیل می‌کنند.» عمدهٔ مبارزهٔ بلشویک‌ها در این زمینه، با سوسیالیست‌های انقلابی (اِس‌اِرها) بود. لنین سه نقطهٔ ضعف این جریان را چنین توضیح می‌دهد: «اوّل اینکه ضرورت این امر را درک نمی‌کردند که پیش از پرداختن به هر اقدام سیاسی، باید وضعیت نیروهای طبقاتی و مناسبات میان آنها را به طور عینی ارزیابی کرد. دوّم اینکه، قبول مشی ترور فردی را نشان خاص انقلابیگری یا چپ‌گرایی خود می‌پنداشتند... و سوّم اینکه به خطاهای کوچک سوسیال‌دموکراسی آلمان پوزخند می‌زدند، ولی در عین حال در زمینهٔ موضوع‌هایی مثل مسئلهٔ ارضی یا دیکتاتوری پرولتاریا، از اپورتونیست‌های همین حزب تقلید می‌کردند.»

لنین سپس به دو مورد مبارزهٔ بلشویسم با انحراف «چپ» در درون حزب خودش اشاره می‌کند: «یکی در سال ۱۹۰۸ بر سر مسئلهٔ شرکت در ارتجاعی‌ترین پارلمان و شرکت در مجامع علنی کارگری، و دیگری در سال ۱۹۱۸ (هنگام صلح برست لیتوفسک) بر سر مسئلهٔ مجاز بودن این یا آن سازش.» لنین در مورد فعالیت پارلمانی دو مثال می‌زند. یکی «انتخابات مجلس مشورتی در اوت سال ۱۹۰۵ که بلشویک‌ها برخلاف تمام احزاب اپوزیسیون آن را تحریم کردند.» لنین درستی این تصمیم را صرفاً نه در این که «امتناع از شرکت در پارلمان‌های ارتجاعی به طور کل درست است» بلکه به علّت می‌داند وضعیت عینی خاص آن زمان و اوج‌گیری جنبش توده‌یی «در جهت تغییر سریع اعتصاب عمومی به اعتصاب سیاسی و سپس به اعتصاب انقلابی و قیام سیر می‌کرد.» به همین دلیل هم او تذکر می‌دهد که «در لحظه‌ای که اطمینانی نیست که وضع عینی مشابهی پدید آمده است، عمل تحریم درستی خود را از دست می‌دهد... کاربرد کورکورانه، تقلیدی، و غیر نقّادانهٔ این تجربه در اوضاع و احوال دیگر و در محیط دیگر، اشتباه بسیار فاحشی است. به همین دلیل، اقدام بلشویک‌ها به تحریم مجلس دوما در سال ۱۹۰۶ اشتباهی کوچک، و تحریم سال ۱۹۰۷ و ۱۹۰۸ و سال‌های پس از آن، اشتباهی جدّی بود، چون در آن دوره نمی‌شد انتظار بلند شدن بسیار سریع موج انقلاب را داشت.»

لنین سپس به «کمونیست‌های چپ» در درون حزب اشاره می‌کند که با صلح برِست

مخالف بودند و بوخارین یکی از آنها بوده است. او با اشاره به این «سازش» با آلمان که برای بلشویک‌ها نیز بسیار دردناک بود، می‌نویسد: «نفی سازش از نظر اصولی، و نفی مجاز بودن هرگونه سازش به طور کلی، عمل بچگانه‌ای است.»

لنین در بخش بعدی کتابش به «بیماری کودکی چپ‌گرایی» بخشی از کمونیست‌ها در داخل حزب کمونیست آلمان می‌پردازد که رَویّه‌ای آنارشیستی داشتند و یکی از موارد اختلافشان با رهبران حزب کمونیست آلمان، بر سر مبارزهٔ پارلمانی بود که این عده به‌شدّت با آن مخالف بودند. این عده بعدها «حزب کمونیست کارگری آلمان» را تشکیل دادند که گرچه در ابتدا با حقوق هوادار به عضویت موقت کُمینترن پذیرفته شد، ولی چندی بعد از کمینترن اخراج شد. این عده بر این عقیده بودند که چون «از نظر سیاسی، این دوران گذار [میان سرمایه‌داری و سوسیالیسم] دوران دیکتاتوری پرولتاریاست... بنابراین هرگونه سازشی با احزاب دیگر و هر بازگشتی به مبارزهٔ پارلمانی را که از نظر تاریخی منسوخ شده است، باید با قاطعیت تمام مردود شمرد.» لنین این استدلال‌های به‌اصطلاح «اپوزیسیون» حزب کمونیست آلمان را «یاوه‌هایی کهنه و از دیرباز آشنا» و «کودکی چپ‌گرایانه» می‌خواند. همچنین، این اپوزیسیون با حرارت تمام از «توده‌ها» و «دیکتاتوری توده‌ها» صحبت می‌کرد و حزب کمونیست آلمان و رهبرانش را که به عنوان سازمان سیاسی پیشاهنگ طبقهٔ کارگر به وظیفهٔ خود عمل می‌کردند، سازشکار و غیرانقلابی می‌خواند، که می‌خواهند به جای دیکتاتوری توده‌ها، «دیکتاتوری رهبران» را برقرار کنند. لنین در این باره و خطاب به چنین مواضعی می‌نویسد: «می‌بینیم که الفاظ توده و رهبران که الفاظ مُد روز هستند، صرفاً ناسنجیده و بی‌ربط به کار برده می‌شود. این افراد دربارهٔ رهبران حرف‌های زیادی به گوششان خورده و مغزشان از مطالب مربوط به حمله به رهبران و قرار دادن آنها در نقطهٔ مقابل «توده» سخت پُر شده است، ولی نتوانسته‌اند مسئله را برای خود روشن کنند.» سپس می‌افزاید: «نفی حزبیت و انضباط حزبی- چنین است نتیجه‌ای که برای این اپوزیسیون به بار آمد، و این برابر است با خلع سلاح کامل پرولتاریا به سود بورژوازی.» لنین در پایان همین بحث با کمونیست‌های «چپ» آلمان، به اهمیت تلفیق مبارزهٔ علنی و غیرعلنی اشاره می‌کند و می‌نویسد: «در بسیار از کشورها و از آن جمله در پیشرفته‌ترین آنها، بورژوازی اکنون بی‌شک جاسوسان خود را به درون احزاب کمونیست می‌فرستد و در آینده نیز خواهد فرستاد. یکی از شیوه‌های مبارزه با این خطر، همان درآمیختن ماهرانهٔ فعالیت‌های علنی و غیرعلنی است.»

فعالیت در سندیکاهای ارتجاعی

در بخش بعدی کتاب، لنین به این موضوع می‌پردازد که «آیا انقلابیون باید در سندیکاهای ارتجاعی فعالیت کنند؟» و می‌نویسد: «چپ‌های آلمانی برآنند که به این پرسش بی‌چون‌وچرا می‌توان پاسخ منفی داد.» لنین این موضع «چپ»های آلمانی را «از بیخ و بُن خطا» می‌داند

و در توضیح نظرش، به نکاتی از تاریخ و تاکتیک بلشویک‌ها می‌پردازد که «کاربرد و اعتبار و ضرورت عام» دارد و در عرصهٔ اروپای غربی نیز قابل اجراست. در اینجا لنین در انتقاد از شعارهای «چپ»های آلمان در مورد «دیکتاتوری توده‌ها»، به اصلی بنیادین در مورد رابطهٔ میان حزب، رهبران حزبی، طبقه، و توده‌ها، با توجه به مورد خاص روسیهٔ شوروی، اشاره می‌کند و می‌نویسد: «دیکتاتوری پرولتاریا را پرولتاریای متشکل در شوراها تحقق می‌بخشد، و پرولتاریا نیز تحت رهبری حزب کمونیست بلشویک‌هاست.» لنین سپس در مورد نقش اتحادیه‌ها در جمهوری شوروی می‌نویسد: «یک دستگاه پرولتری رسماً غیرکمونیستی، انعطاف‌پذیر، و به‌نسبت گسترده و بسیار نیرومند [است] که حزب از طریق آن با طبقه و توده پیوند محکمی برقرار می‌کند و دیکتاتوری طبقه از طریق آن تحت رهبری حزب تحقق می‌پذیرد... ما بدون پیوند محکم با اتحادیه‌ها... نه‌فقط دو سال و نیم، که دو ماه و نیم هم نمی‌توانستیم کشور را اداره کنیم و دیکتاتوری [پرولتاریا] را تحقق بخشیم.» در همین‌جاست که لنین «دفاع ایدئولوژیک از دموکراسی (بورژوایی) و تبلیغ «استقلال» اتحادیه‌ها (استقلال در برابر قدرت حاکم پرولتری)» را شگردی ضدانقلابی می‌خواند. او سپس به دعاوی انقلابی‌مآبانهٔ «چپ»های آلمانی انتقاد می‌کند که گویا «کمونیست‌ها نمی‌توانند و نباید در سندیکاهای ارتجاعی فعالیت کنند» و آن را یاوه‌پردازی کودکانه می‌خواند. لنین می‌نویسد که «سرمایه‌داری ناگزیر سندیکاها را برای سوسیالیسم به ارث می‌گذارد... ما می‌توانیم (و باید) ساختمان سوسیالیسم را با همان مصالح انسانی‌ای که سرمایه‌داری برای ما به ارث گذاشته است آغاز کنیم، نه با مصالح پندارآمیز و مصالحی که فقط خودمان فراهم آورده باشیم... البته این کار بی‌گمان بسیار دشوار است... سندیکاها به عنوان مکتب کمونیسم، یعنی مکتب تدارک لازم برای آنکه پرولترها بتوانند دیکتاتوری خودشان را تحقق بخشند دیرزمانی برجا خواهند ماند... موکول کردن امر تحقق دیکتاتوری پرولتاریا به زمانی که حتّی یک کارگر آلوده به موهومات صنفی و اتحادیه‌ای محض نیز باقی نمانده باشد، اشتباهی است فاحش.» لنین این مشی کمونیست‌های «چپ» آلمان را که «به سبب سرشت ارتجاعی و ضدانقلابی سران سندیکاها چنین نتیجه می‌گیرند که باید از سندیکاها خارج شد!! و از فعالیت در آنها سر باز زد!!» نابخردی می‌داند. لنین معتقد است که «سر باز زدن از فعالیت در سندیکاهای ارتجاعی معنایش آن است که توده‌های کارگری دارای رشد غیرکافی یا عقب نگه داشته شده، همچنان زیر نفوذ رهبران مرتجع و عمّال بورژوازی و اشراف کارگری باقی بمانند» و تأکید می‌کند که «حتماً در آنجا که توده هست باید فعالیت کرد... و به شیوه‌ای منظم و پیگیر، سرسخت، کوشا، و شکیبا، به ترویج و تبلیغ پرداخت.» او در جایی دیگر می‌نویسد: «تمام وظیفه‌ای که کمونیست‌ها بر عهده دارند آن است که بتوانند عقب‌ماندگان را مُجاب کنند و میان آنها کار کنند نه اینکه با شعارهای من‌درآوردی کودکانهٔ «چپ» میان خود و آنها حصار بکشند.»

شرکت در پارلمان‌های بورژوایی

بخش بعدی کتاب «**بیماری کودکی چپ‌گرایی در کمونیسم**» به موضوع شرکت در پارلمان‌های بورژوایی اختصاص دارد. در این مورد هم انتقاد لنین متوجه «چپ»های آلمان است که معتقد بودند «باید هرگونه بازگشتی به سوی اشکال مبارزهٔ پارلمانی را که از نظر تاریخی و سیاسی دیگر کهنه و منسوخ شده است با قاطعیت تمام مردود شمرد.» لنین کهنه و منسوخ بودن «تاریخی» پارلمانتاریسم را از نظر «ترویجی» صحیح می‌داند ولی معتقد است که از لحاظ «سیاسی» این حکم صحیح نیست. در اینجا لنین به وظیفهٔ کمونیست‌ها در آن شرایط خاص در آستانهٔ انقلاب محتمل پرولتاریایی در امر ترویج سیاسی اشاره می‌کند و می‌نویسد: «پارلمانتاریسم در آلمان هنوز از نظر سیاسی کهنه و منسوخ نشده و شرکت در انقلاب پارلمانی و مبارزه از پشت تریبون پارلمان برای حزب پرولتاریای انقلابی، به‌ویژه برای تربیت لایه‌های عقب‌مانده طبقهٔ خویش و بیداری و روشنگری تودهٔ روستایی رشدنیافته، مظلوم، سرکوب شده، و نادان، واجب است.» توجه به این نکته مهم است که شرایط تاریخی این بحث، مربوط به زمانی است که انقلاب پرولتاری در روسیه به پیروزی رسیده بود و در سراسر اروپا جنبش‌های انقلابی کارگری اوج گرفته بود. لنین به «هلندی‌های چپ‌گرا» نیز انتقاد می‌کرد که در یکی از تزهای آنها آمده بود: «در زمانی که نظام تولید سرمایه‌داری در هم شکسته شده و جامعه در حال انقلاب است، فعالیت پارلمانی اهمیت خود را از دست می‌دهد.» او سپس به تجربهٔ بلشویک‌ها در انقلاب روسیه اشاره می‌کند که در شرایط متفاوت انقلابی، تصمیم به تحریم کردن یا نکردن شرکت در پارلمان‌های بورژوایی گرفتند و گاهی نیز اشتباه کردند. او بر این امر تأکید می‌کند که «بدون وجود روحیهٔ انقلابی در میان توده‌ها، تحقق تاکتیک انقلابی میسّر نخواهد بود، ولی تاکتیک انقلابی را نیز نمی‌توان فقط بر پایهٔ روحیهٔ انقلابی استوار ساخت. این تاکتیک باید بر پایهٔ محاسبهٔ هشیارانه و کاملاً عینی تمام نیروهای طبقاتی هر کشور (همجوار و در مقیاس جهانی) و نیز بر پایهٔ ارزیابی تجربهٔ جنبش‌های انقلابی استوار باشد.»

آیا هیچ سازشی مجاز نیست؟

لنین این بحث را با نقل گفته‌ای از انگلس علیه ۳۳ کمونار بلانکیست شروع می‌کند. این کمونارها می‌گفتند: «ما کمونیست هستیم زیرا می‌خواهیم بدون توقف در ایستگاه‌های میان راه و بدون تن در دادن به سازش‌ها که فقط روز پیروزی را به تعویق می‌اندازد، به هدف خویش دست یابیم.» انگلس با تکیه بر سیر تکامل تاریخ جامعه می‌نویسد: «این بلانکیست‌ها می‌پندارند که چون خودشان می‌خواهند از روی ایستگاه‌های میان راه و سازش‌ها فراجهند، دیگر همهٔ کارها بر وفق مراد است و اگر همین الآن نتوان این کار را کرد، آنها کمونیست نیستند. این چه ساده‌لوحی کودکانه‌ای است که ناشکیبایی خویش را بُرهان تئوریک جلوه می‌دهند!» لنین سپس مثالی از سازش کارگران اعتصابی می‌آورد و توضیح

می‌دهد که «میان سازشی (با ستمگران و استثمارگران) که شرایط عینی آن را ناگزیر می‌سازد (مثلاً اینکه صندوق اعتصاب خالی است) و نیز تن در دادن کارگران به سازشی که ذره‌ای از وفاداری انقلابی و آمادگی آنان به ادامهٔ مبارزه نمی‌کاهد... و سازشی که خائنان به آن دست می‌زنند (اعتصاب‌شکنان هم «سازش» می‌کنند) تفاوت وجود دارد.» او سپس به سازش در عرصهٔ سیاست هم اشاره می‌کند که «در عرصهٔ سیاست که گاه مناسبات ملّی و بین‌المللی شکل‌های بسیار بغرنجی پیدا می‌کند، تشخیص اینکه تن در دادن به سازش موجّه است یا خائنانه» به‌مراتب دشوار است. به همین دلیل او می‌نویسد که «کوشش برای تنظیم یک نسخه یا یک قاعدهٔ کلی (که «هیچ سازشی مجاز نیست!») نابخردی است.» لنین سپس به تجربهٔ انقلاب روسیه اشاره می‌کند و می‌نویسد: «پس از نخستین انقلاب سوسیالیستی پرولتاریا، پرولتاریای آن کشور تا دیرزمانی ضعیف‌تر از بورژوازی خواهد ماند... [در چنین شرایطی] پیروزی بر دشمن زورمندتر از خود تنها در صورتی میسّر خواهد بود که حداکثر نیرو به کار برده شود و از هر شکافی میان دشمنان، و از هر تضاد منافع میان بورژوازی، هر اندازه هم که کوچک باشد، برای به دست آوردن متحد توده‌یی، حتّی متحد موقت، مردد، ناپایدار، مشکوک، و مشروط حتماً و با نهایت دقت، مواظبت، احتیاط، و مهارت استفاده شود. کسی که این نکته را نفهمیده باشد، هیچ چیز از مارکسیسم و به طور کلی از سوسیالیسم علمی معاصر نفهمیده است.» لنین سپس یادآوری می‌کند که «مارکس و انگلس می‌گفتند تئوری ما حکم جَزمی (دُگم) نیست، بلکه رهنمون عمل است» و سپس از چرنیشِفسکی نقل قول می‌کند که می‌گفت: «فعالیت سیاسی پیاده‌رو خیابان نِوسکی نیست.» (اشاره به پیاده‌رو تمیز، عریض، و هموار خیابان مستقیم در شهر پترزبورگ روسیه)

تأکیدِ لنین در امر سازش‌ها بر این است که به‌رغم ایجاد یک ائتلاف یا اتحاد یا سازش با نیروهای بورژوایی و غیرکارگری، وظیفهٔ کمونیست‌ها «هم‌زمان با آن، انجام دادن قاطع‌ترین مبارزهٔ ایدئولوژیک و سیاسی علیه کوچک‌ترین مظاهر نفوذ آنها در درون جنبش کارگری» است. لنین سپس به نمونهٔ مبارزهٔ مستمر طبقهٔ کارگر و دهقانان علیه بورژوازی لیبرال و تزاریسم روسیه اشاره می‌کند که در آن بلشویک‌ها در عین حال «هیچ‌گاه از پشتیبانی از بورژوازی علیه تزاریسم سر باز نمی‌زدند.» او همچنین از اتحادهای موقتی بلشویک‌ها با اِس‌اِرها، مِنشویک‌ها، و کائوتسکیست‌ها یاد می‌کند ولی در ضمن تذکر می‌دهد که در عین حال بلشویک‌ها «هیچ‌گاه از مبارزهٔ ایدئولوژیک و سیاسی با آنها» باز نایستادند. لنین در مورد سازش‌ها چکیدهٔ موضوع را این طور بیان می‌کند: «جان کلام در آن است که ما بتوانیم این تاکتیک را در جهت بالا بردن سطح عمومی آگاهی پرولتری نه پایین آمدن آن، در جهت تقویت روحیهٔ انقلابی و آمادگی پرولتاریا برای پیکار و دستیابی به پیروزی به کار بریم.» در پایان این بخش، لنین به موضوع صلح وِرسای در پایان جنگ جهانی اوّل و مخالفت کمونیست‌های «چپ» آلمان با آن

می‌پردازد و می‌نویسد: «سرنگون ساختن بورژوازی در هر یک از کشورهای بزرگ اروپایی و از آن جمله در آلمان، برای انقلاب جهانی چنان جنبهٔ مثبتی در بر دارد که به خاطر آن می‌تواند و باید- چنانچه لازم باشد- به بقای طولانی‌تر وِرسای هم تن در داد... دست و بال خویش را از پیش بستن و به دشمنی که اکنون بهتر از ما مسلّح است آشکارا گفتن که ما با تو خواهیم جنگید یا نه، و چه وقت خواهیم جنگید، نشانه‌ای است از بی‌خردی، نه انقلابیگری... آن سیاستمداران طبقهٔ انقلابی که نتوانند برای اجتناب از نبردی که زیان آن از پیش آشکار است به مانور، ساخت‌وپاخت، و سازش دست زنند، به پشیزی نمی‌ارزند.»

کمونیسم «چپ» در انگلستان

لنین کتاب «بیماری کودکی...» را در آوریل سال ۱۹۲۰ منتشر کرد، یعنی زمانی که به نوشتهٔ خود او «در انگلستان هنوز حزب کمونیست پدید نیامده است.» حزب کمونیست بریتانیای کبیر سه ماه بعد از این زمان تشکیل شد. لنین در انگلستان هم «یکی از موانع عمده در راه پی‌ریزی بی‌درنگ حزب کمونیست واحد» را همان «اختلاف نظر بر سر مسئلهٔ شرکت در پارلمان» و همکاری کمونیست‌ها با حزب کارگر انگلستان می‌بیند. او ضمن اینکه معتقد است که روحیه و تلاش کمونیست‌های جوان انگلستان و کارگرانی را که دارند به کمونیسم روی می‌آورند «باید قدر دانست و از آن پشتیبانی کرد» ولی در عین حال به صراحت به آنها هشدار می‌دهد که «در پیکار سترگ انقلابی برای رهبری توده‌ها، روحیهٔ تنها کافی نیست... سیاست، علم و هنر است و به همین دلیل، پرولتاریا اگر خواستار پیروزی بر بورژوازی است باید سیاستمداران طبقاتی پرولتری خودش را پرورش دهد که دست‌کمی هم از سیاستمداران بورژوا نداشته باشند... کمونیست‌های جوان این نکته را خوب دریافته‌اند که فقط شوراهای کارگری می‌توانند وسیلهٔ رسیدن به هدف‌های پرولتاریا باشند، ولی آیا بدون وارد کردن سیاستمداران «شوروی» به درون پارلمان می‌توان پیروزی شوراها را بر پارلمان تأمین کرد؟» لنین در این بخش به هوشمندی لیبرال‌ها و محافظه‌کاران در تأمین ائتلاف میان خود برای جلوگیری از پیروزی حزب کارگر اشاره می‌کند و آن را نکته‌آموزی از مارکسیست‌ها می‌داند. به این ترتیب، به کمونیست‌های جوان انگلیسی انتقاد می‌کند که این نکته را درنیافته‌اند و «نتیجهٔ عجیبی می‌گیرند که... حزب کمونیست نباید به سازش تن در دهد و باید از راه خویش یک‌راست به سوی انقلاب کمونیستی پیش رود.» لنین معتقد است که در شرایط دموکراسی بورژوایی انگلستان، «کمونیست‌های انگلیسی باید در فعالیت پارلمانی شرکت جویند و از درون پارلمان به تودهٔ کارگر کمک کنند...»

در همین بخش است که لنین نکته‌هایی اساسی را دربارهٔ «قانون اساسی انقلاب» بیان می‌کند: «برای انجام انقلاب کافی نیست که توده‌های استثمارشونده و ستم‌زده به عدم امکان ادامهٔ زندگی کهنه به شیوهٔ کهنه پی برده و خواستار دگرگونی آن باشند. برای انجام انقلاب لازم

است که استثمارگران نیز نتوانند به شیوهٔ سابق زندگی و حکومت کنند. انقلاب فقط زمانی می‌تواند پیروز شود که «پایینی‌ها» ادامهٔ زندگی به شیوهٔ کهنه را نخواهند و «بالایی‌ها» ادامهٔ حکومت به شیوهٔ کهنه را نتوانند... و طبقات حاکم در زمینهٔ ادارهٔ امور دولت به چنان بحرانی دچار شده باشند که حتّی واپس‌مانده‌ترین توده‌ها را نیز به میدان سیاست بکشاند.» در این زمینه است که لنین به اهمیت اتحادهای موقتی و تاکتیکی و کار پارلمانی برای ارتقای آگاهی توده‌ها و پیشبُرد امر انقلاب اشاره می‌کند ولی شرطی نیز برای این اتحادها قائل می‌شود و آن اینکه کمونیست‌ها و روشنفکران مترقی استقلال عمل داشته باشند و در امر «ترویج و تبلیغ و فعالیت سیاسی» آزادی کامل داشته باشند. لنین بر این عقیده است که «بدون شرط اخیر، البته نباید تن به ائتلاف داد زیرا این خیانت خواهد بود.»

در جای دیگری از این از بخش از کتاب، لنین به برخی تاکتیک‌های انتخاباتی اشاره می‌کند، از جمله کاندیدا داشتن کمونیست‌ها در حوزه‌هایی که «شرکت کاندیداهای ما در انتخابات آنجا موجب پیروزی کاندیدای لیبرال بر کاندیدای حزب کارگر نشود» یا «در تمام حوزه‌هایی که خود کاندیدا نداریم، به سود حزب کارگر و علیه بورژوازی رأی دهند.» امّا لنین تذکر می‌دهد که در هر صورت هرگز نباید از تبلیغات انتخاباتی و «پخش اوراقی برای تبلیغ کمونیسم» غافل شد.

چند نتیجه در بحث «چپ‌گرایی»

در آخرین بخش کتاب «**بیماری کودکی چپ‌گرایی در کمونیسم**» درس‌های لنینی در زمینهٔ شکل‌ها و شیوه‌های کار توده‌یی کمونیست‌ها در حکومت‌های غیرکارگری و در راه جایگزین کردن پارلمانتاریسم بورژوایی، و به طور کلی دموکراسی بورژوایی با کار شورایی بدون مبتلا شدن به «چپ‌گرایی»، خلاصه شده است.

لنین مبارزه با اپورتونیسم و سوسیال‌شوونیسم از یک طرف، و مبارزه با کمونیسم «چپ» و «آیین‌پرستی چپ» از سوی دیگر را در درون جنبش کارگری و کمونیستی در هر کشور امری ضروری می‌داند. لنین وظیفهٔ مهم دیگر کمونیست‌ها را «توانایی رساندن توده‌ها به موضع نوین پشتیبانی از پیشاهنگ» و دست کشیدن از پشتیبانی از دشمن می‌داند، و هشدار می‌دهد که برای تحقق این امر، «فقط تبلیغ و ترویج تئوری کافی نیست. برای این کار تجربهٔ سیاسی خود توده‌ها لازم است.» به عبارت دیگر، فقط مُجاب کردن پیشاهنگان انقلابی طبقهٔ کارگر برای ایجاد تحوّل انقلابی کافی نیست، و توده‌ها نیز باید مُجاب شوند. در همین زمینه است که لنین مجدداً به موضوع اتحادها و ائتلاف‌ها و بهره‌برداری از «اختلاف‌ها برای انجام فعالیت عملی توده‌ها» اشاره می‌کند و بر «وفاداری بی‌خدشه به اندیشه‌های کمونیسم و درآمیختن آن با توانایی تن در دادن به سازش‌های عملی ضرور» تأکید می‌کند و برای اینکه طبقهٔ انقلابی موفق شود، دو نتیجهٔ عملی را ذکر می‌کند: «نخست، فراگیری همهٔ شکل‌ها و جنبه‌های

فعالیت اجتماعی، و دوّم، آمادگی برای تبدیل سریع و ناگهانی یک شکل از فعالیت به شکلی دیگر... [زیرا] در سیاست کمتر می‌توان از پیش دانست که هنگام پیشامد این یا آن وضع، چه شیوه‌هایی از مبارزه را می‌توان به کار بست که سودمند باشد.» او در اینجا باز به تلفیق کار علنی و غیرعلنی اشاره می‌کند و «انقلابیونی را که نمی‌توانند شکل‌های غیرعلنی مبارزه را با تمام اشکال علنی آن درآمیزند، انقلابیون بسیار بدی» می‌داند. او بار دیگر به موضوع مبارزهٔ علنی کمونیست‌ها در کشورهای اروپایی و در آمریکا بازمی‌گردد و توصیه می‌کند که فعالانه در انتخابات مشارکت کنند و «همه‌جا برای بیداری افکار بکوشند، از هر کلام بورژوازی سند بگیرند، و از دعوت‌هایی که او از عموم خلق کرده استفاده کنند و مردم را با بلشویسم چنان آشنا سازند که در دوره‌های غیرانتخاباتی هیچ‌گاه میسّر نبوده است... این کاری است بسیار بسیار دشوار، ولی می‌توان و باید آن را انجام داد، چون وظایف ناشی از کمونیسم را اصولاً بدون زحمت نمی‌توان به انجام رساند.»

لنین سپس به موضوع آیین‌پرسی از راست و از «چپ» می‌پردازد و می‌نویسد: «آیین‌پرستی راست لجاجت می‌کند که فقط اشکال کهنه را می‌پذیرد... آیین‌پرستی «چپ» در نفی مطلق شکل‌های کهنهٔ معیّن لجاجت می‌کند و نمی‌بیند که محتوای تازه چگونه از خلال شکل‌های گوناگون برای خود راه باز می‌کند.» لنین با صراحت تأکید می‌کند که «فقط آیین‌پرستی سطحی راست اشتباه نیست؛ آیین‌پرستی سطحی «چپ» نیز اشتباه است... ولی علّت این امر آن است که کمونیسم «چپ» جریانی است کاملاً جوان و تازه دارد پدید می‌اید... این بیماری را می‌توان آسان درمان کرد و باید با نهایت جدیّت دست به کار درمان آن شد.»

و دستِ آخر، لنین می‌نویسد: «وظیفهٔ ما کمونیست‌ها آن است که بر تمام شکل‌ها[ی مبارزه] تسلّط داشته باشیم و بتوانیم با نهایت سرعت یک شکل را با شکل دیگر تکمیل کنیم... انقلاب جهانی با چنان شتاب شگرف و چنان تنوع سرشاری از شکل‌های تغییریابنده در سطح و در عمق تکامل می‌یابد که ما تمام دلایل لازم را در اختیار داریم برای آنکه به درمان سریع و کامل جنبش جهانی کمونیستی از بیماری کودکی کمونیسم «چپ» امیدوار باشیم.»

(توضیح: بخش اول این مقاله به تاریخ ۶ آذرماه در «نامه مردم» شمارهٔ ۱۰۳۹ انتشار یافت. بخش دوم مقاله برای درج در شماره‌های دی‌ماه ۱۳۹۶ «نامه مردم» در نظر گرفته شده بود که اوج گرفتن جنبش اعتراضی در دی‌ماه ۱۳۹۶ و حوادث آتی آن امر انتشار این مقاله را معلق نمود. در اینجا برای نخستین بار بخش دوم این مقاله به عنوان جزئی از این مجموعه مقالات منتشر می‌شود.)

نوزدهمین همایش بین‌المللی حزب‌های کمونیست و کارگری جهان به مناسبت یکصدمین سالگرد انقلاب اکتبر

نوزدهمین همایش بین‌المللی حزب‌های کمونیست و کارگری جهان با عنوان: "صدمین سالگرد انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر: آرمان‌های جنبش کمونیستی، احیا و توانمند کردن مبارزه با افروخته شدن جنگ‌های امپریالیستی، مبارزه برای صلح و سوسیالیسم"، از صبح روز دوم نوامبر، در سن‌پترزبورگ (لنین‌گراد سابق)، در "کاخ رفقا"، و با شرکت نمایندگان رسمی ۱۰۳ حزب، آغاز شد. محل برگزاری همایش همان ساختمانی بود که لنین در جریان انقلاب اکتبر "کنگرهٔ دوم" تاریخی شورای‌های کارگران، نظامیان و دهقانان را در آن برگزار کرد. شمارِ حزب‌های کمونیست و کارگری شرکت‌کننده در این همایش در قیاس با نوزده دورهٔ پیشین این همایش بی‌سابقه بود. حضور این شمار حزب در همایش نمایش‌دهندهٔ بالندگی رو به رشد جنبش کمونیستی در جهان است.

با سخنرانی رفیق "گنادی زیوگانوف"، صدر هیئت‌رئیسهٔ کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست فدراسیون روسیه، همایش گشایش یافت. رفیق زیوگانوف، با اشاره به شرکت گستردهٔ نمایندگان حزب‌های کمونیست و کارگری و میهمانان از سراسر جهان در این همایش، یادآور شد که با سخنان لنین، نابغهٔ انقلاب از پتروگراد سرخ خطاب به تمام جهان در صد سال پیش و در جریان انقلاب اکتبر، آغاز مرحله‌یی جدید در تاریخ جهان مطرح شد. رفیق زیوگانوف افزود، اکنون زمان آن فرا رسیده است که سومین انقلاب روسیه را که پیروزی نهایی سوسیالیسم را تضمین می‌کند سازمان دهیم.

رفیق زیوگانوف در سخنرانی مفصل خود دربارهٔ برگزاری نشست‌های حزب‌های کمونیست و کارگری، که سرآغاز آن ۲۰ سال پیش و به‌ابتکار حزب کمونیست یونان بود، یادآور شد که وظیفهٔ اصلی این نشست‌ها، بازسازی روابط بین‌حزبی‌ای بوده است که پس از رویدادهای ۱۹۹۱ گسسته شده بود و همچنین تبادل اطلاعات در زمینهٔ فعالیت‌های حزب‌های کمونیست و کارگری بوده است. زیوگانوف اظهار داشت که در طول این سال‌ها و در جریان تدارک، سازمان‌دهی و برگزاری این نشست‌ها، تجربه‌هایی ارزشمند به‌دست آمده و انباشته شده است و شمار حزب‌های شرکت‌کننده در آن‌ها دائماً درحال افزایش بوده است. فرازهایی از سخنرانی رفیق زیوگانوف در زیر می‌آید:

صدمین سالگرد انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر، که ما را دُورهم گرد آورده است، امروزه تمام جهان را زیر تأثیر خود قرار داده است. تاریخ، معدود پیروزی‌ها و دستاوردهایی را در بر داشته که به‌لحاظ عظمت و اهمیت با انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ قیاس‌پذیر باشند. امروزه در هر گوشه‌یی از زمین کسانی هستند که بر اهمیت انقلاب اکتبر بزرگ تأکید دارند. کسانی که، با یادآوری نام لنین، حزب بلشویک و حکومت شوراها ضربان قلب‌شان بیش‌تر می‌شود. صد سال پیش، کارگران کشور ما پرچم سرخ را در سراسر روسیه به‌اهتزاز درآوردند. آن روزهای سرنوشت‌ساز، "ده روزی" بودند که "جهان را تکان داد". خلاصه این‌که، شعارهایی کوتاه که برای هر فرد عادی فهمیدنی بود، در همه نقاط کشور مطرح شد: "صلح برای ملت‌ها! "، "نان برای گرسنگان! "، "زمین برای دهقانان"، "اشتغال برای کارگران کارخانه‌ها!"، "قدرت به شوراها!". این شعارها را همه شنیدند. پیش از همه کسانی که ذهن و استعدادشان ارزش‌های اصلی در جهان را درمی‌یابد، مردم سرکوب‌شدهٔ مستعمره‌ها که سرمایه‌داران آخرین قطره‌های توان‌شان را می‌مکیدند، و سربازان که در سنگرهای جنگ جهانی درحال پوسیدن بودند.

بنابراین، انقلاب اکتبر تنها گامی به سوی تغییرهای سیاسی و اجتماعی بی‌سابقه نبود، بلکه با تحول شگرف اخلاقی‌ای که به‌وجود آورد جهان را تغییر داده و بر جهان‌بینی مردم در نقطه‌های مختلف کره زمین تأثیرگذار بوده است. این دقیقاً همان چیزی است که رهبر مبارزات آزادی‌بخش ملی و اولین نخست‌وزیر هند، جواهر لعل نهرو، به ما یادآوری می‌کند: "انقلاب اتحاد شوروی، جامعهٔ انسانی را به‌میزان چشمگیری به‌پیش برده و مشعلی درخشان برافروخته که خاموش کردنی نیست، اساس تمدنی جدید را بنیان نهاده که جهان در مسیر آن حرکت خواهد کرد." همین‌گونه، شی‌جین‌پینگ، دبیرکل حزب کمونیست چین، یادآور می‌شود: "یک قرن پیش، پیروزی انقلاب اکتبر، مارکسیسم لنینیسم را به چین آورد. از همان روزی که حزب کمونیست چین پایه‌گذاری شد، نظریهٔ علمی مارکسیسم- لنینیسم راهی برای حل مشکلات کشور ارائه داد، بنابراین، مردم چین از آن برای دستیابی به استقلال، آزادی، رفاه و خوشبختی مدد می‌جویند." در قرن گذشته، دو بحران نظام‌مند (سیستمیک) سرمایه‌داری دو

جنگ جهانی را برپا کرد. بشریت در واکنش به نخستین بحران از این دو بحران، انقلاب کبیر اکتبر را در ۱۹۱۷ سازمان داد. در واکنش به دومین بحران، در ماه مه ۱۹۴۵ پیروزی عظیم بر فاشیسم به‌دست آمد. بحران جهانی جاری می‌تواند از طریق فاجعهٔ تخریب تمدن بشری یا تحولی در مقیاسی بزرگ بر پایهٔ سوسیالیسم پایان یابد. این‌ها انتخاب‌هایی است که بشریت در جهان مدرن کنونی با آن‌ها روبرو است و ما امروز در مبارزه برای تعیین این سرنوشت، فعالانه شرکت داریم. در این مبارزه، ما از نمونهٔ متقاعدکنندهٔ کشورهایی که پشتیبانانِ انتخابِ سوسیالیستی در قدرت‌اند، الهام می‌گیریم. این چین است که تمام جهان را با موفقیت‌های عظیمش در اقتصاد و حوزهٔ اجتماعی به‌تحسین واداشته است. کوبا شش دهه بدون شکست در برابر امپریالیسم آمریکا به تلاش خود ادامه داد. ویتنام قهرمانانه و به‌طور پویا درحال توسعه است. این کشورها، جهانی‌سازی سرمایه‌داری را به‌چالش کشیده و می‌کشند و از پذیرش نقطه‌نظرهای تحمیلی امپریالیسم امتناع می‌ورزند و در مسیر ساختمان سوسیالیسم به پیشرفت خود ادامه می‌دهند. تجربهٔ برادرانهٔ بلاروس نیز بسیار آموزنده است. رفقای عزیز، دوستان! وظیفهٔ اصلی ما این است که مقاومت در برابر تهاجم خشن سرمایه را گسترش دهیم. ما به شکل دادن جبههٔ متحدی به‌منظور حمایت از کشورهایی که زیر فشار امپریالیستی قرار دارند و وسعت دادن به این جبهه نیازمندیم. ماهیت ذاتی سرمایه‌داری که گسترش تروریسم، برپایی جنگ‌ها، ابتلا به بحران‌ها، ویران کردن طبیعت و محیط‌زیست و در رنج و عذاب گرفتار کردن میلیون‌ها نفر شرط‌های لازم موجودیتش است را باید بی‌وقفه روشنگری و افشا کنیم.

پس از سخنرانی رفیق زیوگانوف، نمایندگان حزب‌های دعوت شده در همایش به‌ترتیب الفبایی - الفبای روسی- نام آنان، سخنرانی کردند. هیئت نمایندگی حزب تودهٔ ایران که در این همایش جنبش کمونیستی و کارگری کشورمان را نمایندگی می‌کرد، در نخستین روز همایش متن سخنرانی تحلیلی‌اش را ارائه داد که مورد توجه رفقای نمایندهٔ حاضر در همایش قرار گرفت. متن کامل این سخنرانی در این شمارهٔ نامه مردم منتشر شده است.

در طول دو روز برگزاری جلسه عمومی همایش، سخنرانی‌هایی مهم از سوی نمایندگان حزب‌های کمونیست بزرگ و قدرتمند جهان ازجمله چین، کوبا، ویتنام، آفریقای جنوبی، پرتغال، هند، یونان و برزیل در ارتباط با استراتژی مبارزه برای صلح و سوسیالیسم ارائه شد. متن این سخنرانی‌ها به‌تدریج برگردان و در "نامهٔ مردم" منتشر خواهد شد. شرکت‌کنندگان در همایش دربارهٔ جنگ‌هایی که در سوریه و افغانستان جریان دارند، تهدید حملهٔ هسته‌ای به کرهٔ شمالی، بحران و وضعیت دشوار سیاسی در ونزوئلا، اسپانیا، اوکراین، و دیگر کشورهای جهان، سخن گفتند. آنان با مسائلی مانند خروج از "اتحادیه اروپا"، "مهاجرت" میلیون‌ها نفر از قاره‌های آفریقا و آسیا، "کمونیسم‌ستیزیِ" افسارگسیخته، دروغ‌پردازی و جعل نفرت‌انگیز در "تاریخ"، ظهور "نئونازیسم"، ترویج "فناتیسم" منسوخ مذهبی، تشدید وضعیت نابسامان "محیط

زیست"، برخورد و ابراز نظر کردند. سخنرانان به این نکته اشاره کردند که باوجود رشد و گسترش تولیدات غذایی، در هر ۳ ثانیه یک کودک در جهان از گرسنگی می‌میرد. سخنران‌ها، بااین‌که وقت اندکی برای ابراز نظرات‌شان داشتند، هر یک از آنان، قطعه‌یی از موزاییک تصویری بزرگ را که در مجموع نمایش‌دهندهٔ تضادهای رشد یابندهٔ سرمایه‌داری بود ترسیم کردند.

نشست پایانیِ نوزدهمین همایش کمونیست‌های جهان

در آخرین نشست همایش در سن‌پترزبورگ، نمایندگان همچنین سندی را با عنوان: "فراخوان نوزدهمین همایش حزب‌های کمونیست و کارگری جهان"، که از سوی حزب کمونیست فدراسیون روسیه و در مشورت با اعضای کارگروه همایش‌ها- که حزب تودهٔ ایران نیز در آن حضور دارد- تهیه شده بود، با ارائهٔ برخی پیشنهادها، به‌تصویب رساندند. متن کامل این فراخوان در شمارهٔ آیندهٔ "نامهٔ مردم" منتشر خواهد شد.

نوزدهمین همایش جهانی حزب‌های کمونیست و کارگری، با پخش سرود "انترناسیونال"- که دسته‌جمعی و هم‌زمان به زبان‌های مختلف خوانده می‌شد- در شامگاه سوم نوامبر به‌کار خود پایان داد. نمایندگان، به‌دعوت حزب کمونیست فدراسیون روسیه، در کنسرتی شرکت کردند که بسیاری از هنرمندان روس به‌مناسبت صدمین سالگرد انقلاب اکتبر در سالن عظیم تئاتر "اوکتیابرسکی" در سن‌پترزبورگ، در آن هنرنمایی کردند. نمایندگان حزب‌های کمونیست کارگری در آخرین روز اقامت‌شان در سن‌پترزبورگ، با سازمان‌دهی حزب میزبان از " مدرسهٔ اسمولنی" [لنین از تریبون کنگرهٔ دوم شوراها در اسمولنی، قطعنامه تاریخی" همهٔ قدرت به شوراهای کارگران، سربازان و دهقانان!" و "فرمان صلح" را اعلام کرد]، "ناو جنگی آورورا" [اندکی پس از اعلام قطعنامه تاریخی از سوی لنین، آورورا به سمت کاخ زمستانی شلیک کرد] و "کاخ زمستانی" [کاخ تزار و سپس اقامتگاه رئیس دولت موقت، کِرِنسکی]- یعنی سه صحنهٔ اصلی رخدادهای نخستین روزهای انقلاب اکتبر در ۱۹۱۷- دیدار کردند. اسمولنی که در دورهٔ تزارها محل انستیتوی تعلیم و تربیت دختران اشراف و طبقه سرمایه‌دار و وابستگان به دربار تزار بود، در جریان انقلاب محل استقرار شورای انقلاب سن‌پترزبورگ، کمیته انقلابی کارگران، حزب بلشویک و کمیته نظامیان انقلابی بود. لنین پس از بازگشت مخفیانه‌اش از رازلیف فنلاند به پتروگراد (سن‌پترزبورگ)، شب ۲۵ اکتبر- باوجود خطرهایی که جانش را تهدید می‌کرد و رفقا او را از این اقدام برحذر می‌داشتند- وارد مدرسهٔ اسمولنی شد و کنگرهٔ دوم شوراها را در آن برگزار کرد، سپس در آن استقرار یافت و انقلاب را از همین مکان هدایت می‌کرد. محل کار و زندگی لنین تا اوایل سال ۱۹۱۸ در اسمولنی بود و برخی از مهم‌ترین رخدادهای مربوط به انقلاب در این مکان شکل گرفت. دفتر کار و محل سکونت لنین در همان وضعیت اصلی صد سال

قبلش حفظ شده است. ناو جنگی آورورا که یکی از کشتی‌های مهم نیروی دریایی تزاری بود، با پیوستن خدمه و افسران نظامی آن در دوره تدارک انقلاب به بلشویک‌ها، طبق قرار مخفیانه با رهبری انقلاب، با شلیک یک گلوله مشقی از توپ اصلی مستقر بر آن لحظهٔ شروع هماهنگ حمله انقلابیون را به کاخ زمستانی تزار- که جلسه وزرای دولت موقت در آن درحال برگزار شدن بود- اعلام کرد. کاخ زمستانی در سن‌پترزبورگ که اکنون یکی از مرکزهای اصلی موزهٔ آرمیتاژ است، در نوامبر امسال نمایشگاهی در رابطه با انقلاب اکتبر در تالارهای اصلی‌اش به‌نمایش گذاشته شد که نمایندگان نوزدهمین همایش نیز از آن دیدار کردند.

"نوزدهمین همایش"، و ارزیابیِ کمونیست‌های جهان از آن

در دیدارها و بحث‌های هیئت نمایندگی حزب تودهٔ ایران با نمایندگان برخی از حزب‌های برادر در سن‌پترزبورگ، برداشت آنان در رابطه با جنبه‌های مختلف نوزدهمین همایش را جویا شدیم. برخی از این نظرها را به‌دلیل اهمیت‌شان در تصویر کردن موفقیت این همایش مهم و تاریخی، به‌طورِ خلاصه می‌آوریم:

رفیق "**تران دک لوی**"، معاون اول دبیر کمیسیون روابط خارجی **حزب کمونیست ویتنام**: "به‌نظر من به‌دلیل وجود عامل‌هایی مهم این همایش را باید موفق ارزیابی کرد. این حقیقت که همایش با مراسم بزرگداشت صدمین سالگرد انقلاب اکتبر مقارن شد، به‌آن مشخصه‌یی ویژه داده است. شرکت ۱۰۳ حزب در همایش را که بالاترین تعداد در تاریخ این همایش‌ها است و سخنرانی همهٔ آنان را می‌بایست جنبه‌های مهم و کیفی آن ارزیابی کرد. این همایش به‌طور علنی و با آگاهی و تائید ضمنی دولت روسیه انجام شد که اهمیت آن را بیشتر می‌کند. برگزاری نوزدهمین همایش و فعالیت‌های مرتبط با آن در محل‌ها و ساختمان‌های تاریخی مرتبط با انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ نیز به‌آن مشخصه‌یی ویژه داده است. تائید و تصویب فراخوان نوزدهمین همایش از سوی همهٔ حزب‌های شرکت‌کننده، باتوجه به محتوای آن، نکته‌یی بسیار مهم است. توجه به این‌که حزب کمونیست فدراسیون روسیه با خلاقیت توانست منابع عظیم ضرور برای سازمان دادن این همایش مهم و فعالیت‌های جنبی آن را بسیج کند، اهمیت دارد."

رفیق "**خوان کارلوس کارسان آگوئیلیرا**"، معاون رئیس کمیسیون روابط خارجی **حزب کمونیست کوبا**: "هیئت حزب کمونیست کوبا در این نوزدهمین همایش بین‌المللی حزب‌های کمونیست و کارگری و فعالیت‌های مربوط به صدمین سالگرد انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر بسیار فعالانه شرکت کرد. ما معتقدیم که این رویداد نه‌تنها بسیار مهم است (به‌لحاظ تاریخی)، بلکه عصر جدیدی برای کار بین‌المللی حزب‌های کمونیست است و همچنین ارزیابی واقعی تأثیر انقلاب اکتبر را بشارت می‌دهد... چگونه می‌توانیم همکاری و همبستگی را بین

حزب‌های کمونیستی تقویت کنیم؟ این بسیار مهم است. بنابراین، ما در این دو روز در مورد اینکه چگونه می‌توانیم باهم کار کنیم، بحث کرده‌ایم. چگونه می‌توانیم استراتژی‌ای مشترک برای همبستگی بین‌المللی بین حزب‌های کمونیست و کارگری به‌وجود آوریم تا بتوانیم به پیش به سوی شکست امپریالیسم رویم و به‌ساختن جامعه‌یی جدید بپردازیم. فراخوان برای عمل مشترکی (جبههٔ متحد) که در این همایش به‌تصویب رسید سند خوبی است که تمام خواست‌های اصلی حزب‌ها و مبارزان ما را در بر دارد- یک فراخوان مشترک همه حزب‌های ما است - ما معتقدیم که به ادامه همکاری ما به‌طور مؤثر کمک خواهد کرد."

رفیق "**بلید نزامنده**"، سیاستمدار برجسته و عضو هیئت سیاسی و دبیرکل **حزب کمونیست آفریقای جنوبی**: "به‌نظر می‌رسد تعداد حزب‌های شرکت‌کننده در کنفرانس بسیار خوب است، امری که تداوم موضوعیت داشتن انقلاب روسیه را مورد تأکید قرار می‌دهد. این‌که شاهدیم چگونه هر حزبی تاریخش را به انقلاب روسیه و تأثیر آن بر حزب‌ها و منطقه‌های مختلف مرتبط می‌کند، اهمیتی ویژه دارد."

رفیق "**آنجلو آلوز**"، عضو دفتر سیاسی **حزب کمونیست پرتغال**: برگزاری نشست بین‌المللی حزب‌های کمونیست و کارگری در لنین‌گراد و جشن صدمین سالگرد انقلاب سوسیالیستی اکتبر، واقعیتی مهم در تاریخ جنبش ما است. این تأیید دوبارهٔ ما به وفاداری ما به مارکسیسم-لنینیسم، تعهد ما به آرمان‌های کمونیستی، منافع و آرزوهای مردم و پروژه ساختمان سوسیالیسم است. مهم‌ترین پیام همایش ما در لنین‌گراد ساده و قدرتمند است: ۱۰۰ سال بعد از انقلاب اکتبر، مبارزه ادامه دارد!

رفیق "**یوری یملیانوف**"، محقق و تاریخ‌نویس برجسته عضو **حزب کمونیست فدراسیون روسیه**: "به‌نظر می‌رسد که صحبت کردن در مورد آنچه در هر کشوری با ابعاد جغرافیایی و انسانی متوسط می‌گذرد در عرض شش دقیقه تقریباً غیرممکن است... با این حال، نمایندگان حزب‌های کمونیست از چین، کوبا، ویتنام، لائوس و جمهوری دموکراتیک خلق کره همچنین در مورد دستاوردهای خود در ایجاد جایگزین سوسیالیستی برای نظم سرمایه‌داری بر اساس نیازهای بشریت و شرایط در جهانی که در آن زندگی می‌کنیم سخن گفتند... انتخاب زمان و مکان برای این همایش به نمایندگان اجازه داد تا در مورد اینکه چگونه جنبش بشریت به سوی مرحلهٔ پیشرفتهٔ جدیدی از سازمان‌دهی اجتماعی آغاز شد، صحبت کنند. سخنرانان، انقلاب اکتبر را تحسین کردند که جهانِ بنا شده بر اساس حرص، بی‌عدالتی و استثمار را تکان داد. آنان به اهمیت سهم بزرگ اتحاد جماهیرشوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی در اروپای شرقی در کوشش برای اینکه کره زمین را به محلی بهتر برای زندگی تبدیل کنند ادای احترام کردند. آنان اعتقادشان را مبنی بر اینکه مردم این کشورها به مسیر توسعهٔ سوسیالیستی بازخواهند گشت، ابراز داشتند. قطعنامهٔ نهایی اتخاذشده از سوی همایش ایجاد شرایط برای انجام تحقیقاتی

علمی به‌منظور درک صحیح دلیل‌های فروپاشی سوسیالیسم در اتحاد جماهیرشوروی و تعدادی از کشورهای اروپا را خواستار شد. شکی نیست که بحث‌های مطرح‌شده در نوزدهمین همایش و فضای آن موجب تقویت قدرت و همبستگی جنبش کمونیست جهان خواهد شد."

رفیق "**جوزه رینالدو کاروالهو**"، عضو دفتر سیاسی و دبیر روابط بین‌المللی **حزب کمونیست برزیل**: "نوزدهمین همایش را باید مراسمی برای جشن گرفتن انقلاب شکوهمند اکتبر قلمداد کرد. دستاوردهای آن به مبارزه حاضر برای صلح، دموکراسی، پیشرفت اجتماعی، سوسیالیسم و همچنین ساختمان جبههٔ ضدامپریالیستی‌ای مردمی کمک می‌کند. این همایش بین‌المللی حزب‌های کارگری و کمونیستی، محیط و شرایطی مساعد و همسان برای تبادل تجربه و وحدت عمل بین حزب‌های کمونیست به‌وجود آورد."

رفیق "**کارولوس ویمر**"، عضو هیئت سیاسی و دبیر روابط بین‌المللی **حزب کمونیست ونزوئلا**: "در چارچوب جشن صدمین سالگرد انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر، مشارکت بیش از صد حزب کمونیست و کارگری در این همایش، ثابت می‌کند که تقویت جنبش کمونیستی بین‌المللی که در دهه‌های اخیر به‌وسیلهٔ ضدانقلاب تضعیف شده است، ضروری است. همایش بین‌المللی حزب‌های کمونیست و کارگری در اساس فرصتی مهم برای تبادل تجربیات، بحث، و به‌ویژه در رابطه با تعیین دسته‌جمعی اقدام‌های مشترکی است که اجازه می‌دهد مبارزات کمونیست‌های جهان برای عدالت اجتماعی و سوسیالیسم-کمونیسم را به‌طور منسجم موردبررسی قرار دهیم."

رفیق "**ام. آ. بابی**"، عضو دفتر سیاسی و دبیر روابط بین‌المللی **حزب کمونیست هند (مارکسیست)**: "جشن‌های سالگرد انقلاب سوسیالیستی اکتبر بزرگ می‌تواند به‌طور مؤثری تغییرهای شگفت‌انگیزی که در نتیجه انقلاب تجربه‌های انسانی‌ای از قبیل امکان ایجاد جامعه‌یی بدون ظلم و تبعیض استثماری، را شکل داده است، به مرکز توجه توده‌ها بکشاند. نکته‌هایی که در مورد کاستی‌ها و اشتباه‌ها در تلاش برای ساختن سوسیالیسم از سوی رفقای نمایندهٔ حزب‌ها در همایش مطرح شد به‌منظور درس‌گیری‌های صحیح برای آینده بسیار مهم بود. مؤلفه‌های فرهنگی در جشن‌های صدمین سالگرد، الهام‌بخش بود. حضورِ زوراس آلفروف، دانشمند برنده جایزه نوبل، برتری سوسیالیسم را در هر زمینه‌یی از خلاقیت انسانی مورد تأکید قرار می‌دهد."

رفیق "**صلاح عدلی**"، عضو هیئت سیاسی و دبیرکل **حزب کمونیست مصر**: "نوزدهمین همایش، تفاوت‌هایی مشخص و مهم با دیگر نشست‌هایی که من در گذشته در آن شرکت کرده‌ام داشت. آشکار شده است که خون تازه‌ای در رگ‌های حزب‌ها در جریان است. من معتقدم که در دورهٔ پیشِ روی، ما دورهٔ بهبود شرایط و ارتقای سطح جنبش در قیاس با گذشته را شاهد خواهیم بود. بحران سرمایه‌داری درحال عمیق‌تر و گسترده‌تر شدن است. به موازات

آن، همبستگی بین حزب‌های کمونیست نسبت به گذشته شکل‌های بهتر و مؤثرتری به‌خود می‌گیرد. این به‌ویژه در رابطه با عملکرد حزب‌های کمونیست چین و فدراسیون روسیه و دیگر حزب‌های کمونیست جهان کاملاً مشهود است."

سخنرانی نمایندهٔ کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران در اجلاس پرشکوه احزاب کارگری و کمونیستی جهان به مناسبت یکصدمین سالگرد انقلاب اکتبر

رفقای گرامی،

پیش از هر چیز، از طرف کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران درودهای انقلابی خود را به این گردهمایی بین‌المللی مهم و برجستهٔ حزب‌های کمونیست و کارگری تقدیم می‌کنم که هم‌زمان با بزرگداشت صدمین سالگرد پیروزی انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر برگزار می‌شود. به‌علاوه، سپاس و درودهای رفیقانهٔ خود را به میزبان این گردهمایی، حزب لنین، حزب کمونیست فدراسیون روسیه تقدیم می‌کنم.

رفقا،

ما اینجا گرد آمده‌ایم تا یکی از ارزشمندترین و بزرگ‌ترین رخدادهای سدهٔ بیستم و توسعهٔ اجتماعی و تاریخی بشر، یعنی انقلاب سوسیالیستی اکتبر را تجلیل و در عین حال بررسی کنیم. انقلاب اکتبر در دوران برتری و سلطهٔ سرمایه‌داری، در زمانی که جنگ فاجعه‌بار جهانی اوّل میان کشورهای امپریالیستی بر سر تقسیم جهان و ثروت‌ها و منابع آن در جریان بود، در دورهٔ سرکوب اندیشه‌های ترقی‌خواهانه، و در زمانی رخ داد که به بیان مانیفست کمونیست، "شبح کمونیسم "خواب رهبران دنیای سرمایه‌داری را مختل کرده بود.

هدفِ انقلاب اکتبر، گشودن راه بشر به سوی جامعه‌ای فارغ از جنگ، خشونت، و سرکوب، در یکی از بزرگ‌ترین و در عین حال توسعه‌نیافته‌ترین کشورهای اروپا بود. پیروزی انقلاب اکتبر بر ضد تزاریسم روس به هدایت و رهبری ولادیمیر ایلیچ لنین و بلشویک‌ها، پایانی

تاریخی بر نظرگاه ابدی بودن جهان سرمایه‌داری بود. این انقلاب به مردم ستم‌دیدهٔ جهان نشان داد که جهانِ دیگری امکان‌پذیر است. پیروزی انقلاب اکتبر همچنین تأکیدی بود بر اهمیت این گفتهٔ تاریخی کارل مارکس که: "تا امروز، فیلسوف‌ها فقط جهان را به شیوه‌های گوناگون تفسیر کرده‌اند. امّا مهم، تغییر دادن آن است.»

پیروزی انقلاب اکتبر را نمی‌توان از شالودهٔ اندیشهٔ مارکسیستی-لنینیستی آن جدا دانست. لنین، ادامهٔ دهندهٔ خلّاق و مبتکر اندیشه‌های مارکس و انگلس، با بررسی عمیق و دقیق ماهیت اقتصادی-سیاسی امپریالیسم، به قانون "رشد ناموزون "کشورهای سرمایه‌داری در مرحلهٔ امپریالیسم رسید. این قانون یکی از مهم‌ترین کشف‌های لنین بود و نقشی بنیادی در تحوّل و تکامل مارکسیسم داشت. آثار نظری خلاقانهٔ لنین عرصه‌های گوناگونی را در بر می‌گیرد. به‌راستی که تجربه‌ها و دستاوردهای انقلاب اکتبر، علاوه بر مارکسیسم به طور کلی، متأثر از این شالودهٔ نظری سازنده و دقیق نیز بود. البته این برخلاف ادعاهای کسانی است که با دستاویز قرار دادن فروپاشی سوسیالیسم در اتحاد شوروی و اروپای شرقی می‌خواهند و می‌کوشند که لنینیسم را در نقطهٔ مقابل مارکسیسم قرار دهند. مارکسیسم-لنینیسم، پرچم اندیشه‌ها و آرمان‌های انقلاب اکتبر در عام‌ترین مشخصه‌های آن، از جمله تعریف و توضیحِ سرشت امپریالیسم، بحران اقتصادی ذاتی نظام سرمایه‌داری، رشد اقتصادی ناموزون در دوران امپریالیسم، و نظریهٔ انقلاب سوسیالیستی، اهمیت و عملی بودن و موضوعیت خود را همچنان حفظ کرده است.

رفقای گرامی،

انقلاب اکتبر در کشور همسایهٔ ایران- میهن ما- رخ داد. در نتیجهٔ این انقلاب، اتحاد جمهوری‌های سوسیالیستی شوروی جایگزین روسیهٔ تزاری شد. پیروزی انقلاب اکتبر خطر فروپاشی، استعمار، و از دست دادن استقلال و حاکمیت ملّی ایران را از سر کشور ما رفع کرد. مردم ایران اتحاد شوروی را بهترین پشتیبان و مدافع استقلال و آزادی خود می‌دیدند. بلافاصله پس از پیروزی انقلاب اکتبر، دولت شوروی قرارد اسارتبار ۱۹۰۷ را که کشور ایران را به مناطق نفوذ بریتانیا و روسیه تقسیم کرده بود، لغو کرد. لنین خودش در بیانیهٔ ۱۴ دسامبر ۱۹۱۷ [۲۳ آذر ۱۲۹۶] اعلام کرد که قرارداد اوت ۱۹۰۷ میان بریتانیا و روسیه تزاری، شامل همهٔ پیوست‌های آن دربارهٔ تقسیم ایران به دو منطقهٔ زیر نفوذ و یک منطقهٔ بی‌طرف، باطل و ملغیٰ است. او تأکید کرد که هر پیمانی که با استقلال ملّی و یکپارچگی ایران، و آزادی مردم ایران تناقض داشته باشد، بی‌اعتبار است و باید دور ریخته شود تا دیگر نتوان به آنها ارجاع و استناد کرد.

دولت انقلابی شوروی همچنین همهٔ ادعاهای مالی و امتیازهای استعماری دولت تزاری

روسیه در ایران را فسخ کرد. از آن گذشته، قانون "کاپیتولاسیون "(مصونیّت در برابر پیگرد قانونی) در امر مسائل حقوقی و قضایی روس‌های ساکن ایران نیز توسط دولت تازهٔ شوروی لغو شد. در این زمینه، دولت شوروی بیانیهٔ ۲۶ ژوئن ۱۹۱۹ را صادر کرد که در آن به همهٔ امتیازها و مزایایی که روسیهٔ تزاری در ایران داشت به طور کامل پایان داده شد. در این بیانیه آمده است: "مردم روسیه ایمان دارند که خلق پانزده میلیونی ایران نابود نخواهد شد زیرا دارای سابقه‌ای افتخارآمیز و سرشار از قهرمانی است، و شخصیت‌های بسیاری دارد که دنیای متمدن به‌راستی به آنها احترام می‌گذارد و به آنها افتخار می‌کند. چنان ملّتی می‌خروشد و بیدار می‌شود و زنجیرهایی را که سرکوبگران شریر بر آن تحمیل کرده‌اند از هم می‌درد، و در مسیر برادرانهٔ ملّت‌های آزاد و مترقی به سوی جامعهٔ بشری نوین، امیدبخش، خلّاق، و شکوفا و مرفّهی گام برخواهد داشت.»

تحت تأثیر انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر، جنبش‌های رهایی‌بخش ملّی در ایران که برای ایجاد تغییر در ایران مبارزه می‌کردند، رشد کردند و گسترده‌تر شدند. برخی از رهبران این جنبش‌ها از قبل هم با بلشویک‌ها در تماس بودند و در رساندن پنهانی جزوه‌هایی که لنین و رهبریِ در تبعید برای بلشویک‌ها می‌فرستاد، کمک می‌کردند. این جنبش‌های رهایی‌بخش به خیزش‌های مسلّحانه در استان‌های آذربایجان، گیلان، و خراسان منجر شد. توده‌های عظیم کارگران و دهقانان، بورژوازی متوسط، و بورژوازی تجاری در این خیزش‌های مردمی شرکت داشتند. از میان همین جنبش‌های اجتماعی مردمی و زیر رهبری شخصیت‌های انقلابی بزرگ آن دوره مثل حیدر عمواوغلی- یکی از رهبران جنبش مشروطیت در ایران- "حزب کمونیست ایران "در سال ۱۲۹۹/۱۳۳۰ شکل گرفت. حزب کمونیست ایران مبارزهٔ پیچیده‌ای را در راه تحقق تغییرهای اجتماعی، اقتصادی، و سیاسی به پیش برد، ولی مورد یورش و سرکوب رژیم سلطنتی قرار گرفت و فعالیت آن غیرقانونی و ممنوع اعلام شد. رهبران حزبی را دستگیر و زندانی کردند و رهبر بزرگ آن دکتر تقی ارانی در فوریه ۱۹۴۰ [بهمن ۱۳۱۸] در زندان کشته شد.

هفتاد و شش سال پیش، در پی آغاز جنگ جهانی دوّم، سقوط رژیم استبدادی رضاشاه، و رهایی زندانیان کمونیست، حزب تودهٔ ایران به مثابه وارث انقلابی و دموکراتیک حزب کمونیست ایران تشکیل، و در مدّتی کوتاه به مرکز جنبش اجتماعی توده‌های خواهان دگرگونی‌های بنیادی تبدیل شد. به یاری فعالیتِ تشکیلات کارآی حزب تودهٔ ایران در سراسر کشور، جنبش‌های دموکراتیک در ایران گسترده شد و به استقرار دولت‌های خودمختار منطقه‌یی در استان‌های کردستان و آذربایجان منجر شد. در نتیجهٔ مبارزهٔ گستردهٔ مردم ایران در دورهٔ نخست‌وزیری محمد مصدّق، صنعت نفتِ ایران ملّی شد. در جریان کودتای ۱۹ اوت ۱۹۵۳ [۲۸ مرداد ۱۳۳۲] که توسط سازمان‌های اطلاعاتی "سیا»ی آمریکا و اِم‌آی۶ بریتانیا اجرا شد، جنبش مردمی به خشن‌ترین وجه سرکوب شد، و ایران زیر سلطهٔ رژیم پلیسی سرکوبگر محمدرضاشاه

و اربابان امپریالیستی آن قرار گرفت. حقانیّت تاریخی جنبش ما و پیوند ناگسستنی آن با اندیشه‌ها و آرمان‌های انقلاب اکتبر، همراه با ریشه‌های عمیق جنبش کارگری در میهن ما، تأثیر چشمگیری بر پیکار فزایندهٔ جنبش انقلابی علیه رژیم استبدادی شاه، و در نهایت پیروزی انقلاب ایران در فوریه ۱۹۷۹ [بهمن ۱۳۵۷] داشت. اهمیت حضور اتحاد جمهوری‌های شوروی سوسیالیستی- فرزند و پرچم‌دار انقلاب اکتبر- در مرزهای شمالی کشور ما، و نقش بازدارندهٔ آن در برابر تهدیدهای امپریالیست‌ها به مداخله در امور داخلی ایران و برضد انقلاب شکوهمند مردم ایران، انکارناپذیر است.

اکنون، نزدیک به ۳۹ سال پس از پیروزی انقلاب ملّی-دموکراتیک در ایران، یک حکومت دیکتاتوری مذهبی قرون‌وسطایی بر مردم ما حکومت می‌کند که به آرمان‌های انقلاب ما خیانت کرده است. سرکوب وحشیانهٔ حقوق و آزادی‌های دموکراتیک مردم، همراه با اجرای سیاست‌های اقتصادی نولیبرالی توسط رژیم حاکم منجر به زندگی زیر خط فقر میلیون‌ها نفر از مردم ایران، وجود بیکاری فزاینده و گسترده، و وجود فقری بی‌سابقه در تاریخ اخیر ایران شده است. همچنین، ذکر این نکته اهمیت دارد که در ۳۹ سال گذشته ما شاهد تصویب و به اجرا گذاشتن شماری از ارتجاعی‌ترین و غیرانسانی‌ترین قوانین بر ضد جنبش‌های کارگری و سندیکایی، زنان، و جوانان در کشورمان بوده‌ایم. جنبش زنان ایران یکی از مبتکرترین و دلاورترین بخش‌های جنبش مردمی بوده است که دیکتاتوری مذهبی (ولایی) حاکم را به چالش کشیده است. باید به این نکته توجه داشت که فعالیت سازمان‌های کمونیست، و نیروهای چپ به طور کلی، در ایران ممنوع است و سرکوب می‌شود. رژیم اسلام‌گرای ایران به‌شدت و با تمام وجود ضدسوسیالیستی است و مارکسیسم را ارتداد و کفر قلمداد می‌کند. به‌رغم هیاهوی ضدآمریکایی رژیم ایران، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در منطقه و در سراسر جهان چیزی نبوده است جز سیاستی ماجراجویانه که حاکمیت و استقلال ایران را تهدید می‌کند و فقط به نیروهای اسلام‌گرای ارتجاعی یاری می‌رساند. به‌علاوه، به‌رغم این هیاهوی پوچ رژیم ایران، و تلاش‌های بی‌پرده و دائمی آن برای تقویت اعتبارش در این راه، باید گفت که جمهوری اسلامی ایران در هر یک از نقاط عطف و حسّاس در امور کشور ما و در منطقه، بازیچهٔ دست امپریالیسم شده است. آنچه مسلّم است این است که پس از فروریزی اتحاد شوروی، رژیم ایران وزنهٔ تعادل واقعی در برابر نقشه‌های امپریالیسم و متحدان منطقه‌یی آن نبوده است.

رفقای گرامی،

ما صدمین سالگرد پیروزی انقلاب اکتبر را در زمانی جشن می‌گیریم که سرمایه‌داری جهانی در بحران اقتصادی عمیق و همه‌جانبه‌ای فرو رفته است. دنیای سرمایه‌داری انحصاری در این

دوّمین دههٔ سدهٔ بیست‌ویکم دنیایی است غرق در نابرابری غیرانسانی و ژرفنده‌ای که در آن صدها میلیون نفر از بنیادی‌ترین حقوق انسانی و دموکراتیک محرومند، و فقر تکان‌دهندهٔ صدها میلیون انسان، محرومیت آنها، و نیز جنگ، و ویران کردن بی‌وقفهٔ محیط‌زیست، آیندهٔ بشر را به طور جدّی تهدید می‌کند. ظهور دوبارهٔ تعصّب‌های نژادی و برتری‌طلبانه در اروپا و آمریکا- جریانی که در سدهٔ بیستم منجر به دو جنگ جهانی و کشته شدن ده‌ها میلیون نفر شد- و به قدرت رسیدن دولت‌هایی مثل دولت دونالد ترامپ که آشکارا نژادپرستی و سلطهٔ امپریالیسم بر جهان را تبلیغ و ترویج می‌کند، باید زنگ هشداری جدّی برای ترقی‌خواهان جهان باشد.

مبارزه با تهدید جنگ در خاورمیانه، و با سیاست‌های تجاوزکارانه و نقشه‌های برتری‌جویانهٔ "ناتو "و امپریالیسم آمریکا نیز همچنان چالشی اساسی در برابر نیروهای صلح‌دوست در سراسر جهان است. لنین که از خواست جدّی و حیاتی مردم برای پایان دادن به جنگ فاجعه‌بار جهانی اوّل به‌خوبی آگاه بود، چند روز پس از پیروزی انقلاب، فرمان صلح و پایان دادن به شرکت روسیه در آن جنگ را صادر کرد، زیرا او خوب می‌دانست که مبارزه در راه انقلاب سوسیالیستی بدون تعهد قاطع به پیکار استراتژیک در راه برقراری و حفظ صلح موفق نخواهد شد. صد سال پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی روسیه، ضرورت ادامهٔ مبارزه در راه صلح و بر ضد جنگ هنوز یکی از اصول مرامی اکتبر کبیر است که در مبارزهٔ بشر در سدهٔ بیست‌ویکم به طور قطع همچنان موضوعیت دارد. به این ترتیب، کارزار دفاع از صلح بخشی مهم و جدایی‌ناپذیر از استراتژی حزب ما در راه تحقق آینده‌ای بهتر برای زحمتکشان ایران است.

رفقا،

وجود طبقات و جامعهٔ طبقاتی اختراع کمونیست‌ها نیست؛ امّا واقعیتی دهشتناک است. بحران کنونی نظام طبقاتی سرمایه‌داری جهانی نتیجهٔ مستقیم سیاست‌های نولیبرالی‌ای است که در دهه‌های اخیر اجرا شده است. دیوید هاروی، اندیشمند مارکسیست و استاد برجستهٔ دانشگاه "سیتی "در نیویورک به این نتیجه رسید که سرمایهٔ مالیِ قماری در دههٔ هفتاد میلادی [دههٔ ۱۳۵۰] سرانجام دست بالا را بر سرمایهٔ صنعتی پیدا کرد، به طوری که هدفِ فعالیت اقتصادی، شد بهایِ سهام در بازار بورس و نه تولید. منافع مالی، و به بیان لنین "قدرت حسابداران به‌جای مهندسان»، بین طبقات و نخبگان حاکم رواج یافت و غالب شد. نولیبرالیسم تغییر مفهوم "وضعیت اجتماعی "را موجب شده است. همهٔ آنچه را که از دموکراسی و حقوق بشر به‌جا مانده، کنار گذاشته است. با سماجت و بی‌وقفه از برتری طبقاتی و حتّی نوعی جدید از نظام "کاست "در جهان سخن می‌گوید و دفاع می‌کند.

انقلاب اکتبر نور امید- امید به آزادی، برابری، عدالت اجتماعی، صلح، و سوسیالیسم- را در قلب صدها میلیون تن از زحمتکشان و محرومان در سراسر جهان برافروخت. امروزه تراست‌های

غول‌آسای رسانه‌های مُبلّغ نظام سرمایه‌داری، حمله‌های تبلیغاتی بی‌امان و آکنده از دروغی را بر ضد سوسیالیسم، انقلاب اکتبر، و به طورکلی هر خیزش انقلابی در سراسر جهان می‌پراکنند. این تراست‌های رسانه‌یی، انقلاب اکتبر و به‌خصوص نقش لنین در رهبری این انقلاب را اشتباهی تاریخی می‌نمایانند و آن را درعمل به زیان طبقهٔ کارگر و مبارزهٔ جهانی کارگران معرفی می‌کنند. با وجود همهٔ دستاوردهای اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی در ساختمان سوسیالیسم، امروزه دیگر روشن است که روند ساختمان سوسیالیسم با ضعف‌ها و کاستی‌هایی روبه‌رو بوده است که سرانجام همراه با فشار خردکنندهٔ عظیم و سازمان‌یافتهٔ امپریالیسم جهانی، در نهایت در سال‌های پایانی سدهٔ بیستم به فروپاشی نظام سوسیالیستی در آن کشورها منجر شد. برخورد نقادانه، علمی، و دور از جزم‌گرایی ما به این تجربهٔ تاریخی مهم، تنها راه جنبش کارگری و کمونیستی و نیروهای مترقی و پیشروِ جهان به منظور ترسیم نقشهٔ راهی برای ساختمان جامعهٔ آیندهٔ بشری است. چشم بستن بر کاستی‌ها و ساختارهای دیوان‌سالارانه در این کشورها که در طول زمان جای خلاقیت و برخورد علمی با پدیده‌ها را گرفت و از ویژگی انقلابی حزب‌های حاکم در آن کشورها کاست، نمی‌تواند سلاح کارایی در مبارزهٔ ما و پیکار طبقهٔ کارگر جهانی و متحدانش با سرمایه‌داری انحصاری باشد.

سرشت غیرانسانی و ناپایدار سرمایه‌داری جهانی در سدهٔ بیست‌ویکم برای همهٔ ما آشکار است، و بشر امروزی جایگزین بهتری را آرزو دارد. برخلاف مدعیان و مجیزگویان این نظام ضدانسانی که آن را "پایان تاریخ "بشریت می‌خوانند و می‌دانند، ظهور اتحاد شوروی و پیروزی انقلاب اکتبر نشان داد که جهانی دیگر ممکن است و می‌توان بر ویرانه‌های نظام سرمایه‌داری، جهان دیگری را با معیارهایی انسانی بر شالودهٔ برابری، عدالت اجتماعی، و صلح برپا کرد. جوهر اکتبر ۱۹۱۷ همین است و ما نباید آن را از یاد ببریم. تجربهٔ هزاره‌های تاریخ مدوّن بشر نشان داده است که راه برپایی این دنیای نو، نه آسان است و نه از ضرورت انجام تلاش‌هایی سترگ و فداکاری‌هایی عظیم بی نیاز است. آنچه روشن است این است که بحران فزاینده و حل‌ناشدنی سرمایه‌داری جهانی و ماهیت ضدانسانی آن ضرورت تاریخی برپایی نظامی نو را طلب می‌کند.

ما، وفادار به اندیشه‌ها و آرمان‌های اکتبر کبیر، در کنار اکثریت قاطع جامعهٔ بشری برای برپایی این نظام، یعنی جامعهٔ نو سوسیالیستی، با فراگیری از تجربه‌های گذشته و درک دقیق ضرورت‌های عینی و ذهنی سدهٔ بیست‌ویکم در کشورمان، همچنان به مبارزه‌مان ادامه می‌دهیم.

زنده باید انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر!

زنده باد سوسیالیسم!

پاینده باد وحدت بین المللی کمونیست‌ها!

جشن‌های صدمین سالگرد انقلاب اکتبر در مسکو

در شامگاه روز ۴ نوامبر همهٔ نمایندگان شرکت‌کنندگان در "نوزدهمین همایش" به مسکو منتقل شدند و مراسمی ویژه که به‌مناسبت انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ سازمان‌دهی شده بود، از صبح یکشنبه آغاز شد. نمایندگان حزب‌های کمونیست و کارگری و چپ جهان در نخستین برنامه، بنا بر سازمان‌دهی رهبری حزب کمونیست فدراسیون روسیه، به کرملین منتقل شدند و از برخی ساختمان‌های درون کرملین که به‌لحاظ تاریخی، معماری و سیاسی مهم‌اند، دیدار کردند. در ادامه برنامه، نمایندگان در بنای یادبود سرباز گمنام که در کرملین قرار دارد حضور یافتند و به‌همراه رهبری حزب کمونیست فدراسیون روسیه بر آن دسته گل گذاشتند و نسبت به آن ادای احترام کردند. آن‌گاه نمایندگان کمونیست‌های جهان همران با رفیق زیوگانف و رهبری حزب کمونیست فدراسیون روسیه به بنای آرامگاه لنین در میدان سرخ رفتند، از آن بازدید کردند و با گذاشتن گل به پای آرامگاه به آن ادای احترام کردند.

نمایندگان، در عصر روز ۵ نوامبر، به تماشای کنسرت بسیار زیبایی رفتند که در تالار کنسرت روسیه (لوژنیکی) در مسکو، به‌مناسبت سالگرد انقلاب اکتبر سازمان‌دهی شده بود. این کنسرت عظیم در حقیقت برنامه هنری جالب و ویژه‌ای بود که انقلاب اکتبر و تاریخ ۷۴ ساله اتحاد شوروی را تصویر می‌کرد.

در روز ۶ نوامبر، گردهمایی بین‌المللی حزب‌های چپ جهان با عنوان: "اکتبر ۱۹۱۷: گشایشی در جهت سوسیالیسم در جهان"، در هتل رنسانس مسکو برگزار شد. در این گردهمایی، ۱۳۴

حـزب چـپ و کمونیسـت جهـان، ازجملـه هیئـت نمایندگـی حـزب تـودهٔ ایـران، شرکـت داشـتند. حزب‌هـای حاکـم در کشـورهای اروپـا، آفریقـا و آمریـکای لاتیـن، نظیـر حـزب "چـپ" آلمـان، حـزب "مپـلا" از آنگـولا، حـزب "بعـث" سـوریه، حـزب "سوسیالیسـت متحـد" ونزوئـلا و حزب‌هـای سـابقاً حاکـم در موزامبیـک، نامیبیـا، تانزانیـا، و برخـی حزب‌هـای چـپ تونـس و مراکـش کـه در رابطـه بـا انقـلاب اکتـبر و سوسیالیسـم موضع‌گیری‌هایـی اصولـی و سـازنده دارنـد، در ایـن گردهمایـی حضـور داشـتند. ایـن گردهمایـی بـا سـخنرانی‌های گنـادی زیوگانـوف، رهـبر حـزب کمونیسـت فدراسـیون روسـیه، بلیـد نزامنـده، دبیـرکل حـزب کمونیسـت آفریقـای جنوبـی، پرزیدنت‌هـای "شـورای جهانـی صلـح" و "فدراسـیون جهانـی جوانـان دموکـرات" آغـاز شـد.

در روز ۷ نوامـبر، روز سـالگرد انقـلاب اکتـبر، نماینـدگان حزب‌هـای کمونیسـت و کارگـری و چـپ در سـه برنامـهٔ ویـژه شرکـت کردنـد. در صبـح ایـن روز، نماینـدگان در مراسـم رژه نیروهـای نظامـی روسـیه شرکـت کردنـد. ایـن رژه به‌یادبـود ۷ نوامـبر ۱۹۴۱ برگـزار شـد کـه سـخنرانی معـروف "اسـتالین" در آن روز دربـارهٔ دفـاع از انقـلاب اکتـبر کـه بـه بسـیج تـوده‌ای بـرای دفـاع از مسـکو و مقاومـت در مقابـل هجـوم ارتـش نـازی منجـر شـده بـود. در بعدازظهـر، تظاهـرات باشـکوهی بـا شرکـت هـزاران تـن از اعضـای حـزب کمونیسـت روسـیه کـه پرچم‌هـای سرخ و تصاویـر بـزرگ لنیـن و رهـبران و سـمبل‌های اتحـاد شـوروی را حمـل می‌کردنـد، در خیابان‌هـای مرکـزی مسـکو بـه سـوی میـدان "کارل مارکـس" برگـزار شـد. در پایـان ایـن راه‌پیمائـی، گردهمایـی‌ای بـزرگ در میـدان مارکـس برگـزار شـد کـه در آن رفیـق زیوگانـوف، رفیـق خـوزه رامـون بـالا گوئـر، دبیـر بین‌المللـی حـزب کمونیسـت کوبـا، نماینـدهٔ سندیکالیسـت‌های روسـیه، پرزیدنـت "فدراسـیون جهانـی جوانـان دموکـرات" سـخنرانی کردنـد. پـس از آن برنامه‌هایـی هـنری و آهنگ‌هـای معـروف چـپ به‌وسـیلهٔ هنرمنـدان روسـیه اجـرا شـد. در شـامگاه روز ۷ نوامـبر همـه نماینـدگان در ضیافـت شـامی بـه میزبانـی رهـبری حزب کمونیسـت فدراسـیون روسـیه شرکـت کردنـد.

РОДИНА-МАТЬ
ЗОВЕТ!

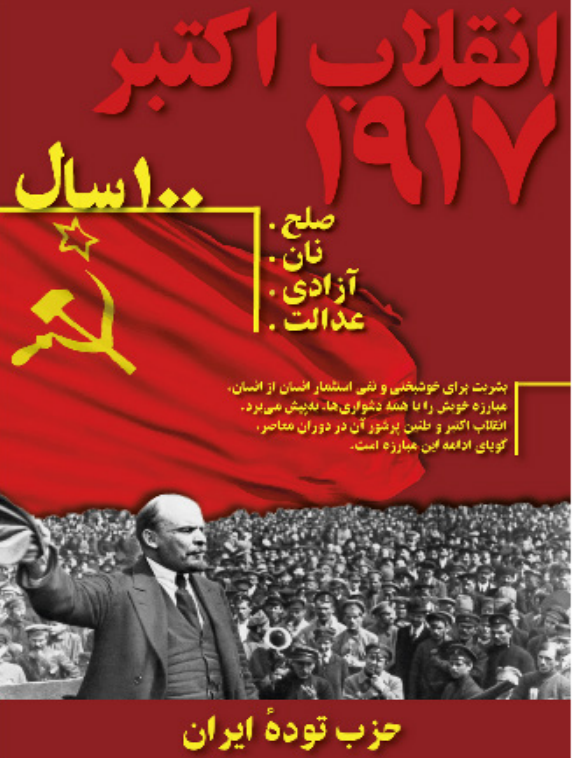

توده‌ای‌ها در جشن‌های یکصدمین سالگرد انقلاب اکتبر

در لندن، وین و گوتنبرگ

جشن باشکوه صدمین سالگرد انقلاب سوسیالیستی اکتبر در لندن

به‌پیشنهاد و ابتکار حزب تودهٔ ایران، هفت حزب کمونیست جهان به‌مناسبت صدمین سالگرد انقلاب سوسیالیستی اکتبر به‌طورمشترک جشنی باشکوه در لندن برگزار کردند. کمیتهٔ برگزاری این جشن، به‌مسئولیت نمایندهٔ حزب تودهٔ ایران و شرکت نمایندگان حزب‌های کمونیست انگلستان، بنگلادش، سودان، عراق، قبرس (آکِل) و یونان، از ماه‌ها پیش برنامهٔ مفصل هنری و پذیرایی از حاضران را تدارک دیده و سازمان‌دهی کرده بودند.

سالن جشن با پوستر بزرگ تصویر ولادیمیر ایلیچ لنین، رهبر انقلاب اکتبر، و بنرهایی با مضمون‌های تبریکِ مناسبت صدمین سالگرد انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر، مبارزه در راه صلح و سوسیالیسم، و همچنین غرفه‌هایی ابتکاری از نشریه‌ها و پوسترهای حزب‌های کمونیست بریتانیا، عراق، سودان، یونان، حزب تودهٔ ایران و کتابخانه یادبود مارکس تزئین شده بود. غرفهٔ حزب تودهٔ ایران با بنری از تصویر لنین، گل سرخ حزب، شعار محوری جشن، و پوسترهایی به زبان فارسی و انگلیسی تزئین شده بود. شرکت بیش از ۲۰۰ نفر در جشن روز شنبه ۶ آبان‌ماه که دبیرکل و رهبری حزب کمونیست بریتانیا و هیئت‌های نمایندگی سفارت‌های چین و ونزوئلا در لندن در آن شرکت داشتند، بازتاب‌دهندهٔ موفقیت این مراسم باشکوه بود.

با سخنان رفیق "لیز پین"، صدر حزب کمونیست بریتانیا، که از سوی حزب‌های سازمان‌دهندهٔ این جشن مدیریت برنامه جشن را به‌عهده داشت، و خوش‌آمد گفتن به

حاضران، مراسم آغاز شد. رفیق انگلیسی با اشاره به اهمیت جهانی و جاودانی انقلاب اکتبر و همچنین با اشاره به "فرمان صلح" دولت بلشویک در روز پس از پیروزی انقلاب اکتبر و اهمیت تاریخی مبارزه در راه صلح همچون عنصری تعیین‌کننده در مبارزهٔ طبقه کارگر و زحمتکشان به سمت سوسیالیسم، سخنان خود را آغاز کرد. رفیق پین آن‌گاه بخش‌هایی از پیمان صلح را به‌مضمون زیر، برای حضار قرائت کرد:

دولت کارگران و دهقانان، که به‌وسیلهٔ انقلاب ۲۴ تا ۲۵ اکتبر [بنا بر تقویم ژولیانی] ایجاد شده و قدرت خود را مدیون شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان می‌داند، به همهٔ ملت‌های متخاصم و دولت‌هایشان پیشنهاد می‌کند تا مذاکرات به‌منظور دستیابی به صلحی عادلانه و دموکراتیک را بدون وقفه آغاز کنند.

صلحی عادلانه و دموکراتیک که اکثریت قاطع طبقهٔ کارگر زجرکشیده، خشمگین و از جنگ خسته تمام کشورهای متخاصم تشنهٔ آن‌اند، صلحی است که کارگران و دهقانان روسیه پس از سرنگونی سلطنت تزار با صدای بلند آن را خواستار شده‌اند، دولت ما چنین صلحی را به‌مثابهٔ صلحی فوری و بدون شرط و شروط (یعنی بدون تصرف سرزمین‌های خارجی و الحاق اجباری ملیت‌های خارجی) و بدون پرداخت هرگونه خسارات جنگی می‌پذیرد.

دولت روسیه به همهٔ ملت‌های متخاصم پیشنهاد می‌کند که چنین صلحی بلافاصله به‌مرحله اجرا درآید، همچنین برای تسریع و بدون کم‌ترین تأخیر تمام گام‌های قاطع، به‌شرط تأیید نهایی همهٔ شرایط چنین صلحی از سوی مجمع نمایندگان مجلس‌های قانون‌گذاری تمام کشورها و تمام ملل، آمادگی خود را اعلام می‌دارد.

پس از سخنان رفیق پین و در ادامه، سارا، هنرمند جوان و استاد بااستعداد پیانو، قطعهٔ زیبای "اکتبر" اثر معروف آهنگساز روس چایکوفسکی و بخشی از "چهار فصل" را با پیانو اجرا کرد. پس از آن، از نمایندهٔ کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران دعوت شد تا از طرف کمیتهٔ هماهنگی حزب‌های کمونیست در بریتانیا برای حاضران سخنرانی کند (متن کامل این سخنرانی درانتهای این گزارش آورده شده است). رفیق توده‌ای در پایان این سخنرانی از نقش تأثیرگذار رفقایی که در مبارزه برای صلح و سوسیالیسم، از انقلاب اکتبر تا کنون، در کشورهای مختلف جهان جان باخته‌اند، یاد و قدردانی کرد. در خاتمه سخنرانی، خانم سارا بار دیگر به صحنه دعوت شد تا با هنرنمایی‌اش همراه با پیانو در اجرای ترانهٔ ماندگار "از خون جوانان وطن"، آفریدهٔ شاعر انقلابی ایران عارف قزوینی، عرصه‌یی دیگر از مبارزه در راه صلح و سوسیالیسم در میهن ما را معرفی کند.

رفیق "مارکوس گارسیا"، دبیر اول سفارت ونزوئلا در بریتانیا، در سخنرانی‌اش در این مراسم، ابتدا به نقش انقلاب اکتبر در مبارزهٔ خلق‌های ستم‌دیده در راه آزادی و برافکندن یوغ استعمار

و بهره‌کشی اشاره کرد و مناسبت صدمین سالگرد این انقلاب را تبریک گفت. رفیق ونزوئلایی در ادامهٔ سخنانش به شرایط ملتهب سالیان اخیر کشورش به‌دلیل سیاست‌های خصمانه و تهدیدآمیز امپریالیسم آمریکا اشاره کرد و ارادهٔ استوار و اصولی دولت بولیواری در ادامه دادن به ساختمان جامعه‌یی آزاد، مرفه و عاری از ستم و استثمار را بیان داشت. رفیق گارسیا همچنین از حزب‌های کمونیست و چپ به‌خاطر تداوم همبستگی خلل‌ناپذیرشان با مردم ونزوئلا تشکر کرد. او موفقیت حزب سوسیالیست متحدهٔ ونزوئلا در پیروزی درخشان نمایندگانش در انتخابات شهرداری‌ها در ماه گذشته را در حکم گامی مؤثر از جانب چپ ونزوئلا به‌منظور غلبه بر مشکلات ناشی از حملات وقفه‌ناپذیر وابستگان به آمریکا و نیروهای راست ارزیابی کرد. پس از سخنرانی رفیق ونزوئلایی، مراسم با هنرنمایی دیگر پیانیست ایرانی در اجرای "سونات ۱۹۰۵"، اثر لئو یاناچک، آهنگساز بزرگ چک، ادامه یافت.

رفیق رابرت گریفیث، دبیرکل حزب کمونیست انگلستان، آخرین سخنران جشن بود. او در سخنرانی‌اش بخشی از بیانیهٔ لنین در ۲۵ اکتبر ۱۹۱۷- خطاب "به شهروندان روسیه"- که به‌وسیلهٔ کمیتهٔ نظامی انقلابی شورای نمایندگان کارگران و سربازان پتروگراد پخش شد، خواند که در آن می‌گفت: "حکومت موقت [کِرنسکی] سقوط کرده است. قدرت دولتی به ارگان شورای نمایندگان کارگران و سربازان پتروگراد - کمیته نظامی انقلابی، که پرولتاریا و پادگان پتروگراد را رهبری می‌کند، منتقل شده است. آرمانی که مردم برای آن مبارزه کرده‌اند، ازجمله، برقراری بی‌درنگ صلحی دموکراتیک، لغوِ مالکیت زمین، کنترل کارگران بر تولید، و استقرار قدرت شورایی، تأمین شده است. زنده‌باد انقلاب کارگران، سربازان و دهقانان!" رهبر حزب کمونیست بریتانیا در ادامه گفت: "ما انقلاب سوسیالیستی کبیر اکتبر را به‌این دلیل جشن می‌گیریم که نشان داد طبقه کارگر و متحدانش می‌توانند قدرت دولتی را به‌دست گیرند و جامعهٔ سوسیالیستی را بسازند و زندگی صدها میلیون نفر را به‌طور اساسی در جهت بهتر شدن بهبود بخشند. نه‌تنها این، بلکه ارتش سرخ اتحاد جماهیرشوروی، ارتش آلمان نازی و متحدانش را شکست داد و تمام اروپا را از بربریت فاشیستی نجات بخشید. مهم اینکه، درنظر داشته باشیم چهارپنجم جنگ جهانی دوم در جبههٔ شرقی صورت گرفت. اتحاد جماهیرشوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی همچنین کمک‌هایی ارزشمند به جنبش‌های ملی رهایی در سراسر جهان کردند و سیاست همزیستی صلح‌آمیز را بر نیروهای ارتجاعی در ایالات‌متحده آمریکا که خواستار جنگ هسته‌ای میان امپریالیسم و کشورهای سوسیالیستی بودند، توانست تحمیل کند. ... بلافاصله پس از انقلاب اکتبر، لنین، کمونیست‌های جهان را فراخواند تا حزب‌های کمونیست را تشکیل دهند. درنتیجه، چنین احزابی شکل گرفتند و امروزه جنبش بین‌المللی کمونیستی قوی‌تر و ستیزه‌جوتر از زمان فروپاشی و تسلط ضدانقلاب در اتحاد جماهیرشوروی و اروپای شرقی است."

در ادامهٔ جشن گروه کُر رفقای سودانی با برنامهٔ بسیار هیجان‌آور اجرای سرودهای انقلابی به‌زبان عربی حضار را به وجد و پای‌کوبی کشاندند.

از مهمانان با غذاهای ایرانی که گروه رفقای داوطلب هوادار حزب تودهٔ ایران تهیه کرده بودند و همچنین شراب ناب قبرسی اهدایی رفقای قبرسی پذیرایی شد. در نیمهٔ دوم مراسم، گروه هنرمندان ایرانی و ارمنی با سازهای سنتی‌شان ازجمله تنبک و "دودوک" آهنگ‌هایی شورانگیز اجرا کردند. آخرین برنامه هنری جشن اجرای ترانه‌های انقلابی و خلقی رفقای هنرمند عراقی بود که با نواختن "عود" همراهی می‌شد. برگزاری جشن صدمین سالگرد پیروزی انقلاب اکتبر، پس از ابراز تشکر از رفقای حزب تودهٔ ایران در پذیرش سازمان‌دهی بخش عمدهٔ مراسم، اهدای گل سرخ به دست‌اندرکاران جشن و خواندن دسته‌جمعی سرود انترناسیونال، به‌پایان رسید.

متن سخنرانی نمایندهٔ کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران در مراسم بزرگداشت صدمین سالگرد انقلاب کبیر اکتبر

رفقای عزیز

به‌نمایندگی از طرف کمیتهٔ هماهنگی احزاب کمونیست در بریتانیا (CCCPiB)، از فرصت استفاده کرده و به همه رفقا و به‌ویژه به هیئت‌های نمایندگی سفارت‌های جمهوری خلق چین و ونزوئلا برای حضور در مراسم جشن صدمین سالگرد انقلاب کبیر اکتبر، خوش‌آمد می‌گویم. همان‌گونه که رئیس جلسه اعلام کرد، برنامه این جشن را کمیته هماهنگی احزاب کمونیست در بریتانیا- مشتمل بر یازده حزب کمونیست از بنگلادش، بریتانیا، شیلی، قبرس، یونان، گویان، هندوستان، ایران، عراق، فلسطین و سودان- سازمان‌دهی کرده است. در این راستا، کمیته هماهنگی، یکی از وظایف کلیدی‌اش را از سال‌های نخست فعالیتش در اوایل دهه ۱۹۸۰ احیا کرده است. ممکن است شما دلیل این رویکرد را جویا شوید. رفقای عزیز، امروزه صحنهٔ جهان ما از درگیری‌ها و تنش‌ها در هر پنج قاره آکنده است. من از مصاف بین طرفداران دستگاه‌های نظری، بین سرمایه‌داری و امپریالیسم از طرفی و حامیان صلح و سوسیالیسم از سوی دیگر سخن می‌گویم. چنین رویارویی از ویژگی‌های صحنهٔ سیاسی و اجتماعی در پهنهٔ جهان از زمان انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ و سراسر قرن بیستم بود و رودررویی‌های امروزهٔ بین‌المللی نیز دنبالهٔ آن است. ما بر این عقیده هستیم که مبارزه برای صلح، همچنان که در مقطع‌های تاریخی قرن گذشته، با مبارزه در راه سوسیالیسم هم‌تراز بوده است.درست است که جهانی که اکنون در آن زندگی می‌کنیم با دنیای زمانهٔ ۱۹۱۷ بسیار تفاوت دارد و خطرها و پیچیدگی‌هایش موجودیت بشریت را تهدید می‌کند، با این حال، رفقا، بسیاری از وظایفی که امروزه در برابر

ما در مقام یک کمونیست قرار دارد، همان وظایفی است که رفقا و توده‌ها در سال ۱۹۱۷ با آن روبرو بودند. از همهٔ این وظایف مهم‌تر، نیاز به حفظ و توسعهٔ حزب‌های انقلابی‌ای است که اهلیت و توانایی تجزیه‌وتحلیل، درک و رهبری مبارزه در مسیر حل مسئله‌های ملی و بین‌المللی را داشته باشند، مسئله‌هایی که مردم و زحمتکشان با آن‌ها روبرویند.

صدمین سالگرد انقلاب سوسیالیستی اکتبر همچون نقطه‌عطفی در تاریخ بشریت، در ره‌گشایی مسیر صلح، پیشرفت و رهایی در سراسر جهان، باید بزرگ داشته و جشن گرفته شود. انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ انگیزه‌بخش برپایی حزب‌های کمونیست در تمام کشورها و همبستگی‌ای جدید و انقلابی جهانی بین کارگران و زحمتکشان شد. ما، حزب‌های برگزارکنندهٔ این جشن، امروز به این سنت احترام می‌گذاریم. موفقیت بلشویک‌ها تصادفی نبود. آنان از طریق تعهد قاطعانه به مبارزهٔ طبقاتی و اصول سوسیالیسم علمی نشان دادند که پیروزی در برابر قدرتمندترین نیروهای ارتجاع دست‌یافتنی است.

از سال ۱۹۱۷، به‌رغم شکست‌های دهه‌های اخیر، مشعل انقلاب اکتبر همواره روشنی‌بخش و راهنمایی برای حزب‌های کمونیست بوده است.

ما امروز، در حکم پیروزی‌ای برای جنبش طبقهٔ کارگر و نیز همچون فرصتی برای تأکید بر تعهدمان، در مقام یک کمونیست، برای مبارزه در راه آزادی، سوسیالیسم و صلح جهانی، سالگرد انقلاب اکتبر را جشن می‌گیریم.

پیروزی ۱۹۱۷، دستاوردهای آن، پیروزی‌ها - به‌ویژه در مبارزه برای حفظ صلح و بر ضد فاشیسم – اشتباه‌ها، ناکامی‌های آن و اهمیت سیاسی ادامه یابندهٔ آن در دورهٔ کنونی، درس‌هایی آموختنی برای کمونیست‌ها و متحدان‌شان در سراسر جهان در بر دارد.

مهم‌تر از همه اینکه، بدون تلاش جدی، تعهد و فداکاری کمونیست‌ها و طرفداران سوسیالیسم علمی، این مبارزه‌ها نمی‌توانستند ادامه یابند. به خاطرهٔ تابناک همهٔ رفقایی که در انقلاب روسیه در ۱۹۱۷ و همچنین در تمامی انقلاب‌ها، در مبارزه با فاشیسم و نازی‌ها، در مبارزه در یونان، در مقاومت در برابر کودتا در قبرس، در برابر جوخه‌های آتش رژیم‌های دیکتاتوری در یک قرن اخیر در ایران، در سیاهچال‌های "صدام حسین" در عراق، در کشتارگاه‌های "نومیری" در سودان، در پیکار با بنیادگرایان اسلامی و نیروهای ارتجاعی در بنگلادش و دیگر قهرمانان مبارزه در راه سعادت مردم و سوسیالیسم جان باختند، درود می‌فرستیم و یادشان را در این جشن گرامی می‌داریم!

زنده‌باد انقلاب سوسیالیستی اکتبر!
زنده‌باد سوسیالیسم!
زنده‌باد اتحاد بین‌المللی کمونیست‌ها!

بزرگداشت صدمین سالگرد انقلاب بزرگ سوسیالیستی اکتبر در وین

مراسم گرامیداشت صدمین سالگرد انقلاب بزرگ سوسیالیستی اکتبر روسیه در روز شنبه ۴ نوامبر در شهر وین برگزار شد. این گردهمایی به ابتکار و توسط «پلاتفرم چپ انترناسیونالیستی» در اتریش که چند ماهی از بنیادگذاری آن می گذرد، سازماندهی شده بود.

پلاتفرم چپ انترناسیونالیستی از هواداران حزب توده ایران در اتریش، حزب کمونیست اتریش، حزب کمونیست عراق و حزب کمونیست کردستان عراق در اتریش، تشکیل شده است و هدف آن، هماهنگ تر ساختن فعالیت های سیاسی نیروهای چپ و پیشرودر اتریش است. در هنگامه ای که نیروهای راست و افراطی هر چه بیشتر در سطح جهانی و همچنین در کشور اتریش قدرتمند می شوند، همکاری هر چه تنگ تر و متحدتر نیروهای چپ، ضروری تر می شود.

در این گردهمایی که در فضایی گرم و صمیمانه برگزار شد، و در واقع نخستین برنامه پلاتفرم چپ انترناسیونالیستی بود، ده ها نفر از رفقا و دوستان ایرانی، اتریشی، عراقی، افغانی، ترک و سودانی شرکت کرده بودند. در این برنامه ابتدا نمایندگان حزب های تشکیل دهنده پلاتفرم به شرکت کنندگان در این همایش خوش آمد گفتند و در سخنرانی های کوتاه خود، علت بنیادگذاری این پلاتفرم را بیان کردند و از هدف ها و فعالیت های آینده آن سخن گفتند. در ادامه ی همایش، فیلمی مستند در باره ی رویدادهای این نخستین انقلاب سوسیالیستی جهان به نمایش درآمد که با استقبال پرشور بینندگان روبه رو شد.

سپس رفیق میرکو مسنر، سخنگوی حزب کمونیست اتریش، به سخنرانی پیرامون انقلاب دوران ساز اکتبر پرداخت و از جمله به شرایط عینی بروز این انقلاب، نقش و تاثیر آن بر دگرگونی های جهانی و منطقه ای و پی آمدهای مهم آن پرداخت.

در ادامه این نشست، از مهمانان حاضر در گردهمایی، با بوفه خوراک های متنوع عراقی و ایرانی پذیرایی شد. پایان بخش مراسم نیز ، اجرا قطعه هایی از موسیقی به همراه آواز توسط یک هنرمند جوان از عراق به همراه ساز عود و سپس یک گروه موزیک سه نفره از ترکیه بود که هر دو بخش مورد استقبال شورانگیز حاضران در این همایش برخوردارشد.

اهمیت برگزاری این گردهمایی بزرگ به ویژه هنگامی برجسته تر می نماید که در نظر داشته باشیم که در استانه فرارسیدن صدمین سالگرد انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر، رسانه های امپریالیستی سراسر جهان همصدا و همزمان، به لجن پراکنی علیه این انقلاب و بزرگ نمایی برخی کژدیسی های آن برخاستند و کوشیدند اعتبار جهان شمول و تاثیر شگرف آن را در ساختن دنیای نوین پسااکتبر کم رنگ وخدشه دار کنند.

گزارش برگزاری مراسم بزرگداشت صدمین سالگرد انقلاب اکتبر در گوتنبرگ

در روز ۵ نوامبر، جمعی از اعضا، هواداران و دوستان حزب توده ایران، حزب کمونیست عراق و حزب کمونیست سوئد، در شهر گوتنبرگ سوئد، گرد هم آمدند تا صدمین سالگرد انقلاب اکتبر، این بزرگترین رویداد قرن گذشته را، جشن بگیرند.

پخش سرودهای انقلابی و موسیقی به زبانهای سوئدی، عربی، فارسی قبل از شروع مراسم، سالن برگزاری جشن را آکنده از شور و حال انقلابی، کرده بود.

پس از خوش آمد گویی و اعلام برنامه، رفیق مجری برنامه قطعه شعری از سرود اکتبر ساخته آهنگساز معروف شوروی سابق آلکساندر پاخماتوف ، را خواند. این شعردر رثای انقلاب کبیر اکتبر و لنین بزرگ ، سروده شده است و نوید بخش انقلاب اکتبر نوین است.

سپس یکی از رفقای حزب کمونیست سوئد، به نمایندگی از طرف احزاب برگزار کننده مراسم، سخنانی ایراد کرد. این رفیق به بطور فشرده به توضیح شرایط حاکم بر روسیه هنگام پیروزی انقلاب اکتبر و نیز هجوم امپریالیستها و ارتجاع داخلی برای سرکوب انقلاب کارگران، دهقانان و خلقهای تحت سیطره امپراتوری روسیه، و سرنگونی اولین دولت کارگری جهان، پرداخت. رفیق همچنین، عنوان کرد که انقلاب اکتبر آغازگر عصر نوینی ، عصر گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم، در تاریخ تکامل جوامع بشری بود. رفیق سوئدی، در ادامه سخنان خود،تاثیرات جهانی این انقلاب سترگ را برشمرد. ایشان از جمله، به لغو یکجانبه قراردادهای اسارتبار روسیه تزاری و ایران، از طرف دولت نوبنیاد شوروی، اشاره کرد. رفیق سخنران، ضمن نام بردن از کتابی با عنوان "لنین در سوئد سال ۱۹۱۷»، به سفر لنین و رفقای همراهش، که سالهای طولانی را در تبعید گذرانده بودند، از کشور سوئد به مقصد پترزبورگ، اشاره کرد. این رفیق، همچنین از تاثیرات مثبت انقلاب اکتبر بر جامعه سوئد که در آنزمان ازگرسنگی مفرط رنج میبرد، یاد کرد. برسمیت شناختن حق رای برای مردان در سال ۱۹۱۸ و برسمیت شناختن این حق برای زنان در سال بعد از آن، و نیز تصویب قانون ۸ ساعت کار در روز، خواستی که جنبش کارگری سوئد سالهابرای آن مبارزه کرده بود، ازجمله اصلاحاتی بودند که تحت تاثیر انقلاب رهایبخش اکتبر، در سوئد به اجرا در آمدند.

در ادامه، رفیق سخنران به عواقب شکست سوسیالیسم در اتحاد شوروی و کشورهای سوسیالیستی اروپای شرقی، که منجر به تقویت سیاستهای تجاوزگرانه و جنگ طلبانه کشورهای امپریالیستی و در راس آنها امپریالیسم امریکا در سراسر دنیا شد، اشاره کرد. از جمله این سیاستها میتوان به دخالت برای تغییر رژیمهای سیاسی در یوگسلاوی، افغانستان، عراق و لیبی، اشاره کرد. رشد نیروهای فاشیستی و ارتجاعی از جمله در کشورهای اروپایی از دیگرعواقب شکست سوسیالیسم در اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیلیستی بود. در همین رابطه، رفیق سخنران

به گزیده ای از اعلامیه اخیر حزب توده ایران در رابطه با سیاستهای جدید امپریالیسم امریکا و اظهارات دخالتگرانه و جنگ طلبانه اخیر دونالد ترامپ بر علیه ایران اشاره کرد؛ که میتواند به جنگ افروزیهای جدیدی در منطقه منجر شود. سپس این رفیق به تحولات خطرناک کنونی حول موضوع رفراندم استقلال کردستان عراق، سیاستهای کشورهای مرتجع منطقه و دولت فرقه گرای عراق در این رابطه، و نیز موضع صلح دوستانه حزب کمونیست عراق مبنی بر حل مسالمت آمیزاختلافات مابین دولت اقلیم کردستان و دولت مرکزی عراق از طریق مذاکره به منظور جلوگیری از دخالت کشورهای امپریالیستی، اشاره کرد. بعد از سخنرانی فیلم کوتاهی از مراحل پیروزی انقلاب اکتبر، که توسط کارگردان و فیلمساز مشهور و توانا، ایزنشتاین، تهیه شده است، به نمایش درآمد. پایان بخش قسمت اول برنامه، اجرای دو آهنگ بزبان عربی با صدای دلنشین یکی از رفقای عراقی بود.

بعد از صرف شام که همراه بود با پخش موسیقی و نمایش تصویرهایی گویا از انقلاب اکتبر، نوبت رسید به اجرای زنده موسیقی به زبان خلقهای گوناگون ایران و رقص و پایکوبی حاضران.

جمع هواداران آزادی، عدالت اجتماعی و سوسیالیسم ، با خواندن سرود انترناسیونال وبا تجدید عهد برای مبارزه در راه آرمانهای انقلاب کبیر اکتبر و با این امید که انقلاب اکتبر نوینی، هر چه زودتر، شعله بر افروزد و جهان سیمایی مردمی به خود بگیرد، جشن صدمین سالگرد انقلاب کبیر اکتبر را به پایان بردند.